



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



آر علی محمد مصباحی

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



ستارگان درخشان

محمد جواد نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستارگان درخشان (امام رضا علیه السلام)

نویسنده:

محمد جواد نجفی

ناشر چاپی:

کتابفروشی و چاپخانه اسلامیة

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	ستارگان درخشان
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	گفتار مؤلف کتاب
۱۱	از زمان ولادت تا زمان امامت
۱۱	حسب و نسب
۱۲	تاریخ ولادت
۱۳	جریان ولادت
۱۳	نام، لقب، کنیه
۱۴	دوران شیرخوارگی
۱۴	دوران کودکی
۱۵	از زمان امامت تا زمان هجرت از مدینه
۱۵	منصب امامت
۱۵	زهد و عبادت
۱۶	بخشش و سخاوت
۲۱	ارشاد و هدایت
۲۲	فضائل و مناقب
۲۳	اخلاق و رفتار
۲۵	کلمات قصار
۲۸	هجرت از مدینه تا زمان شهادت
۲۸	هجرت از مدینه به سوی خراسان
۳۲	ورود حضرت رضا به خراسان
۳۴	مناظرات

۴۴	کرامت‌های رضویه
۴۴	اشاره
۴۴	شفای سید جعفر
۴۵	شفای مشهدی رستم
۴۷	شفای زائرین شکرالله نام
۴۷	شفا یافتن زنی به نام: ربابه
۴۹	شفای کربلای غلام حسین
۵۰	شفای میر بابای تبریزی
۵۰	شفا یافتن پسر نابینائی از اهل بخارا
۵۱	شفا یافتن سید عبدالله روضه خوان
۵۲	شفا گرفتن استوار پاکزاد
۵۲	شفای دختری نجیبه نام
۵۳	شهادت
۵۳	تاریخ شهادت
۵۳	علت شهادت
۵۵	جریان شهادت
۵۹	زنان و اولاد و اصحاب
۵۹	زنان حضرت رضا علیه السلام
۵۹	فرزندان حضرت رضا علیه السلام
۶۱	خواهران و برادران حضرت رضا علیه السلام
۶۴	اصحاب و مداحین حضرت رضا علیه السلام
۶۸	ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام
۷۱	خاتمه
۷۱	چنگیز خان خونخوار

۷۲	مصیبت‌های قبر امام رضا علیه السلام
۷۴	توب بستن روسها به قبر حضرت رضا علیه السلام
۷۹	مدفون شدن در جوار حضرت رضا علیه السلام
۸۱	مرقد حضرت رضا علیه السلام
۸۲	صندوق مبارک حضرت رضا علیه السلام
۸۳	ضریح مبارک حضرت رضا علیه السلام
۸۳	گنبد حضرت رضا علیه السلام
۸۴	رواق‌های حضرت رضا علیه السلام
۸۵	صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام
۸۶	صحن جدید حضرت رضا علیه السلام
۸۷	مسجد گوهرشاد
۸۷	فلسفه‌ی غسل جنابت
۸۷	فلسفه‌ی غسل‌های مستحبی
۸۸	فلسفه‌ی غسل میت
۸۹	فلسفه‌ی غسل مس میت
۹۰	فلسفه‌ی وضوء
۹۱	علت وجوب زکات
۹۱	فلسفه‌ی حج
۹۳	فلسفه‌ی روزه
۹۵	فلسفه‌ی حرمت قتل نفس
۹۵	فلسفه‌ی حرمت عاق والدین
۹۵	فلسفه‌ی حرمت زنا
۹۸	فلسفه‌ی حرمت اکل مال یتیم
۹۹	فلسفه‌ی حرمت فرار از جهاد

۹۹	فلسفه‌ی حرمت تعرب بعد الهجره
۹۹	فلسفه‌ی حرمت گوشت حیوانی که بدون نام خدا کشته شود
۱۰۰	فلسفه‌ی حرمت گوشت حیوانات درنده
۱۰۰	فلسفه‌ی حرمت گوشت خرگوش
۱۰۰	فلسفه‌ی حرمت ربا
۱۰۱	فلسفه‌ی حرمت گوشت خوک
۱۰۲	فلسفه‌ی حرمت گوشت مردار
۱۰۲	فلسفه‌ی حرمت آشامیدن خون
۱۰۲	فلسفه‌ی حرمت خوردن سپرز
۱۰۳	علت وجوب مهریه‌ی زنان
۱۰۳	علت تزویج چهار زن
۱۰۳	علت تزویج دو زن
۱۰۳	علت سه طلاق
۱۰۳	علت حرمت ابدی زن پس از نه طلاق
۱۰۴	علت اینکه باید مملوک دو طلاق بدهد
۱۰۴	علت اینکه شهادت زنان قبول نیست
۱۰۴	علت چهار شاهد دربارهی زنا
۱۰۴	علت حلال بودن مال فرزند برای پدر
۱۰۵	علت اینکه باید مدعی شاهد بیاورد
۱۰۵	علت قسامه
۱۰۵	علت بریدن دست راست دزد
۱۰۵	علت حرمت دزدی
۱۰۵	علت اینکه بدن زناکار را مورد ضربه قرار می‌دهند
۱۰۶	علت اینکه تهمت زننده و مشروب خوار را تازیانه می‌زنند

- ۱۰۶ علت کشتن مرد و زن زناکار
- ۱۰۶ علت حرمت مردان بر مردان و زنان بر زنان
- ۱۰۶ علت حلال بودن گوشت گاو و گوسفند
- ۱۰۶ علت مکروه بودن گوشت استر و الاغ
- ۱۰۶ علت حرمت نظر بر موی زنان
- ۱۰۷ علت اینکه زنان نصف مردان ارث می‌برند
- ۱۰۷ علت اینکه زن از آب و ملک و بناء ارث نمی‌برد
- ۱۰۷ علت حرمت خمر
- ۱۱۰ آب آشامیدنی
- ۱۱۱ علت نام گذاری دوازده ماه
- ۱۱۲ پاورقی
- ۱۱۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ستارگان درخشان

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: ستارگان درخشان/ تألیف نجفی، محمدجواد، ۱۳۰۲ - ۱۳۷۷.

مشخصات نشر: تهران: کتابفروشی و چاپخانه اسلامی، انتشارات، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.؛ ۱۱/۵×۱۶ س.م.

شابک: ۳۵ ریال (ج. ۷)؛ ۵۰ ریال (ج. ۳، چاپ دوم)

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد هفتم، ۱۳۴۶.

یادداشت: ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۴۸).

مندرجات: ج. ۳. زندگانی شهسوار اسلام حضرت علی ابن ابیطالب. - ج. ۴. زندگانی حضرت امام حسن مجتبی (ع) و حضرت

عبدالعظیم حسنی (ع). - ج. ۷. سرگذشت حضرت امام محمد باقر علیه السلام. - ج. ۶. سرگذشت حضرت امام سجاد زین العابدین

(ع). - ج. ۱۳. سرگذشت حضرت امام حسن عسگری علیه السلام و مباحثه یک زن نابغه

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشته

رده بندی کنگره: BP۳۶/ن۳س۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۵۶۶

گفتار مؤلف کتاب

بسمه تعالی

خوانندگان محترم! این کتاب که بنام:

ستارگان درخشان

در مقابل شما قرار دارد تاریخچه‌ی صحیح و اصیلی است که به قلم فقیر بی بضاعت محمد جواد نجفی طبق شماره‌ی چهارده معصوم

علیهم السلام به چهارده جلد به قطع جیبی تقسیم خواهد شد و این دهمین جلد آنها به شمار می‌رود.

گرچه تا کنون درباره‌ی زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام کتاب‌های متعددی نوشته شده ولی در عین حال این کتاب که

دهمین جلد ستارگان درخشان است - و خلاصه‌ی زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء را برای ما شرح

می‌دهد - دارای مزایائی می‌باشد که قسمتی از آنها بدین قرار است:

۱- در عین حال که این کتاب زبده و خلاصه است جامع هم می‌باشد، یعنی از طرفی حاوی همه‌ی موضوعات لازمه‌ی تاریخی بوده

و از جهتی هم طول و تفصیل‌های بی‌جائی ندارد که خواننده را خسته کند.

۲- این کتاب از کتابهای معتبری جمع آوری شده که نام آنها را در آخر کتاب نوشته‌ایم.

۳- این کتاب بقدری ساده نوشته شده که حتی برای

[صفحه ۳]

آن افرادی که مختصر سوادى داشته باشند مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۴- چون این کتاب ارزان قیمت و جیبی می‌باشد خریدن و حمل آن برای همه کس سهل و آسان است.

- ۵- شهرها و قریه‌ها و مکان‌هایی که در این کتاب ذکر شده از لحاظ جغرافیائی تعیین گردیده‌اند و طرز تلفظ آنها نیز ضبط شده.
- ۶- حرکات - یعنی زبر و پیش و زیر - نام اشخاصی که در موقع مطالعه انسان را دچار اشتباه می‌کنند در این کتاب ضبط گردیده.
- ۷- هر جا که یک قسمت حدیثی را از لحاظ اختار لازم ندانسته‌ایم آن را حذف نموده و به جایش نقطه نهاده‌ایم.
- ۸- چنانچه جمله یا کلمه‌ای احتیاج به شرح داشته باشد نظریه‌ی خود را در میان پرانتز () نوشته‌ایم. در صورتی که شرح و بسط بیشتری لازم باشد در پاورقی نگاشته‌ایم.
- این کتاب به پنج بخش و یک خاتمه تقسیم می‌شود.
- بخش اول: از زمان ولادت تا زمان امامت حضرت رضا.
- بخش دوم: از زمان امامت تا زمان هجرت از مدینه.
- بخش سوم: از زمان هجرت تا زمان شهادت.
- بخش چهارم: جریان شهادت.
- بخش پنجم: زنان، فرزندان، یاران آن حضرت.
- خاتمه: درباره‌ی موضوعات متفرقه.
- و السلام علی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.
- محمد جواد نجفی
- [صفحه ۴]

از زمان ولادت تا زمان امامت

حسب و نسب

پدر بزرگوار حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام: حضرت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است.

مادر حضرت علی بن موسی الرضا: نجمه یا سمانه (بفتح سین) یا تکتم (بضم تاء و سکون کاف و فتح تاء).

نام‌های دیگری برای این مخدره نیز نگاشته‌اند که از آن جمله است: خیزران و شقراء نوییه.

شرح حال حضرت موسی بن جعفر (ع) را که پدر بزرگوار امام رضا باشد در جلد نهم این کتاب نگاشتیم. اکنون شرح حال مادر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را در این جا می‌نگاریم:

صدوق در کتاب عیون اخبار رضا روایت می‌کند: وقتی

[صفحه ۵]

مادر حضرت موسی بن جعفر (ع) نجمه را که کنیزی بود خرید پیامبر اکرم (ص) را در خواب دید که به وی فرمود: ای حمیده! نجمه را به فرزندت موسی ببخش! زیرا طولی نمی‌کشد که نجمه بهترین اهل زمین را برای او متولد خواهد کرد. لذا حمیده والده‌ی حضرت امام رضا را به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بخشید و...

نیز در کتاب سابق الذکر در وصف مادر حضرت امام رضا (ع) روایت می‌کند: این بانو از لحاظ عقل و دین افضل و اکمل زنان زمان خود بشمار می‌رفت. این بانوی بزرگوار مادر حضرت موسی بن جعفر را فوق العاده احترام می‌کرد از آن موقعی که مملوک آن بانو شده بود برای احترامش هرگز نزد او نمی‌نشست.

حمیده به حضرت موسی بن جعفر می‌گفت: ای فرزند عزیز من! تکتم جاریه‌ای است که من افضل از او ندیده‌ام، من تردید ندارم که اگر خدا نسلی به این مخدره عطا کند پاک و پاکیزه خواهد بود، من این کنیز را به تو بخشیدم و دربارهی نیکی به وی به تو توصیه می‌کنم و..

گرچه قرآن مجید در آیه‌ی (۱۰۳) سوره‌ی مبارکه‌ی مؤمنون می‌فرماید: موقعی که در صور دمیده شود حسب و نسبی در کار نخواهد بود (یعنی ارزشی نخواهد داشت) ولی در عین حال حسب و نسب حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که به پیامبر اسلام (ص) منتهی می‌گردد دارای عظمت و اهمیت زیادی است. لذا - چنانکه در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه‌ی سابق الذکر روایت می‌کند - پیغمبر خدا می‌فرماید:

[صفحه ۶]

کل حسب و نسب منقطع یوم القيامة الا حسبی و نسبی

یعنی هر حسب و نسبی فردای قیامت منقطع خواهد شد مگر حسب و نسب من.

حسب و نسب حضرت علی بن موسی الرضا از طرف پدری به علی بن ابی طالب منتهی می‌شود. و از جهتی به فاطمه‌ی اطهر و پیامبر اکرم (ص) منتهی می‌گردد.

گرچه بعضی از مخالفین یعنی اهل تسنن می‌گویند: اولاد دختر از فرزندان خود انسان به شمار نمی‌رود ولی این عقیده را قرآن مجید و پیغمبر اسلام تکذیب نموده‌اند، یعنی قرآن کریم و حضرت رسول اکرم می‌فرمایند: فرزند دختر هم فرزند خود انسان به شمار می‌رود. ما اکنون نظریه‌ی علماء و بزرگان اهل تسنن را از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرانیم:

ابن ابی‌الحدید که یکی از علماء برجسته‌ی اهل تسنن به شمار می‌رود - چنانکه ناسخ التواریخ و دیگران نقل می‌کنند - می‌نگارد: اگر بگویند: حسن و حسین (علیهما السلام) پسران پیغمبر خدایند می‌گوییم: آری، زیرا منظور خدای علیم از کلمه‌ی: ابنا (آیه‌ی ۵۴ - سوره‌ی آل عمران) آیه‌ی مباحله باشد حسن و حسین است.

نیز از مفردات طبرانی و تاریخ خطیب از جابر از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود: خدای توانا فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داد ولی فرزندان مرا از صلب من و صلب علی بن ابی‌طالب قرار داد. فرزندان هر مادری به پدرشان نسبت داده می‌شوند مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم.

[صفحه ۷]

هستم.

نگارنده گوید: از این قبیل آیات و اخبار راجع به این موضوع زیاد است مخصوصاً از طرق اهل تسنن ولی ما از لحاظ اختصار از نگاشتن آنها خودداری می‌نمائیم.

بنابراین حسب و نسب امامان مذهب مقدس شیعه علیهم السلام که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) یکی از ایشان است از همه‌ی مردم عالم افضل و بالاتر است حتی از عموم انبیاء علیهم السلام زیرا هیچ یک از ایشان دارای یک چنین حسب و نسبی نبودند.

تاریخ ولادت

روز ولادت از ایام هفته: روز شنبه. به قولی روز پنجشنبه به قولی روز جمعه.

روز ولادت از ایام ماه: یازدهم ذی قعدة. به قولی یازدهم ذی حجه.

ماه ولادت: ماه ذی قعدة و به قولی ماه ذی حجه

سال ولادت: سال صد و چهل و هشت هجری و به قولی سنه‌ی صد و پنجاه و سه.

محل ولادت: مدینه طیبه پیغمبر اسلام (ص)

جریان ولادت

صدوق در کتاب عیون اخبار رضا (ع) از نجمه مادر حضرت علی بن موسی الرضا روایت می‌کند که گفت: وقتی من به فرزندم رضا حامله شدم احساس حمل نمی‌کردم. موقعی که خواب می‌رفتم صدای تسبیح (سبحان الله گفتن) و تهلیل (لا اله الا الله گفتن) و تمجید از میان رحم خود می‌شنیدم و در عالم خواب دچار [صفحه ۸]

خوف و ترس می‌شدم ولی موقعی که بیدار می‌شدم چیزی نمی‌شنیدم. همین که وضع حمل نمودم دیدم حضرت رضا (ع) دست‌های خود را به زمین نهاد، سر خود را به جانب آسمان بلند کرد، لب‌های مبارک خویش را حرکت می‌داد، گویا: تکلم می‌نمود. در همین موقع بود که حضرت موسی بن جعفر (ع) وارد شد و به من فرمود: ای نجمه! این کرامت پروردگار برای تو مبارک باشد. من آن بزرگوار را به پارچه‌ی سفیدی پیچیدم و به دست پدرش حضرت موسی بن جعفر (ع) دادم. امام کاظم به گوش راست فرزندم رضا اذان و به گوش چپش اقامه گفت. آنگاه آب فرات خواست و کام نوزاد مرا با آن برداشت و به من فرمود: این نوزاد را بگیر! زیرا که وی در زمین خدا بقیه الله است.

نام، لقب، کنیه

نام: در کتاب جنات الخلود می‌نگارد: نام حضرت رضا (ع) علی است. آن بزرگوار با جدش حضرت علی بن ابی طالب همنام است. این نام مبارک از نام خدا مشتق و بر علو صاحب نام دلالت می‌کند، چنانکه در تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی: ان عدد الشهور عندالله اثني عشر شهرا ... منها اربعة حرم [۱]. [صفحه ۹]

مذکور است که منظور از ماه‌های دوازده گانه امامان دوازده گانه علیهم السلام هستند و مراد از کلمه‌ی: اربعة حرم چهار امامند که نام مبارکشان علی است. آن چهار امام عبارتند از: ۱- علی بن ابی طالب ۲- علی بن الحسین ۳- علی بن موسی الرضا ۴- علی بن محمد النقی صلی الله علیهم اجمعین.

لقب: در کتاب جنات الخلود تعداد چهار لقب از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می‌نگارد که از جمله‌ی آنها رضا است.

صدوق در کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام از احمد بن ابونصر بزنطی روایت می‌کند که گفت: به حضرت امام محمد تقی علیه السلام گفتم: گروهی از مخالفین (یعنی اهل تسنن) معتقدند مأمون پدر بزرگوار تو را ملقب به رضا کرد، زیرا آن بزرگوار برای ولی عهدی مأمون راضی شد؟!

امام جواد علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند، بلکه علت اینکه پدر بزرگوارم ملقب به رضا گردید این است که خدا و رسول و امامان علیهم السلام از آن حضرت راضی هستند. گفتم: همه‌ی پدران بزرگوار تو همین طور بودند و این موضوع فقط به پدر بزرگوار اختصاص ندارد؟

فرمود: آری، ولی فقط موافقین به امامت سایر پدرانم راضی بودند اما نسبت به امامت پدرم افراد موافق و مخالف عموماً راضی و به جلالت آن حضرت معترفند.

شماره‌ی کلمه‌ی: رضا بحساب جمل:

ای دل شه طوس در جهان باب هدا است
خاک در او ملاذ هر شاه و گدا است

[صفحه ۱۰]

تعداد رضا هزار و یک باشد و او

مجله‌ی اتم جمله اسماء خدا است.

قبله‌ی هفتم: علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

در کتاب جنات الخلود که نویسنده‌ی آن از علماء برجسته به شمار می‌رود می‌نگارد: حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را بدین لحاظ قبله‌ی هفتم می‌گویند که: مردم در روی زمین به هفت موضع توجه دارند، یا بفرمائید: هفت موضع از زمین قبله‌گاه مسلمین است: ۱- مکه‌ی معظمه ۲- مدینه‌ی طیبه ۳- نجف اشرف ۴- کربلای معلی ۵- مقابر قریش یعنی قبر حضرت کاظمین علیهماالسلام ۶- سامراء ۷- مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه‌السلام. بدین جهت است که آن بزرگوار را قبله‌ی هفتم می‌گویند. کنیه: بنا به نظر علمائی که کنیه‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب و امام زین‌العابدین را منظور نکرده‌اند کنیه‌ی امام کاظم را ابوالحسن اول و کنیه‌ی امام رضا را ابوالحسن ثانی می‌گویند.

ولی بنا به نظر آن علمائی که کنیه‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب و امام زین‌العابدین را منظور نموده‌اند: کنیه‌ی حضرت علی: ابوالحسن، کنیه‌ی امام زین‌العابدین: ابوالحسن اول، کنیه‌ی حضرت موسی بن جعفر: ابوالحسن ثانی، کنیه‌ی امام رضا علیه‌السلام: ابوالحسن ثالث.

[صفحه ۱۱]

دوران شیرخوارگی

صدوق در کتاب عیون اخبار رضا علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت امام رضا بسیار شیر می‌آشامید. یک روز طاهره (یعنی نجمه مادر آن حضرت که پس از ولادت امام کاظم او را طاهره نام نهاد) گفت: یک مرضعه‌ی دیگر لازم است که (برای شیر دادن به فرزندم رضا) به من اعانت نماید. به او گفتند: مگر شیر تو کم است؟ گفت: من دروغ نمی‌گویم. به خدا قسم شیرم قلیل نیست، ولی نمازهای نافله و دعا و اورادی که قبلاً داشتم و به آنها عادت کرده بودم به وسیله‌ی شیر دادن به این فرزندم کم می‌شوند و از دستم می‌روند، لذا برای شیر دادن این بزرگوار احتیاجی به معاون دارم تا به نمازهای نافله‌ام برسم.

دوران کودکی

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه از نصر بن قابوس روایت می‌کند که گفت: من در حضور حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام بودم فرزند آن حضرت که امام رضا علیه‌السلام باشد در میان خانه راه می‌رفت، من به حضرت موسی بن جعفر گفتم: علی را می‌بینم که آمد و رفت می‌کند ولی سایر (فرزندان تو را) نمی‌بینم؟ آن بزرگوار در جوابم فرمود: این علی فرزند بزرگ من است، وی نزد من محبوبترین فرزندانم به شمار می‌رود، او کتاب جفر را (علمی است که به وسیله‌ی نظر کردن به حروف آن حوادث دنیا را

[صفحه ۱۲]

می‌توان درک نمود) می‌خواند، در صورتی که علم جفر را غیر از پیامبر یا وصی او کسی نمی‌داند.

نیز در کتاب سابق الذکر می‌نگارد: از محمد بن حسین صحاف و هشام بن حکم روایت شده که گفتند: ما نزد حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودیم که فرزندش امام رضا وارد شد. امام کاظم فرزند خود را گرفت و در کنار خویش جای داد، آنگاه به ما فرمود: این علی بزرگ فرزندان من است، من کنیه‌ی خود را به او دادم، هشام بن حکم برخاست (و با دست) به صورت خود زد و گفت:

انا لله و انا الیه راجعون

به خدا قسم که امام کاظم خبر مرگ خود را به ما می‌دهد.

[صفحه ۱۳]

از زمان امامت تا زمان هجرت از مدینه

منصب امامت

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در ماه رجب سنه‌ی (۱۸۳) که پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر شهید شد به منصب پر افتخار امامت نائل گردید.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نگارد: موقعی که مردم با هارون الرشید بیعت کردند وی فرستاد تا حضرت موسی ابن جعفر علیه‌السلام را بیاورند، وقتی فرستادگان هارون نزد حضرت موسی بن جعفر آمدند آن بزرگوار حضرت امام رضا را که بزرگترین فرزندان‌ش به شمار می‌رفت خواست و در حضور عده‌ای از شیعیان خصوصی خویش او را وصی خود قرار داد.

امام کاظم علیه‌السلام عهدنامه و کتابی را به ام احمد داد و به طور مخفیانه به او فرمود: هر کس نزد تو آمد و نشانی آنچه را که من به تو دادم آورد آنها را به او رد می‌کنی! رقعہ‌ی سر بسته‌ای را

[صفحه ۱۴]

نیز به وی داد و دستور داد که هر وقت امام رضا آن را خواست به او تسلیم می‌نمائی!

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به فرزند خود امام رضا دستور داد: مادامی که من زنده‌ام همه شب در میان راهرو خانه یا پشت بام آن می‌خوابی! مدت چهار سال بود که حضرت امام رضا علیه‌السلام امر پدر بزرگوار خود را اجرا نمود.

غلام موسی بن جعفر که نامش مسافر بود می‌گوید: در یکی از شبها ما رختخواب حضرت رضا را گسترانیدیم ولی در آن شب آن بزرگوار تا به صبح در خوابگاه خود نیامد و اهل خانه همه بدین جهت ناراحت شدند و از نیامدن امام رضا دچار خوف و وحشت گردیدند!!

وقتی صبح شد ناگاه آن حضرت بدون اینکه خبر دهد وارد خانه گردید. پس از ورود بود که ام احمد را خواست و بعد از اینکه نشانی امانت پدر بزرگوارش را داد فرمود: امانت پدرم را بیاور! و...

بعد از این جریان بود که ام احمد رفت و کیسه‌ی امانتی حضرت موسی بن جعفر را آورد و به حضرت امام رضا تقدیم نمود آن کیسه حاوی امانت‌های امام کاظم و مبلغ شش هزار (۶ / ۰۰۰) دینار بود.

زهد و عبادت

محدث قمی در کتاب انوار البهیة می‌نگارد: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام در فصل تابستان بر روی حصیر می‌نشست و در فصل زمستان بر روی پلاس جلوس می‌نمود. حضرت رضا

[صفحه ۱۵]

لباسهای زبر و خشن می پوشید ولی در انتظار مردم لباسهای نیکو در بر می کرد.

امام رضا علیه السلام نماز صبح را اول وقت به جای می آورد، پس از پایان نماز سر به سجده می نهاد و همچنان در حال سجود بود تا اینکه آفتاب بالا می آمد آنگاه سر خود را بر می داشت و از برای (سئوالهای) مردم می نشست یا سوار می شد.

هیچ کس قدرت نداشت در خانه‌ی آن بزرگوار بلند صدا کند. زنی در خانه‌ی حضرت علی بن موسی الرضا بود که زنان آن خانه را برای نماز شب بیدار می کرد و آنان را به خواندن نماز شب وادار می نمود، این عمل از برای آن زنان خیلی مشکل بود لذا بعضی از ایشان تمنای خروج از آن منزل را می کردند.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با مردم کم سخن می گفت، کلام و جواب و مثالهایی که آن حضرت می فرمود از (آیات و کلمات) قرآن بود. امام رضا در هر سه روزی یک مرتبه قرآن را ختم می کرد، می فرمود: اگر بخواهم قرآن را در ظرف کمتر از این مدت ختم نمایم می توانم ولی من به هیچ آیه‌ای مرور نمی کنم مگر اینکه درباره‌ی آن فکر می کنم که برای چه نازل گردیده و در چه موقعی فرو فرستاده شده؟ بدین لحاظ است که در هر سه روزی یک بار قرآن را ختم می نمایم.

از اباصلت روایت شده که گفت: من وارد سرخس شدم و رفتم در آن خانه‌ای که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در آنجا زندانی بود و از زندان بان اذن دخول خواستم؟ وی در جوابم گفت: تو دست رسی به آن حضرت نخواهی داشت! گفتم: چرا؟ گفت: چه بسا می شود که امام رضا در هر

[صفحه ۱۶]

شب و روزی هزار (۱۰۰۰ / ۱) رکعت نماز می خواند آن بزرگوار فقط در ساعت اول روز و قبل از زوال ظهر و موقعی که آفتاب زرد می شود از نماز دست می کشد و در محل نماز خواندن خویش نشسته با خدای خود مناجات می کند.

راوی می گوید: من به زندان بان گفتم: در همین اوقات از آن بزرگوار برای من اذن دخول بگیر! وقتی او برای من اذن دخول حاصل کرد و به حضور آن حضرت مشرف شدم دیدم امام (ع) در مصلا‌ی (یعنی مکان نماز خواندن) خویش جلوس کرده و همچنان در حال تفکر است و...

بخش و سخاوت

بعد از ایمان به خدا چیزی از بخشش و سخاوت افضل نیست.

لذا موقعی که حضرت موسی (ع) برای قتل سامری تصمیم گرفت از طرف خدای رؤوف وحی شد: او را معاف بدار! زیرا که وی شخص با سخاوتی است.

صادق آل محمد (ص) می فرماید: در میان آن عده‌ای که از یمن بر پیغمبر اسلام وارد شدند مردی بود که از همه بیشتر با رسول خدا محاکمه و پر حرفی می کرد. رسول خدا به قدری در غضب شد که عرق غضب در میان چشمان مبارکش جاری گردید و رنگ صورت آن حضرت تغییر کرد و سر خود را به زیر انداخت!!

در این موقع بود که جبرئیل بر پیغمبر خدا نازل شد

[صفحه ۱۷]

و گفت: خدا تو را سلام می رساند و می فرماید: این مرد شخص با سخاوتی است، غذا به مردم می دهد. غضب رسول اکرم فرو نشست سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود: اگر غیر از این بود که جبرئیل از طرف خدا خبر می دهد: تو شخص با سخاوتی هستی تو را کیفر می کردم تا برای مردم آینده عبرتی باشی!!

آن مرد گفت: مگر خدای تو سخاوت را دوست می‌دارد؟ رسول خدا فرمود: آری. وی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. قسم بحق آن خدائی که تو را به پیغمبری مبعوث کرده من احدی را از مال خودم جلو گیری نخواهم کرد. این حدیث به ما نشان می‌دهد که صفت سخاوت ولو اینکه از شخص کافر باشد پیش خدای سبحان محبوب و پسندیده است؟ روایت شده که حاتم طائی به جهت کافر بودنش وارد بهشت نخواهد شد و برای سخاوتش در جهنم نخواهد رفت. حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرزند همان علی بن ابی طالبی است که در موقع جهاد یکی از مشرکین به آن حضرت گفت: یا علی این شمشیر خود را به من ببخش! علی (ع) شمشیر خود را به وی بخشید. آن مرد مشرک گفت: تعجب می‌کنم که تو در این موقع چگونه شمشیر خود را به من عطا می‌کنی؟! حضرت علی (ع) فرمود: تو از من سؤال کردی و من تا کنون هیچ سائلی را ناامید نکرده‌ام. محدث قمی در کتاب انوار البهیة از یسع بن حمزه روایت می‌کند که گفت: من در مجلس حضرت علی بن موسی [صفحه ۱۸]

الرضا (ع) بودم و با آن بزرگوار گفتگو می‌کردم، در این مجلس جمعیت زیادی حضور داشتند که از آن حضرت درباره‌ی حلال و حرام پرسش می‌نمودند. در همین موقع بود که مردی بلند قامت و گندمگون در محضر آن بزرگوار وارد شد و پس از اینکه سلام کرد گفت: یا بن رسول الله! من مردی از دوستان تو و پدران علیهم السلام هستم، اینک از حج بر گشته‌ام و خرجی راه خود را گم کرده‌ام و چیزی ندارم که به وطن خویش برگردم. اگر شما درباره‌ی این حاجت من چاره جوئی می‌کردید و مرا به جانب منزلم روانه می‌نمودید خیلی به موقع بود، من شخصی هستم که در وطن خود ثروت فراوانی دارم، وقتی به وطن خود رسیدم وجهی که شما عطاء بفرمائید از طرف شما صدقه می‌دهم، زیرا من مستحق صدقه نیستم؟ حضرت امام رضا (ع) فرمود: بنشین! خدا تو را رحمت کند، آنگاه آن بزرگوار متوجه اهل مجلس شد و با آنان مشغول گفتگو گردید تا آن موقعی که ایشان متفرق گردیدند و کسی غیر از من و آن شخص خراسانی و سلیمان جعفری و خثیمه باقی نمانده بود. در این موقع بود که آن بزرگوار به ما فرمود: من با اجازه‌ی شما وارد اندرون می‌شوم و ... آن حضرت وارد حرم شد و پس از ساعتی که خارج گردید در را بست و دست خود را از بالای در بیرون آورد و فرمود: آن مرد خراسانی کجا است؟ وی گفت: منم که در حضور شما هستم.

[صفحه ۱۹]

امام (ع) فرمود: این دویست (۲۰۰) اشرفی را بگیر و در این مسافرت به مصرف برسان، زیرا که این پول‌ها تیمن و تبرک است، لزومی ندارد که این وجه را از طرف من صدقه دهی و از نزد من خارج شو که تو را نبینم و تو نیز مرا نبینی!! همین که آن شخص خراسانی خارج شد سلیمان به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم شما نسبت به این شخص احسان فرمودید، پس علت اینکه فرمودید: خارج شود تا شما او را نبینید و او شما را نبیند چیست؟!

فرمود: از خوف اینکه مبادا ذلت سؤال را در وجهی او مشاهده نمایم، زیرا که من حاجت او را برآورده‌ام.

آیا این حدیث را از رسول خدا (ص) نشنیده‌ای که فرمود: حسنه‌ی مخفیانه با هفتاد (۷۰) حج برابر است و کسی که علنا معصیت کند مخذول و متروک خواهد شد و کسی که مخفیانه گناه کند گناهش آمرزیده خواهد شد؟!

ابن شهر آشوب پس از اینکه این روایت را در کتاب مناقب نقل کرده می‌نگارد: حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را بخشش کرد.

فضل بن سهل به آن حضرت گفت: این گونه بخشش شما غرامت و ضرر است؟ فرمود: غرامت نیست بلکه غنیمت است هرگز چیزی را که به وسیله‌ی آن طلب اجر و کرامت می‌کنی غرامت و ضرر مشمار!!

شیخ مفید در کتاب ارشاد از غفاری روایت می‌کند که گفت: مردی از آل ابو رافع - که از آزاد شدگان رسول خدا (ص) به شمار می‌رفتند - از من طلبی داشت و راجع به طلب خود اصرار

[صفحه ۲۰]

و الحاح زیادی می‌کرد. همین که من اینگونه سخت‌گیری را از او مشاهده نمودم وارد مسجد پیغمبر خدا شدم و پس از اینکه نماز صبح را خواندم متوجه منزل حضرت علی بن موسی الرضا (ع) - که در عریض (بضم عین و فتح راء) بود - گردیدم [۵] موقعی که به در خانه‌ی آن حضرت رسیدم دیدم آن بزرگوار در حالی که بر حماری سوار بود و پیراهن و ردائی پوشیده بود بیرون شتافت، چون نظر من بر آن حضرت افتاد خجالت کشیدم چیزی بگویم.

همین که حضرت رضا علیه‌السلام به من رسید ایستاد و توجهی به من نمود، من به آن بزرگوار سلام کردم و گفتم: فدایت شوم فلان شخص که غلام شما خانواده به شمار می‌رود از من طلبی دارد و از کثرت طلب خواهی مرا رسوا نموده؟! راوی گوید: من با خودم گفتم امام رضا علیه‌السلام به آن شخص خواهد فرمود که راجع به این قرض با من مدارا نماید، به خدا قسم که من به آن حضرت نگفتم: وی چه چیز و چه مبلغ از من طلبکار است.

حضرت علی بن موسی الرضا به من فرمود، در اینجا باش تا من برگردم. من در آنجا توقف نمودم تا نماز مغرب را به جای آوردم، چون آن حضرت مراجعت نفرمود و از طرفی هم من روزه بودم خیلی ناراحت شدم، همین که تصمیم گرفتم برگردم ناگاه دیدم آن بزرگوار در حالی آمد که جمعی از فقراء و

[صفحه ۲۱]

بینوایان در اطراف آن حضر گرد آمده بودند.

امام علیه‌السلام به هر یک از آن بیچارگان صدقه‌ای عطا فرمود و از نزد آنان عبور کرد تا وارد خانه گردید، موقعی که از خانه بیرون آمد مرا خواست. وقتی من به حضور آن حضرت رفتم نشست و به من نیز اجازه‌ی جلوس داد، من پس از نشستن راجع به این مسیب که عامل مدینه بود گفتم: زیرا که غالباً در حضور آن حضرت از وی سخن به میان می‌آوردم.

موقعی که از این سخنان فراغت یافتم آن بزرگوار به من فرمود: گمان نمی‌کنم افطار کرده باشی؟ گفتم: نه، فرمود: برای من غذا آوردند و نزد من نهادند، آنگاه به غلامی دستور داد تا با من مشغول طعام شد، همین که از غذا خوردن فارغ شدیم به من فرمود: آن و ساده را بلند کن و هر چه که در زیر آن است بر گیر! چون آن و ساده را بلند کردم مقداری دینار در زیر آن دیدم، آنها را بر گرفتم و در کیسه‌ی خود نهادم.

پس از این جریان بود که آن بزرگوار دستور داد تا چهار نفر از غلامانش مرا به منزل برسانند. من گفتم: فدایت شوم پاسبانان و شب گردان در کوچه‌ها می‌گردند و من صلاح نمی‌دانم که آنان مرا با غلامان شما ببینند؟

فرمود: بسیار خوب، آنگاه غلامان خود را با من روانه کرد تا آنجائی که من آنان را برگردانم، آن غلامان با من بودند تا نزدیک منزل خود رسیدم و آنان را برگردانیدم.

همین که وارد منزل خویش شدم، چراغ خواستم و پول‌ها را شماره کردم دیدم مبلغ چهل و هشت (۴۸) دینار زر سرخ بود و طلب آن شخص از من مبلغ بیست و هشت (۲۸) دینار بود.

[صفحه ۲۲]

در میان آن دینارها دیناری بود که از ما بقی آنها درخشنده‌تر بود، چون آن را نزدیک چراغ بردم به خط واضح بر آن دینار نوشته

شده وجهی که آن شخص از تو می‌خواهد مبلغ بیست و هشت (۲۸) دینار است، مابقی این پولها از آن تو خواهد بود، در صورتی که به خدا قسم من اندازه‌ی طلب آن شخص را به عرض آن حضرت رسانده بودم!!

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از یعقوب بن اسحاق نوبختی روایت می‌کند که گفت: شخصی به حضور حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام آمد و گفت: به قدر مروت و جوانمردی خود به من عطا بفرما!!

امام علیه‌السلام فرمود: این اندازه از برای من مقدور نخواهد شد. او گفت: پس به اندازه‌ی مروت من عطا بفرما! حضرت رضا فرمود: این مقدار ممکن می‌شود. پس از این جریان به غلام خود دستور داد تا مبلغ دویست (۲۰۰) اشرفی به او داد.

در کتاب: کشف الغمه از دعبل (به کسر دال و سکون عین و کسر باء) ابن علی خزاعی نقل می‌کند که گفت: وقتی قصیده‌ی مدارس آیات را سرودم تصمیم گرفتم بروم در خراسان و پس از اینکه بحضور حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مشرف شوم آن قصیده را به عرض آن بزرگوار برسانم.

موقعی که وارد خراسان شدم و به حضور آن برگزیده‌ی خدا رسیدم و قصیده‌ی مدارس آیات را به عرض رسانیدم آن بزرگوار مرا تحسین نمود و فرمود: تا من به تو اجازه ندهم این قصیده را برای کسی قرائت منماید!

پس از این جریان بود که خبر ورود من به مأمون رسید

[صفحه ۲۳]

و او مرا احضار نمود و از قصیده‌ی مدارس آیات گفتگو کرد و به من گفت: آن قصیده را از برای من بخوان! ولی من قبول نکردم و تجاهل نمودم.

وی به یکی از خادم‌های خود دستور داد تا حضرت امام رضا علیه‌السلام را طلب نماید! همین که آن بزرگوار تشریف آورد مأمون به آن حضرت گفت: ما از دعبل خواستیم که قصیده‌ی مدارس آیات را برای ما بخواند ولی او انکار کرد و نخواند. در همین موقع بود که حضرت رضا علیه‌السلام به من دستور داد و فرمود: آن قصیده را بخوان، وقتی من آن قصیده را خواندم مأمون بسیار تحسین کرد و مبلغ پنجاه هزار (۵۰ / ۰۰۰) درهم به من عطا کرد و حضرت رضا هم به قدر همان مبلغ به من مرحمت فرمود.

من به آن بزرگوار گفتم: من انتظار داشتم که یکی از جامه‌های بدن مبارک خود را به من عطا فرمائی تا در وقت مردن کفنم باشد. فرمود: مانعی ندارد. آنگاه آن حضرت جامه‌ای به من بخشید که آن را پوشیده بود. منشفه‌ی لطیفی نیز به من عطا کرد [۵] و فرمود: این جامه و منشفه را حفظ کن که به برکت آنها مصون و محفوظ خواهی ماند!

پس از این عطاها فضل بن سهل که وزیر مأمون بود و او را

[صفحه ۲۴]

ذوالریاستین می‌گفتند صله‌ی نیکوئی که عبارت بود از: اسب ترکی تندرو و زین و یراق از برای من فرستاد.

وقتی چند روزی از این جریان گذشت هوای عراق به سرم زد. (وقتی به سوی عراق رهسپار شدم) قطاع طریق و دزدان سر راه بر ما گرفتند، هستی من و رفقایم را به نحوی بردند که بیش از کهنه قبائی بر تن من باقی نگذاشتند! من برای آنچه که به غارت برده بودند غم و اندوه نداشتم، فقط از برای آن جامه و منشفه‌ای که حضرت رضا به من عطا فرموده بود خیلی نگران و ناراحت بودم و راجع به سخنی که حضرت رضا به من فرموده بود این جامه و منشفه را نیکو نگاه دار که به برکت آنها مصون و محفوظ خواهی ماند فکر می‌کردم!! ناگاه دیدم یکی از دزدان بر همان اسبی که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار شده نزد من آمد و این مصرع شعر مرا خواند:

مدارس آیات خلت من تلاوة

پس از خواندن این مصرع شروع به گریه کرد!! همین که من این حالت را از او مشاهده کردم تعجب نمودم!! با خود گفتم: این

شخص شیعه است، پس بنابراین بعید نیست که آن جامه و منشفه‌ای که حضرت رضا به من عطا کرده است به من برگرداند لذا به او گفتم: این قصیده از کیست؟ گفت: منظور تو چیست؟ گفتم: منظوری دارم که بعد از این به تو خواهم گفت. گفت: شهرت صاحب این قصیده بیش از آن است که مخفی باشد. گفتم: صاحب این قصیده کیست؟ گفت: دعبل بن علی شاعر آل محمد صلی الله علیه و آله است خدا جزای خیر به او دهد!!

[صفحه ۲۵]

گفتم: به خدا قسم دعبل منم و این قصیده از من است. وی از جابر جست و گفت: این چه سخن دور از صواب است که تو می‌گوئی؟! گفتم: از اهل قافله تحقیق کن! لذا فرستاد تا گروهی از اهل قافله را آوردند و از حال من پرسش کرد. همه گفتند: این شخص دعبل بن علی خزاعی است، وقتی یقین پیدا کرد که من دعبل هستم گفت: جمیع مال این قافله را به جهت تو بخشیدم، آنگاه در میان یاران خود ندا کرد تا جمیع اموال ما را به ما رد کردند و ما را تا به محل امن و امانی بدرقه نمودند. پس از این جریان بود که معنی قول امام رضا که فرموده بود: این جامه و منشفه را نیکو نگاه دار که به وسیله‌ی آنها مصون و محفوظ خواهی ماند بر ما معلوم شد و جمیع اهل قافله به برکت جامه و منشفه‌ی آن حضرت به سلامت ماندند. صدوق در کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام می‌نگارد: موقعی که دعبل از این ورطه خلاصی یافت و به شهر قم وارد شد شیعیان قم نزد او آمدند و از وی خواستند تا قصیده‌ی مدارس آیات را برای ایشان بخواند؟! دعبل تقاضای آنان را پذیرفت، لذا ایشان را به مسجد برد و پس از اینکه بر فراز منبر رفت آن قصیده را برای آنان خواند اهل قم مال و خلعت بسیاری از برای وی نثار کردند. همین که اهل قم از جریان جبه‌ی حضرت رضا که به دعبل عطا کرده بود آگاه شدند از وی خواهش کردند که آن جبه را به مبلغ هزار (۱۰۰۰) اشرفی به آنان به بفروشد، ولی دعبل تقاضای ایشان را نپذیرفت و از فروختن آن خودداری نمود. برای دومین بار از

[صفحه ۲۶]

او خواستند که پاره‌ای از آن جبه را به مبلغ یک هزار اشرفی به آنان بفروشد؟ ولی او قبول ننمود!! موقعی که دعبل از شهر قم (به عزم عراق) خارج شد بعضی از جوانان خود رأی قم که در آن نواحی بودند خود را به او رسانیدند و آن جبه را از وی به زور گرفتند. دعبل به شهر قم برگشت و از اهل قم خواهش کرد که جبه را به وی دهند؟ آن جوانان این پیشنهاد را نپذیرفتند و امثال امر بزرگان خود را هم نکردند و به دعبل گفتند: جبه به دست تو نخواهد آمد و مبلغ هزار (۱۰۰۰) اشرفی را به تو می‌دهیم ولی وی قبول نکرد. وقتی که از همه‌ی جبه ناامید گردید راضی شد که پاره‌ای از آن را به او بدهند. آنان قبول کردند و قسمتی از آن جبه را با مبلغ یک هزار اشرفی به او تسلیم نمودند. دعبل به سوی وطن خویش روانه شد، پس از ورود به وطن دید دزدان تمام هستی وی را برده‌اند. موقعی که دعبل می‌خواست از حضور حضرت رضا (ع) مرخص شود آن بزرگوار کیسه پولی که حاوی صد دینار بود (با جامه و منشفه) به او عطا کرد و فرمود: این را نگاه دار که به آن محتاج خواهی شد. لذا دعبل هر یک از آن دینارها را (که به نام مبارک حضرت رضا مسکوک بودند) به عنوان هدیه برای شیعیان عراق فرستاد و آنان در عوض هر دینار مبلغ صد درهم از برای او فرستادند، در عوض آن صد دینار (رضویه) مبلغ ده هزار (۱۰,۰۰۰) درهم به دعبل عاید شد. پس از این جریان بود که چشم جاریه (یعنی دختر یا کنیز) دعبل که خیلی به او علاقه داشت دچار درد شد، اطباء را

[صفحه ۲۷]

برای معالجه او آوردند، وقتی دکتران چشم وی را معاینه کردند گفتند: چشم راست او معیوب شده و ما از معالجه‌ی آن معذوریم

ولی چشم چپش را معالجه می‌کنیم و امیدواریم که خوب شود؟.

دعبل از شنیدن این موضوع خیلی ناراحت و نگران شد درباره‌ی این پیش آمد مطالعات زیادی کرد تا اینکه به یاد پاره‌ی جبه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام آمد، آنگاه آن پاره‌ی جبه را به چشم جاریه مالید و آن را از اول شب به چشم وی بست وقتی صبح شد چشمان او از اول سالم تر شده بودند!!

نگارنده گوید: صدوق جریان دعبل را به نحو دیگری هم روایت می‌کند که اکنون از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد: موقعی که دعبل در مرو به حضور رضا علیه‌السلام مشرف شد گفت: یا بن رسول الله! من قصیده‌ای برای شما سروده‌ام و قسم خورده‌ام که آن را قبل از شما برای کسی نخوانم. حضرت علی بن موسی الرضا فرمود: بخوان! دعبل آن قصیده را خواند تا به شعر رسید:

و قبر ببغداد لنفس زکیه

تضمنها الرحمان فی الغرفات

یعنی قبری در بغداد است که مال شخص پاک و پاکیزه‌ای است (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام) خدا ضمانت داده که آن شخص را در غرفه‌های (بهشت) جای دهد.

در همین موقع بود که حضرت رضا به دعبل فرمود: آیا من دو بیت که متمم قصیده‌ی تو باشد به آن اضافه کنم؟ دعبل گفت:

[صفحه ۲۸]

آری. امام فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه

ألحت علی الاحشاء بالزفرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما

یفرج عنا ألهم و الکربات

۱- یعنی و قبری هم به طوس است که دچار مصیبت عجیبی می‌شود و احشاء را به ناله و نفس‌های آتشین وادار می‌کند (شاید منظور از احشاء کنایه از قلوب و دلها باشد و ؟) [۵ ...].

۲- (ناله‌های آتشین) تا زمان محشر ادامه دارد تا اینکه خدا قائمی را برانگیزد که هم و غم را از ما خانواده بر طرف نماید. [۵].
دعبل گفت: قبر من است. چند شب و روزی بیش نمی‌گذرد که طوس مرکز آمد و رفت شیعیان و زوار من خواهد شد، بدان کسی که من غریب را در طوس زیارت کند فردای قیامت در درجه‌ی من خواهد بود و آمرزیده خواهد شد.
وقتی که دعبل از خواندن قصیده فراغت یافت حضرت رضا

[صفحه ۲۹]

به او فرمود: همین جا باش! آنگاه آن بزرگوار درخواست و داخل خانه گردید، پس از ساعتی خادمی بیرون آمد مبلغ صد (۱۰۰) دینار رضویه آورده به دعبل داد و گفت: مولایم فرموده: این پول را به مصرف خود برسان!
دعبل گفت: به خدا قسم من برای پول نیامده‌ام و این قصیده را به طمع چیزی نگفته‌ام، آن گاه آن پول را پس داد و جامه‌ای از جامه‌های حضرت رضا را به جهت تیمن و تبرک خواست؟.

امام علیه‌السلام جبه‌ی خزی با یک کیسه‌ی پول از برای وی فرستاد و به خادم فرمود: به او بگو: این را بگیر که محتاج آن خواهی شد و ... ذیل این روایت با اندک اختلافی نظیر روایتی است که قبل از این از نظر خوانندگان محترم گذشت.

محدث قمی در کتاب انوار البهیه می‌نگارد: از محمد بن عیسی یقطینی روایت شده که وی آن مسائلی را که از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام پرسش کرده بودند و آن بزرگوار جواب داده بود یادداشت کرد تعداد آنها به پانزده هزار (۱۵،۰۰۰) و طبق روایت دیگری هجده هزار (۱۸،۰۰۰) مسئله رسیده بود!!

نیز در کتاب سابق الذکر از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به من می‌فرمود: ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم [صفحه ۳۰]

برسان و به آنان بگو: وسوسه‌های شیطانی را به خود راه ندهند آنان را دستور بده که راستگو باشند، امانت را به صاحبش رد کنند، راجع به چیزهایی که برای ایشان فائده‌ای ندارد سکوت کنند و جدال ننمایند، با یکدیگر آمد و رفت کنند، زیرا این عمل موجب تقرب به من می‌گردد، عرض و آبروی خود را از بین نبرند. من به جان خودم قسم خورده‌ام که هر کس این عمل را انجام دهد یکی از دوستان مرا به غضب در آورد دعا کنم که خدا او را در دنیا و آخرت به شدیدترین عذاب معذب نماید و در آخرت از زیانکاران به شمار رود.

فضائل و مناقب

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه از ابو حبیب بناجی روایت می‌کند که گفت: در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در بناج و داخل آن مسجدی شد که همه ساله حجاج آن را منزلگاه خود قرار می‌دادند، مثل اینکه من نزد آن حضرت رفتم، بر آن بزرگوار سلام کردم و در حضورش ایستادم، در جلو آن حضرت ظرفی را دیدم که از برگ خرما می‌بافته شده بود، در آن ظرف مقداری از خرما می‌صیجانی بود، مثل اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یک مشت از آن خرماها را به من عطا کرد وقتی آن خرماها را شماره کردم دیدم هجده (۱۸) عدد خرما بود. در روایت دیگری است که گفت: بیست و یک (۲۱) عدد خرما بود. [صفحه ۳۱]

من خواب خود را این طور تعبیر نمودم که مطابق تعداد آن خرماها عمر خواهم کرد. وقتی مدت بیست (۲۰) روز از این واقعه گذشت و من در زمین خود مشغول امور زراعتی بودم ناگاه دیدم شخصی نزد من آمد و گفت: حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از مدینه آمده و در مسجد وارد شده مردم را می‌دیدم که به طرف آن حضرت روانه شده بودند، من نیز به جانب آن بزرگوار رهسپار شدم. (وقتی که وارد مسجد گردیدم) دیدم: حضرت امام رضا علیه‌السلام در همان موضعی که پیغمبر خدا را در عالم دیدم نشسته، زیر پای آن بزرگوار یک قطعه حصیر بود و در جلو آن حضرت یک طبق خرما می‌صیجانی قرار داشت، من سلام کردم جواب شنیدم، امام علیه‌السلام به من فرمود: جلو بیا! جلو رفتم و آن حضرت یک مشت از آن خرماها را به من عطا فرمود. وقتی که آن خرماها را شماره کردم دیدم بدون کم و زیاد مطابق همان عددی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من داده بود، عرض کردم: بیشتر از این به من عطا بفرما! فرمود: اگر پیغمبر خدا به تو بیشتر از این می‌داد ما هم می‌دادیم. آن بزرگوار آن روز را در آن جا توقف نمود و سپس از طریق بصره و اهواز و فارس به جانب خراسان حرکت کرد.

نیز در کتاب سابق الذکر از محمد بن فضیل روایت می‌کند که گفت: در آن سالی که هارون الرشید به جعفر بن یحیی حمله کرد و یحیی بن خالد را با پسرش فضل به زندان فرستاد و آن حوادث از برای برمکیها رخ داد حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در عرفات مشغول دعا بود، در آن حینی که امام

رضا دعا می‌کرد به قدری سر خود را خم کرد که نزدیک بود به جلو پاهای مبارکش برسد!

همین که سر مقدس خود را برداشت و راجع به این موضوع پرسش کردند؟ فرمود: در حق طایفه‌ی برمکی‌ها به جهت آن کارهائی که نباید بکنند و کردند نفرین کردم و خدا هم نفرین مرا در حق آنان مستجاب کرد.

راوی گوید: موقعی که ما از مکه مراجعت نمودیم طولی نکشید که خبر رسید: هارون الرشید به جعفر برمکی غضب کرد و او را کشت، پسر و برادر جعفر را زندانی کرد، وضع آنان دیگرگون شد، خدا شکست خوردگی ایشان را جبران نکرد برای آل برمک و فرزندان‌شان تا روز قیامت حال خوبی پیدا نشد.

نیز در همان کتاب از ریان بن صلت روایت می‌کند که گفت: وقتی من تصمیم گرفتم به جانب عراق حرکت نمایم به حضور حضرت امام رضا علیه‌السلام رفتم تا با آن بزرگوار وداع کنم با خود می‌گفتم: موقعی که خواستم امام را وداع نمایم پیراهنی از آن حضرت تقاضا می‌کنم که آن را پوشیده باشد تا مرا با آن کفن کنند. مقداری نقره از آن بزرگوار می‌گیرم که برای دخترانم انگشتر بسازم.

وقتی امام را وداع کردم غم و اندوه جدائی مانع خواسته‌های من شد، چون از حضور آن حضرت مرخص شدم ناگاه شنیدم صدا زد: ریان برگرد! برگشتم، به من فرمود: مایل نیستی آن پیراهنی که من پوشیده‌ام به تو عطا کنم تا موقعی که اجلت رسید کفن تو باشد؟ آیا نمی‌خواهی درهم و نقره به تو

[صفحه ۳۳]

بدهم که برای دخترانت انگشتر سازی؟

گفتم: آقای من!! من این دو حاجت را در خاطر خود سپرده بودم ولی غم و اندوه فراق تو باعث شد که فراموش کردم. امام علیه‌السلام دست خود را زیر بالش برد و پیراهنی بیرون آورد و از زیر جانماز هم چند درهمی پول برگرفت که مبلغ آنها سی (۳۰) درهم بود آنگاه آنها را به من عطا کرد.

نگارنده گوید: فضائل و مناقب حضرت امام رضا علیه‌السلام بیش از آن است که به توان نگاشت، این مقدار که نگاشتیم از باب نمونه بود.

اخلاق و رفتار

مرحوم ابوالقاسم سحاب در کتاب زندگانی حضرت رضا علیه‌السلام از مشهد الرضا نقل می‌کند که شخصی به مهمانی حضرت علی بن موسی الرضا رفت، در آن حینی که مشغول صحبت بودند چراغی که در آن اطاق بود کم نور شد، مهمان دست دراز کرد که فتیله‌ی چراغ را اصلاح نماید. حضرت رضا دست مهمان را گرفت و خود آن بزرگوار فتیله‌ی چراغ را اصلاح نمود آنگاه فرمود: نحن قوم لا نستخدم اضیافنا

یعنی ما گروهی هستیم که مهمان‌های خود را به خدمت کردن وادار نمی‌کنیم.

نگارنده گوید: مهمان‌خانه‌ی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام هم اکنون بر قرار و باب پر خیر و برکت آن

[صفحه ۳۴]

در شهر مشهد مقدس به روی زوار آن بزرگوار مفتوح است. شهان و شخصیت‌های برجسته‌ای که تاکنون از این جهان رخت بر بسته‌اند یک چنین مهمان‌خانه‌ای را به یادگار نهاده‌اند. در هر روزی ده‌ها اشخاص گرسنه در این مهمان‌خانه اشباع می‌شوند و ده‌ها افراد از برای استشفاء از خوان نعمت حضرت علی ابن موسی الرضا علیه‌السلام شفا می‌گیرند!!

محدث قمی در کتاب انوار البهیة از معمر بن خلاد روایت می‌کند که گفت: موقعی که حضرت رضا علیه‌السلام مشغول غذا

خوردن می‌شد کاسه‌ی بزرگی نزدیک سفره می‌نهادند و آن بزرگوار از بهترین جاهای غذاهائی که در میان سفره بود برمی‌داشت و در آن کاسه می‌ریخت، آنگاه دستور می‌داد تا غذای آن کاسه را به فقراء تقسیم می‌کردند. پس آن بزرگوار آیه‌ی (۱۱) سوره‌ی مبارکه‌ی بلد را تلاوت می‌کرد و می‌فرمود:

فلا اقتحم العقبة [۶].

پس از تلاوت این آیه می‌فرمود: خدای علیم می‌دانست که همه کس قدرت بنده‌ی زر خرید آزاد کردن را ندارد (تا بدین وسیله داخل بهشت شود) لذا جزای غذا دادن به فقراء را بهشت قرار داد تا گروهی بدین وسیله داخل بهشت شوند.

کلینی از شخص بلخی روایت می‌کند که گفت: در سفر

[صفحه ۳۵]

خراسان من با حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم. در یکی از روزها خوان طعام را طلبید و غلامان خود را خواه سیاه و خواه سفید خواست و بر سر سفره جای داد.

من گفتم: یابن رسول الله! کاش سفره‌ی غذای ایشان را جدا می‌فرمودید؟

فرمود: خاموش باش!! زیرا که خدای همه‌ی ما یکی و پدر و مادر ما یکی است و هر یک از رهین اعمال خود هستیم.

محدث قمی در کتاب انوار البهیة از یاسر خادم روایت می‌کند که گفت: موقعی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام خلوت می‌کرد کلیه‌ی خدمتگذاران خود را از صغیر و کبیر نزد خویش جمع می‌نمود، با ایشان گفتگو می‌کرد و با آنان انس می‌گرفت.

هر وقت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سر سفره می‌نشست کلیه‌ی خدمت‌کاران خود را بر سفره جمع می‌کرد، خواه صغیر و خواه کبیر، حتی آن کسی که سرپرستی حیوانهای آن حضرت را عهده‌دار بود با حجام (یعنی آن شخصی که حجامت می‌کرد) روای گوید: حضرت رضا علیه‌السلام به ما فرمود: در آن موقعی که مشغول غذا خوردن باشید بر نخیزید ولو اینکه من بالای سر شما ایستاده باشم تا اینکه از غذا خوردن فارغ شوید. چه بسا می‌شد که آن بزرگوار بعضی از ما را صدا می‌زد، وقتی به عرض حضرت می‌رسانیدند که مشغول غذا خوردن است می‌فرمود: پس بگذارید تا از خوردن طعام فارغ شود.

و نیز در کتاب سابق الذکر از ابراهیم بن عباس روایت می‌کند که گفت: هرگز ندیدم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام به وسیله‌ی سخن خود در حق کسی جفا کند، نزد

[صفحه ۳۶]

کسی که پیش آن حضرت بود تکیه نماید، یا اینکه به یکی از غلامان و خدمت‌کاران خود بد حرفی کند، آن برگزیده‌ی خدا هیچ وقت خنده نمی‌کرد، بلکه لبخند می‌زد.

موقعی که آن بزرگوار بر سر سفره می‌نشست همه‌ی غلامان خود را حتی دربان و آن شخصی را که مواظب حیوانهای آن حضرت بود بالای سفره می‌نشاند.

حضرت رضا در شب کم خواب بود، خیلی شب زنده‌دار بود، بیشتر شبها را از اول شب تا صبح بیدار بود. زیاد روزه می‌گرفت، سه روز از هر ماه را (که روز اول و روز وسط و روز آخر آن باشد) روزه‌دار بود، می‌فرمود: این نحوه روزه گرفتن صوم دهر است.

حضرت رضا علیه‌السلام بسیار نیکوکار بود، صدقه‌ی مخفیانه می‌داد، غالباً در شبهای تاریک صدقه می‌داد، کسی که گمان کند: نظیر امام رضا را دیده باشد گمان او را تصدیق و باور نکند.

نگارنده گوید: اخلاق و رفتار، فضائل و مناقب حضرت ثامن الحجج علیه آلاف التحية و الثناء بیش از آن است که در رشته‌ی تحریر درآید و بر فرض اینکه به بتوان نوشت مقام امامت و ولایت به قدری شامخ و عالی است که بدین صفات پسندیده و امثال آن

نمی‌توان به کنه آن پی برد، عظمت امام را همین بس که در هر زمان جامعه‌ی بشر به وسیله‌ی ولایت و تعلیم و تربیت او احیاء می‌شود.

[صفحه ۳۷]

کلمات قصار

اول قال علیه‌السلام: صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله.

یعنی دوست هر مردی عقل او و دشمنش جهل و نادانی او خواهد بود.

نگارنده گوید: در اینجا مناسبت دارد که عقل و معنی آن را شرح دهیم: عقل را چگونه باید تعریف کرد؟ یعنی اگر از ما سؤال

کنند: عقل را معرفی کنید چه جوابی بگوئیم تا در نتیجه معلوم شود که چه افرادی عقل دارند و چه اشخاصی فاقد آنند؟

در اصول کافی جلد اول، صفحه‌ی یازده (۱۱) روایت می‌کند: از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله تقاضا شد که عقل را معرفی نماید؟ آن بزرگوار فرمود:

العقل ما عبد به الرحمان و أکتسب به الجنان.

یعنی عقل آن است که به وسیله‌ی آن خدای عالم مورد پرستش قرار گیرد و به واسطه‌ی آن بهشت کسب شود.

از آن حضرت پرسیدند: آیا معاویه عقل نداشت! فرمود: آنچه که معاویه داشت شیطنتی است شبیه به عقل.

اکنون که مختصری از معنی عقل را نگاشتیم بسیار جای دارد که این داستان شنیدنی را نیز از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم: در

صفحه‌ی دوازده (۱۲) کتاب سابق الذکر از پدر سلیمان

[صفحه ۳۸]

دیلمی روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله عرض کردم: فلان شخص از لحاظ عبادت و دین و فضل چنین و چنان است.

آن بزرگوار در جوابم فرمود: عقل او چگونه است؟ گفتم: نمی‌دانم.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: ثواب را به قدر عقل می‌دهند. مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزیره‌های دریا که بسیار خوش

آب و هوا و دارای سبزه و اشجار بود خدای را عبادت می‌کرد. یکی از ملائکه که عبورش را به آن عابد افتاد گفت: بار خدایا ثواب

این بنده‌ی عابد خود را به من نشان بده!؟

خدای تعالی ثواب عبادات آن عابد را به وی ارائه کرد ثواب‌های عابد در نظر او قلیل و ناچیز آمد!!

خدای علیم به آن ملک وحی کرد: با این عابد (راجع به پرستش خدا) رفاقت کن! آن ملک به شکل انسانی شد و نزد عابد آمد، او

به آن ملک گفت: کیستی؟ گفت: من شخص عابدی هستم چون از این مکان و عبادت تو مطلع شدم نزد تو آمدم تا خدا را با

یکدیگر عبادت نمائیم، آن روز را با عابد به سر برد. همین که صبح شد به عابد گفت: این مکان تو بسیار خوب است و جز برای

عبادت صلاحیت ندارد؟!

عابد در جواب گفت: این مکان ما یک عیب دارد.

ملک گفت: چه عیبی؟

عابد گفت: خدای ما حیوانی ندارد، اگر خدای ما الاغی می‌داشت ما آن را در این مکان می‌چرانیدیم، زیرا که این گیاه و

حشیش‌ها ضایع می‌شوند و...

[صفحه ۳۹]

همین موقع بود که خدای سبحان به آن ملک وحی کرد: ما ثواب این عابد را به قدر عقلش می‌دهیم.

دوم فرمود: زمانی بر مردم بیاید که (اگر) عافیت در آن موقع ده جزء باشد. نه (۹) جزء از عافیت در کناره‌گیری از مردم و یک جزء آن در سکوت باشد.

نگارنده گوید: شعری که سید رضی رحمه الله گفته با مضمون موعظه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام تناسب به جایی دارد:

۱- کن فی الانام بلاعین و لا اذن

اولا فعش أبدا لایام مصدورا

۲- و الناس اسد فی فرائسها

اما عقرت و اما کنت معقورا

۱- یعنی در میان مردم بدون چشم و گوش باش (یعنی عیب‌های مردم را ندیده و نشنیده بگیر) یا اینکه همه روز خارج (از محیط مردم) زندگی کن!

۲ مردم چون شیر هائی هستند که از شکار خود حمایت و نگاهداری می‌کنند (چنانچه یکی از این دو کار را نکنی) یا مردم را می‌گزری یا گزیده خواهی شد.

و لقد اجاد من قال:

نان جوین و خرّقه‌ی پشمین و آب شور

سی پاره‌ای کلام و حدیث پیمبری

[صفحه ۴۰]

هم نسخه سه چار ز علمی که نافع است

در دین نه لغو بوعلی و ژاژ بحتری [۷].

زین مردمان که دیو از ایشان حذر کند

در گوشه‌ای نهان شده بنشسته چون پری

با یک دو آشنا که نیرزد به نیم جو

در پیش ملک همتشان ملک سنجری

این آن سعادت است که بر وی حسد برد

آب حیات و رونق ملک سکندری.

محدث قمی در کتاب سفینه در لغت: عزل از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

طلبت الراحة فما وجدت الا ترک مخالطة الناس.

یعنی من راحت و خوشی را طلب نمودم یافت نشد مگر به ترک آمد و رفت با مردم.

نگارنده گوید: عده‌ای از اخبار انسان را وادار می‌کنند که با مردم رفت و آمد نماید و قسمتی از روایات به نظر می‌رسد که مسلمین را از آمد و شد و نشست و برخاست با مردم نهی می‌کنند.

طریقه‌ی جمع بین این دو دسته اخبار چند وجه است که از آن جمله این است: منظور آن دسته اخباری که انسان را از نشست و برخاست با مردم نهی می‌کنند مردم پست و ناکس است و ... و منظور آن روایاتی که انسان را به رفت و آمد با مردم ترغیب

[صفحه ۴۱]

و تحریر می‌نمایند افراد مؤمن و دیندارند و ...

سوم: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرمود: در بنی اسرائیل کسی را عابد نمی گفتند مگر اینکه مدت ده سال سکوت اختیار نماید همین که مدت ده سال سکوت اختیار می نمود او را عابد می گفتند.

نگارنده گوید: گرچه درباره‌ی سکوت اخبار و روایات زیادی به نظر می رسد ولی ما از باب نمونه به مختصری از آنها اشاره می نمائیم:

در کتاب شهسوار اسلام، صفحه (۱۸۱) نگاشته ایم: خواجه ربیع در مدت (۲۰) سال درباره‌ی امور دنیوی صحبتی نکرد مگر در دو موقع:

- ۱- به یکی از شاگردان خود گفت: در قریه‌ی شما مسجدی هست؟ گفت: آری. گفت پدرت زنده است؟ گفت نه. خواجه ربیع فوراً از این سؤال پشیمان شد و با خود گفت: ای ربیع! نامه‌ی عمل خود را سیاه کردی؟ و بعد از آن راجع به دنیا تکلمی نکرد.
 - ۲- آن موقعی که از شهادت امام حسین علیه السلام با خبر شد به یکی از لشکریانی که در واقعه کربلا حاضر بود گفت: شما این سرها را بالای نیزه زدید؟! به خدا قسم شما مردان برگزیده‌ای را شهید کردید که اگر پیغمبر خدا آنان را می یافت دهانشان را می بوسید و ایشان را در کنار خود جای می داد! و ... بعد از این سخنان درباره‌ی دنیا حرفی نزد تا از دنیا رفت.
- [صفحه ۴۲]

امیر خسرو در این باره می گوید:

سخن گرچه هر لحظه دل کش تر است
چه بینی خموشی از آن بهتر است
در فتنه بستن دهان بستن است
که گیتی به نیک و بد آبتن است
پشیمان ز گفتار دیدم بسی
پشیمان نگشت از خموشی کسی
شنیدن ز گفتن به ار دل نهی
کزین پر شود مردم از وی تهی
صدف زان سبب گشت جوهر فروش
که از پای تا سر همه گشت هوش
همه تن زبان گشت شمشیر تیز
بخون ریختن زان کند رستخیز

چهارم: شیخ صدوق رحمه الله از ریان بن صلت روایت می کند که گفت: حضرت رضا علیه السلام این اشعار را که از حضرت عبدالمطلب است برای من خواند:

- ۱- یعیب الناس کلهم زمانا
و ما لزماننا عیب سوانا
- ۲- نعیب زماننا و العیب فینا
ولو نطق ألزمان بناهجانا
- ۳- و ان الذئب یترک لحم ذئب
و یأکل بعضنا بعضا عیانا

۱- یعنی کلیه مردم روزگار را عیب می‌کنند، در صورتی که

[صفحه ۴۳]

غیر از ما عیبی برای روزگار نیست

۲- ما زمان خود را عیب می‌گوئیم در صورتی که عیب در وجود خود ما است، اگر زبان روزگار به ما باز شود ما راه جو خواهد کرد.

۳- گرگ گوشت گرگ را ترک می‌کند و (آن را نمی‌خورد) ولی ما مردم به طور علنی گوشت یکدیگر را می‌خوریم.

بدین مناسبت سروده‌اند:

آبادی بتخانه ز ویرانی ما است

جمعیت کفر از پریشانی ما است

اسلام بذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست از مسلمانی ما است

نکته‌ی قابل توجه:

محقق کاشانی رحمه الله در کتاب وافی از کتاب تهذیب و کافی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر وقت شنیدید که کسی در مسجد شعر می‌خواند به او بگوئید خدا دهانت را بشکند!! مسجد برای قرائت قرآن بنا شده (نه از برای خواندن اشعار)

محدث فیض در ذیل این حدیث می‌فرماید: منظور رسول خدا از این بیان آن اشعاری است که مضمون آنها عشق و تغزل (یعنی شعر عاشقی و غزل و امثال ذلک) باشد، نه آن اشعاری که حاوی پند و اندرز و حکمت و موعظه و مناجات با خدای رؤوف باشند؟ لذا از حضرت صادق علیه السلام راجع به شعر خواندن در حال طواف سؤال کردند. فرمود: آن شعری که مذموم نباشد عیبی ندارد.

[صفحه ۴۴]

هجرت از مدینه تا زمان شهادت

هجرت از مدینه به سوی خراسان

محدث قمی می‌نگارد: حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در سنه‌ی دویست (۲۰۰) هجری به سوی خراسان حرکت کرد. از روایات این طور به دست می‌آید که وقتی خلافت مأمون استقرار یافت و امر او در دنیا نفوذ پیدا کرد و ایالت عراق را به حسن بن سهل واگذار نمود و خود وی در مرو اقامت گزید غبار فتنه و آشوب در اطراف یمن و حجاز برخاست و بعضی از سادات علم مخالفت را به طمع خلافت برافراشتند.

موقعی که این جریان را به مأمون خبر دادند با فضل بن سهل که وزیر مشاور او بود درباره‌ی این موضوع مشورت کرد؟ سرانجام پس از تدبیر و اندیشه‌ی فراوان مأمون تصمیم گرفت که حضرت علیه السلام را از مدینه به مرو بخواهد و آن برگزیده‌ی

[صفحه ۴۵]

خدا را ولیعهد خود قرار دهد تا سایر سادات برای احترام و شخصیت حضرت علی بین موسی الرضا علیه السلام مطیع شوند و دندان مقام خلافت را بکنند.

لذا شخصی را به نام رجاء بن ابی ضحاک و بعضی از یاران خصوصی خود را به حضور حضرت امام رضا علیه السلام به سوی مدینه

منوره اعزام نمود تا آن بزرگوار را به جانب خراسان حرکت دهند.

همین که فرستادگان مأمون در حضور آن حضرت مشرف شدند و مقصود خود را به عرض رسانیدند امام علیه‌السلام از اقدام به این مسافرت خودداری فرمود، ولی چون ایشان خارج از حد اعتدال اصرار نمودند آن بزرگوار به علت تقیه مجبور شد که این مسافرت را قبول نماید.

صدوق رحمه الله می‌نگارد: موقعی که مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را از مدینه طیبه به طرف خراسان طلبید آن بزرگوار برای وداع با قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرراً وارد مسجد رسول خدا می‌شد و خارج می‌گردید و همه دفعه صدای مبارکش به گریه بلند می‌شد.

راوی می‌گوید: من به حضور آن حضرت رفتم، سلام کردم جواب شنیدم، آن امام مظلوم را درباره‌ی این سفر تبریک گفتم امام علیه‌السلام به من فرمود: مرا کاملاً ببین! زیرا که از جوار جدم خارج می‌شوم و در غربت می‌میرم و نزد هارون دفن خواهم شد. شیخ یوسف حلی در کتاب در النظم می‌نگارد: گروهی از یاران حضرت رضا علیه‌السلام از آن بزرگوار روایت می‌کنند که فرمود: وقتی می‌خواستم از مدینه طیبه به جانب خراسان حرکت

[صفحه ۴۶]

کنم اهل و عیال خود را جمع کردم و گفتم: بر من گریه کنید تا صدای گریه‌ی شما را بشنوم؟! آنگاه مبلغ دوازده هزار (۱۲،۰۰۰) دینار به آنان تقسیم نمودم و به ایشان گفتم: من هرگز به سوی شما بر نخواهم گشت و... مسعودی در کتاب اثبات الوصیه از امیه بن علی روایت می‌کند که گفت: در آن سالی که حضرت امام رضا متوجه خراسان شد امام محمد تقی را به حج برد، در آن موقعی که حضرت رضا مشغول طواف بود امام محمد تقی بر دوش موفق خام طواف می‌کرد، همین که آن بزرگوار به حجر اسماعیل علیه‌السلام رسید از دوش موفق بزیر آمد و نشست، آثار غم و اندوه از صورت مبارکش ظاهر شد، فدای تو شوم برخیز! فرمود: من از اینجا بر نخواهم خواست تا آن موقعی که خدا بخواهد. موفق به حضور امام رضا آمد و جریان حضرت جواد علیه‌السلام را به عرض آن برگزیده‌ی خدا رسانید. حضرت رضا نزد فرزند خود آمد و فرمود: ای حبیب من برخیز! امام جواد گفت: چگونه برخیزم در صورتی که شما یک نوعی خانه‌ی کعبه را وداع کردی که به سوی آن بر نخواهی گشت؟! این بفرمود و گریان شد، آنگاه برای احترام پدر بزرگوار خود برخاست و روانه گردید. ورود به شهر قم

سید عبدالکریم در کتاب فرحه الغری می‌نگارد: موقعی که مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را از مدینه به خراسان خواست [صفحه ۴۷]

آن بزرگوار از مدینه متوجه بصره و از بصره از راه کوفه به سوی بغداد و از بغداد متوجه شهر قم گردید. اهل قم به استقبال آن حضرت شتافتند و راجع به ضیافت آن بزرگوار با یکدیگر مسابقه می‌کردند، هر یک از آنان افتخار داشت که حضرت رضا علیه‌السلام بر او وارد شود.

امام فرمود: هر جا که شتر من توقف کند من همان جا وارد می‌شوم. شتر آن بزرگوار آمد تا در خانه‌ای خوابید، صاحب آن خانه در شب گذشته در خواب دیده بود که فردا حضرت رضا مهمان او خواهد بود. چندی نگشت که آن محل مقام رفیعی گشت و در زمان ما مدرسه است.

ورود به نیشابور

در کتاب کشف الغمه می‌نگارد: در آن سفری که حضرت رضا علیه‌السلام به جانب خراسان حرکت کرد و به درجه‌ی رفیعی شهادت رسید سوار بر استری شد که محل رکوب آن نقره‌ی خالص بود و بدین کیفیت وارد نیشابور گردید. دو نفر از پیشوایان که

ایشان را ابوزرعه و محمد بن اسلم می‌گفتند و از حافظین و نگاه دارندگان احادیث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله به شمار می‌رفتند به حضور آن حضرت مشرف شدند و عرض کردند: تو را به حق پدران پاکیزه و گذشتگان گرامی خودت قسم که صورت مبارک خود را به ما بنمائی و حدیثی از پدران خود از جد بزرگوارت برای ما نقل کنی که ما به وسیله‌ی آن به یاد تو باشیم؟

در همین موقع بود که آن بزرگوار استر خود را نگاه داشت و سایبان را برداشت و چشمهای عموم طبقات مردم را که در انتظار آن حضرت بودند به جمال مبارک خود روشن نمود، عده‌ای از [صفحه ۴۸]

مردم فریاد می‌کشیدند، گروهی می‌گریستند، بعضی جامه بر تن می‌دریدند، برخی خود را به خاک می‌افکندند، افرادی که نزدیک بودند تنگ استر آن بزرگوار را می‌بوسیدند و.. چه خوب سروده‌اند:

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی
روا بود که ملامت کنی زلیخا را.

مردم به همان حال بودند تا روز به نیمه رسید، آن روز به قدری اشک ریختند که اگر جمع می‌شد نظیر نهر جریان پیدا می‌کرد، صداها ساکت شد، نمایندگان مردم و قاضیان فریاد می‌کشیدند و می‌گفتند: ای مردم! گوش دهید و یاد بگیرید، عترت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نکنید، ساکت باشید (زیرا که با این گریه و صیحه‌ی شما شنیدن حدیث مشکل است) و... مردم نیشابور ساکت شدند که حضرت رضا علیه‌السلام حدیث بفرماید؟ امام علیه‌السلام حدیثی را که بعد از این خواهیم خواند کلمه به کلمه می‌فرمود و ابوزرعه و محمد بن اسلم کلمات آن حدیث را به مردم می‌رسانیدند.

در آن روز برای نوشتن آن حدیث غیر از دوات‌ها تعداد بیست و چهار (۲۴ / ۰۰۰) قلمدان کشیده شد!!

حضرت رضا حدیث ذیل را از پدران خود از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدای سبحان نقل فرمود: [صفحه ۴۹]

کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی.

یعنی کلمه‌ی لا-اله الا-الله حصار و قلعه‌ی محکم من است، کسی که این کلمه را بگوید در حصار من داخل شده و کسی که در حصار من داخل شود از عذاب من در امان خواهد بود.

درخت بادام حضرت رضا علیه‌السلام

صدوق رحمه الله از محمد بن احمد نیشابوری روایت می‌کند که گفت: از جد هام خدیجه شنیدم می‌گفت: وقتی حضرت رضا علیه‌السلام وارد نیشابور شد در محله‌ی: فوزا که به: لاش آباد معروف بود در خانه‌ی جده‌ی من که او را پسند می‌گفتند [۸].

فرود آمد. جد هام گفت: موقعی که حضرت رضا در منزل ما پیاده شد بادامی را در یک گوشه‌ی خانه‌ی ما غرس کرد، آن بادام درختی شد و بارور گردید، پس از یک سال بود که مردم از جریان آن درخت اطلاع یافتند، از بادام آن درخت برای شفا می‌بردند، کسی که دچار مرضی می‌شد و از بادام آن درخت می‌خورد شفا می‌گرفت، هر کس به درد چشم مبتلا می‌گردید و از آن بادام بر چشم خویش می‌نهاد شفا می‌یافت.

هر زن آبستنی که وضع حملش دشوار می‌شد و از آن بادام می‌خورد دردش تخفیف پیدا می‌کرد و در همان ساعت می‌زائید.

[صفحه ۵۰]

چنانچه چار پائی دچار قولنج می‌گردید و از شاخه‌ی آن درخت می‌کوفتند و بر شکمش می‌مالیدند خوب می‌شد و به برکت آن

بزرگوار نجات می‌یافت.

پس از مدتی که آن درخت خشک شد جد من شاخه‌های آن را قطع کرد و چشمهایش کور شد. پسر جدم که او را ابو عمرو می‌گفتند آمد و آن درخت را از روی زمین قطع نمود و کلیه‌ی مال او که مبلغ هفتاد هزار (۷۰،۰۰۰) الی هشتاد هزار (۸۰،۰۰۰) درهم بود در باب فارس تلف شد!!

این ابو عمرو دو پسر داشت که نویسنده‌ی ابوالحسن: محمد ابن ابراهیم سمجور بودند، یکی از ایشان را ابوالقاسم و دیگری را ابو صادق می‌گفتند. این دو نفر یعنی ابوالقاسم و ابو صادق مبلغ بیست هزار (۲۰،۰۰۰) درهم برای تعمیر آن خانه مصرف کردند و ریشه‌ی آن درخت را که باقی بود کردند و نفهمیدند که برای این عمل دچار چه بلایی خواهند شد!!

یکی از ایشان برای سرپرستی املاک امیر در خراسان رفت، وی را در محملی جای دادند و در حالی به سوی نیشابور آوردند که پای راستش سیاه شده بود، به قدری از پای وی گوشت می‌ریخت تا اینکه پس از یک ماه به وسیله‌ی آن مرض از دنیا رفت!!

برادر دیگرش از وی بزرگتر بود در نیشابور در دیوان سلطان مستوفی بود. یکی از روزها که مشغول نویسندگی بود عده‌ای از نویسندگان بالای سرش ایستاده بودند یکی از آنان گفت: خدا چشم بد را از نویسنده‌ی این خط دور نماید!

ناگاه دستش دچار رعشه گردید، قلم از دستش افتاد، دانه‌ای

[صفحه ۵۱]

بر دستش نمایان شد و به سوی منزل برگشت. ابوالعباس کاتب با گروهی نزد او آمدند و گفتند: این مرض از اثر گرمی است واجب است که امروز فصد نمائی (یعنی رگ بزنی) آن روز فصد کرد، فردای آن روز نیز او را دستور فصد دادند، پس از اینکه فصد کرد دستش سیاه شد و گوشت آن ریخت تا بالاخره در اثر آن مرض دنیا را بدرود گفت و آن دو برادر در یک سال از دنیا رفتند!!

حمام حضرت رضا علیه‌السلام

صدوق روایت می‌کند: موقعی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام داخل نیشابور شد در محله‌ای فرود آمد که آن را فوزا می‌گفتند. آن بزرگوار در آن محله حمامی بنا نهاد که فعلا به حمام حضرت رضا معروف است.

در آن محله چشمه‌ای بود که آبش خیلی کم شده بود، حضرت رضا علیه‌السلام شخصی را واداشت تا آب آن را بیرون آورد آب آن چشمه به قدری زیاد شد که وی بیرون دروازه حوضی ساخت که چند پله پائین می‌رفت. حضرت رضا علیه‌السلام داخل آن حوض شد، غسل کرد و بیرون آمد در کنار آن مشغول نماز شد

همین که حضرت رضا این عمل را انجام داد مردم هم به آن بزرگوار تأسی کرده با آب آن حوض غسل می‌کردند، از آن آب برای تبرک می‌شامیدند، نزدیک آن حوض نماز می‌خواندند، در آنجا دعا می‌کردند، حوائج خود را از خدا می‌خواستند و حوائج آنان روا می‌شد. آن چشمه را فعلا عین کهلان می‌نامند و مردم بر سر آن می‌آیند.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب پس از نقل این روایت

[صفحه ۵۲]

علت اینکه آن چشمه را عین کهلان می‌گویند شرح داده، آنگاه می‌گوید: آهویی به هوای آن حضرت در آنجا آمد و به آن بزرگوار پناهنده شد.

صدوق رحمه الله از ابوالصلت روایت می‌کند که گفت: وقتی مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را از مدینه به خراسان خواست و آن بزرگوار به ده سرخ رسیده به آن برگزیده‌ی خدا گفتند: یابن رسول الله! ظهر شده، نماز نمی‌خوانید؟ در همین موقع بود که آن حضرت پیاده شد و آب طلبید؟ گفتند: آب نداریم.

حضرت رضا علیه‌السلام زمین را به دست مبارک خود کاوید به قدری آب از آن موضع جوشید که آن بزرگوار و افرادی که با آن حضرت بودند وضو گرفتند، اثر آن چشمه تا امروز هم باقی است.

موقعی که حضرت علی بن موسی الرضا به سناباد رسید پشت مبارک خود را به کوهی گذاشت که اکنون دیگهای سنگی را از آن می‌تراشند، آنگاه دعا کرد و گفت: بار خدایا! این کوه را پر فایده و پر منفعت قرار بده! پس از این دعا بود که مردم از سنگهای آن کوه دیگ و ظرفها تراشیدند و برکت یافتند.

بعد از این جریان بود که حضرت رضا علیه‌السلام داخل خانه حمید (به ضم حاء و فتح میم) بن قحطبه‌ی طائی شد، آنگاه متوجه آن قبه‌ای که قبر هارون در آنجا بود گردید، به دست مبارک خود خطی کشید و فرمود: این تربت من است، زیرا من در اینجا دفن خواهم شد، بعد از این خدای رؤوف این مکان را محل ورود شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد.

[صفحه ۵۳]

به خدا قسم هر یک از ایشان که در این مکان مرا زیارت نمایند یا بر من سلام کنند یقیناً خدا سبحان مغفرت و رحمت خود را به وسیله‌ی شفاعت ما اهل بیت برای او واجب خواهد کرد و...

ورود حضرت رضا به خراسان

موقعی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد مرو شد مأمون آن بزرگوار را فوق العاده احترام کرد، آنگاه دوستان و یاران خود را جمع کرد و گفت: ای مردم! من راجع به آل عباس (یعنی بنی‌عباس) و آل علی علیه‌السلام دقت و بررسی کردم و هیچکدام را از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام افضل و سزاوارتر از برای مقام خلافت ندیدم.

آنگاه متوجه حضرت رضا علیه‌السلام شد و گفت: من در نظر دارم که خود را از مقام سلطنت خلع کنم و آن را به تو واگذار نمایم. امام علیه‌السلام در جواب فرمود: اگر مقام خلافت را خدا برای تو قرار داده باشد جایز نیست که خود را از این مقام معزول کنی و آن را به دیگری واگذار نمائی و چنانچه مقام سلطنت از تو نباشد حق نداری آن را به دیگری تفویض کنی؟! مأمون در جواب گفت: شما حتماً باید این مقام را قبول کنی!!

امام علیه‌السلام فرمود: من این موضوع را از روی رضا و رغبت قبول نخواهم کرد، این گفتگو تا مدت دو ماه در میان ایشان ادامه داشت، هر چه مأمون درباره‌ی این امر اصرار کرد

[صفحه ۵۴]

حضرت رضا علیه‌السلام - چون منظور او را می‌دانست - قبول نفرمود.

موقعی که مأمون از حضرت رضا مایوس شد و دریافت که آن حضرت مقام سلطنت را نخواهد پذیرفت به آن بزرگوار گفت: اکنون که خلافت را قبول نمی‌فرمائی پس ولیعهد من باش که بعد از من مقام خلافت از آن تو باشد؟

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمود: پدران بزرگوار من از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده‌اند که من پیش از تو از دنیا خواهم رفت و به زهر ستم شهید خواهم شد، ملائکه‌ی آسمان. زمین بر من خواهند گریست و در جنب هارون‌الرشید دفن خواهم شد.

مأمون از شنیدن این سخن گریان شد و گفت: تا من زنده باشم چه کسی می‌تواند تو را شهید کند و یا اینکه نسبت به تو سوء قصدی نماید؟!

حضرت رضا فرمود: اگر بخواهم می‌توانم بگویم: چه کسی مرا شهید خواهد کرد.

مأمون گفت: منظور تو از این گفتگوها این است که ولیعهد من نشوی که مردم بگویند: ترک دنیا کرده‌ای؟!

امام علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم از آن روزی که خدا مرا خلق فرموده تاکنون دروغ نگفته و برای دنیا ترک دنیا نکرده‌ام من منظور تو را می‌دانم.

مأمون گفت: منظور من چیست؟

فرمود: غرض تو از این عمل آن است که مردم بگویند: علی بن موسی الرضا ترک دنیا نکرده بلکه دنیا او را ترک [صفحه ۵۵]

کرده است، اکنون که دنیا به او رو آور شد برای نیل به مقام خلافت ولایت عهد را پذیرفت.

مأمون در غضب شد و گفت: تو همیشه از این سخنان ناگوار در برابر من می‌گوئی؟ تو خود را از سطوت من در امان می‌دانی به خدا قسم اگر ولایت عهد مرا قبول نکنی گردنت را میزنم!!

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خدا نفرموده: من خود را دچار هلاکت نمایم، اکنون که مرا مجبور می‌کنی قبول می‌کنم ولی به شرط اینکه کسی را بر سر کاری نصب نکنم، احدی را از شغل خود معزول ننمایم، رسمی را بر هم نزنم، امری را احداث نکنم (یعنی بدعتی نگذارم) فقط از دور ناظر دستگاه خلاف باشم؟ مأمون به این شروط راضی شد.

حضرت رضا علیه‌السلام دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من این امر را به ناچاری قبول کردم، پس مرا نظیر دو پیغمبر خود، یوسف و دانیال که ولایت عهد پادشاه زمان خود را بطور اجبار قبول کردند موأخذه نمای! پروردگارا! عهد و ولایتی جز عهد و ولایت از طرف تو نخواهد بود، بارالها! به من توفیق عطا کن تا دین تو را بر پای دارم و سنت پیامبر تو را احیاء نمایم؟ زیرا که تو بهترین مولا و یاور من هستی!! آنگاه آن حضرت با حال گریان و غم و اندوه ولیعهدی مأمون را پذیرفت.

روز دیگر - چنانچه از تاریخ شرعیه شیخ مفید ظاهر می‌شود - که ششم ماه رمضان بود مأمون مجلس بزرگی تشکیل [صفحه ۵۶]

داد و صندلی حضرت رضا را نزد صندلی خود نهاد، و ساده‌ای برای آن حضرت قرار داد و همه‌ی بزرگان، اشراف، سادات و علماء را جمع کرد. اول پسر خود عباس را دستور داد تا با حضرت رضا بیعت کرد، آنگاه سایر مردم با آن بزرگوار بیعت نمودند. پس از این جریان بود که بدره‌های زر آوردند و جواهرهای بسیاری به مردم بخشیدند. خطباء و شعراء بر خواستند خطبه و قصیده‌ی قرائی در شأن آن برگزیده‌ی خدا خواندند و جایزه گرفتند.

امر شد که بالای منبرها نام مبارک آن حضرت را ببرند سکه‌ی دینار و درهم‌ها را به نام نامی آن بزرگوار بزنند، لقب مبارک آن حضرت را مزین نمایند و...

مأمون دستور داد تا مردم لباس سیاه پوشیدن را که از بدعت‌های بنی‌عباس به شمار می‌رفت ترک کنند و لباس سبز بپوشند دختر خود ام‌حبیب را برای حضرت رضا علیه‌السلام تزویج کرد، دختر دیگر خود ام‌الفضل را برای حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام نامزد نمود و...

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نگارد: موقعی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد مرو گردید مأمون از آن بزرگوار استقبال نمود، او را تعظیم و اکرام کرد، جلال و بزرگواری آن حضرت را ظاهر نمود، او را درباره‌ی امر خلافت نظیر خود قرار داد.

حضرت علی بن موسی الرضا فرمود: امر خلافت مال ما نخواهد بود مگر وقتی که بیست (۲۰) مرد بعد از خروج

[صفحه ۵۷]

سفیانی سلطنت کنند. مأمون راجع به امر خلافت خیلی به امام علیه‌السلام اصرار کرد ولی آن بزرگوار قبول نفرمود. مأمون قسم خورد که بعد از خود امر خلافت را به حضرت رضا واگذار نماید.

حضرت رضا بحسب تقاضای مأمون با وی برای اخذ بیعت در یک مجلس نشستند. مأمون از آن بزرگوار تقاضا کرد که با مردم بیرون رود و نماز عید قربان را به جای آورد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود مرا از انجام این عمل معاف دار! ولی مأمون قبول نکرد و دستور داد تا سرلشگران و لشگریان سوار شوند و در رکاب آن حضرت باشند لذا سرلشگران و سایر مردم به حضور آن حضرت آمدند.

حضرت علی بن موسی الرضا در حالی خارج شد که: دو پیراهن و یک عبای سبز پوشیده بود، عمامه‌ای به سر نهاده بود که دو طرف آن از جلو و عقب آن بزرگوار آویزان بود، سرمه به چشمان مبارک خود کشید، بوی خوش استعمال کرد، چوب دستی بدست گرفت، همانطور که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در ایام عیدهای مذهبی این اعمال را انجام می‌داد. وقتی که امام علیه‌السلام از منزل خارج شد بر در خانه توقف کرد و خدای را تکبیر و تقدیس و تهلیل و تسبیح نمود.

همین که حضرت رضا علیه‌السلام حرکت کرد صدای مردم به گریه بلند شد، سرلشگران با لشگریان پیاده شدند و در جلو و عقب آن حضرت به راه افتادند. چهل قدم به چهل قدم آن برگزیده‌ی خدا تکبیر و تهلیل می‌گفت، مردم نیز با امام علیه‌السلام هم صدا شده تکبیر می‌گفتند، نزدیک بود که در شهر فتنه و شورش ایجاد شود.

[صفحه ۵۸]

موقعی که این خبر به مأمون رسید شخصی را به حضور امام رضا علیه‌السلام فرستاد و پیام داد: ای مولای من برگرد! تو نسبت به شأن خود از من دانا تری، برگرد (و نماز عید را به جای نیاور!) لذا حضرت رضا بر گشت و نماز عید را به جای نیاورد و...

مناظرات

صدوق از حسن بن محمد نوفلی روایت می‌کند که گفت: موقعی که حضرت رضا علیه‌السلام بر مأمون وارد شد، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا اهل ادیان و مقالات از قبیل: جاثلیق که رئیس نصارا بود، رأس الجالوت که بزرگ یهود بود، نمایندگان صابئین که گمان می‌کنند بر دین حضرت نوح هستند، هرزد اکبر که بزرگ آتش پرستان بود، اصحاب زردشت، نسطاس رومی و متکلمین را جمع کند تا مأمون کلمات امام رضا و آنان را گوش دهد.

فضل بن سهل آن گروه را جمع کرد و مأمون را آگاه نمود پس از اینکه ایشان نزد مأمون حضور یافتند وی به آنان خوش آمد گفت و نوازش نمود، آنگاه: گفت: من شما را خواسته‌ام تا با این پسر عمویم که از مدینه وارد شده مناظر نمایند! فردا صبح همه‌ی شما نزد من حاضر شوید و نکنند که یکی از شما غائب باشید؟! همه گفتند: اطاعت می‌کنیم و فردا صبح با خواست خدا نزد تو حاضر خواهیم شد.

راوی که حسن بن محمد نوفلی باشد می‌گوید: در آن حینی که ما در حضور حضرت رضا علیه‌السلام راجع به حدیثی مشغول گفتگو بودیم ناگاه دیدیم یاسر خادم که متولی امر امام رضا علیه‌السلام

[صفحه ۵۹]

بود وارد شد و گفت: ای مولای من! امیرالمؤمنین به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: فدای تو شوم دانشمندان و متکلمین ادیان نزد من جمع شده‌اند، اگر شما مایل باشید فردا صبح نزد من بیا و با ایشان مناظره کن و چنانچه برای شما زحمت باشد و اجازه بفرمائی ما به حضور شما بیاییم؟

امام علیه‌السلام فرمود: برمی‌گردی و به مأمون می‌گوئی: من منظور تو را می‌دانم، من فردا صبح با خواست خدا در مجلس تو می‌آیم.

راوی می‌گوید: وقتی یاسر رفت امام علیه‌السلام متوجه ما شد و فرمود: ای نوفلی تو عراقی هستی به نظر تو منظور مأمون از اینکه

می‌خواهد اهل شرک و دانشمندان ادیان را جمع کند چیست؟! من گفتم: قصد مأمون این است که تو را امتحان کند و اندازه‌ی علم تو را بفهمد ولی عمل وی اساسی نخواهد بود، به خدا که کار خوبی نکرده!!

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: بناء و مقصود او چیست!! گفتم: اصحاب کلام و اهل بدعت بر خلاف علماء (ربانی و روحانی) هستند، زیرا شخص عالم غیر منکر را انکار نخواهد کرد، ولی اهل شرک و اصحاب مقالات اهل مباحثه و مجادله‌اند مثلاً اگر درباره‌ی اینکه خدا یکی است با ایشان احتجاج و استدلال نمائی می‌گویند: یگانگی خدا را ثابت کن و اگر بگوئی: حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است می‌گویند: پیامبری او را ثابت نما و بدین وسیله انسان را حیران و سرگردان خواهند کرد، اگر کسی گفته‌ی ایشان را به وسیله‌ی حجت و دلیل باطل کند مغالطه و مجادله می‌کنند تا اینکه انسان حرف خود را پس بگیرد [صفحه ۶۰]

پس بهتر این است که شما از ایشان حذر کنی؟! امام علیه‌السلام لبخندی زد و فرمود: ای نوفلی می‌ترسی که آنان دلیل مرا باطل کنند؟ گفتم: نه به خدا قسم که من هرگز چنین گمانی را درباره‌ی شما نمی‌کنم و امیدوارم که خدا تو را بر ایشان ظفر دهد!!

امام علیه‌السلام فرمود: دوست داری بفهمی که مأمون چه موقعی از این عمل خود پشیمان خواهد شد؟ گفتم: آری. فرمود: وی یک وقتی پشیمان می‌شود که ببیند من دلیل و برهان اهل تورات را به وسیله‌ی تورات شان رد می‌کنم، اهل انجیل را به واسطه‌ی انجیل، اهل زبور را به وسیله‌ی زبور، صابئین را به زبان عبری، آتش پرستان را به زبان فارسی، رومیان را به زبان رومی و اهل مقالات را به لغت‌های خودشان.

موقعی که من زبان هر صنفی از ایشان بستم و دلیل آنان را باطل کردم و ایشان از قول خود دست برداشتند و تابع قول و عقیده‌ی من شدند مأمون خواهد فهمید استحقاق آن مقامی را که در نظر دارد نخواهد داشت و در همان موقع است که نادم و پشیمان خواهد شد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

همین که صبح شد فضل بن سهل آمد و گفت: فدایت شوم پسر عمویت مأمون در انتظار شما است و اهل ادیان هم اجتماع کرده‌اند، شما چه دستوری می‌فرمائید؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: شما برو من نیز با خواست خدا خواهم آمد.

آنگاه امام علیه‌السلام وضوی نماز گرفت، مقداری سویق میل کرد و به ماهم داد و ما در جوار آن حضرت رفتیم تا وارد مجلس [صفحه ۶۱]

مأمون شدیم، پس از ورود دیدیم که مجلس مملو از جمعیت است محمد بن جعفر در میان طالبیین و بنی‌هاشم نشسته، امیران و سرلشکران هم حضور دارند.

وقتی که امام رضا وارد شد مأمون و محمد بن جعفر و بنی‌هاشم عموماً از جای برخاستند. حضرت رضا و مأمون نشستند ولی ما بقی مردم همچنان ایستاده بودند تا اینکه امام اجازه‌ی جلوس داد. مأمون دائماً متوجه حضرت رضا بود و به قدر یک ساعت با آن بزرگوار گفتگو می‌کرد.

بعد از آن مأمون متوجه جاثلیق که دانشمند نصارا بود شد و گفت: این آقا پسر عموی من حضرت علی بن موسی بن جعفر و از اولاد فاطمه دختر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و فرزند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به شمار می‌رود، من در نظر دارم که تو به طور منصفانه با وی مناظره و محاجه نمائی؟! جاثلیق گفت: یا امیرالمؤمنین! من چگونه با این شخص مباحثه و احتجاج کنم در صورتی که وی از کتابی (یعنی قرآن) برای من دلیل و برهان می‌آورد که من منکر آن هستم؟! وی به واسطه‌ی پیغمبری با من محاجه می‌کند که من به او ایمان نیاورده‌ام! حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی! اگر از انجیل شما بر تو حجت و دلیل بیاورم اعتراف و اقرار می‌کنی؟ جاثلیق گفت: من این

قدرت را ندارم آنچه را که در انجیل ثبت شده رد کنم، آری به خدا قسم قبول می‌کنم ولو اینکه علی رغم انف خودم باشد.

امام علیه‌السلام: هر چه می‌خواهی پرسش کن و جواب آن را بشنو!

[صفحه ۶۲]

جاثلیق: درباره‌ی نبوت و پیغمبری حضرت عیسی و کتاب او چه می‌گوئی آیا او و کتابش را انکار می‌کنی؟

امام علیه‌السلام: من اقرار به نبوت عیسی و پیامبری او و به آنچه که به امت خود بشارت داده و حواریون به آن اعتراف نمودند اقرار دارم و پیغمبری آن عیسی را که بر پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او (یعنی قرآن) اقرار نکرد و به امت خود بشارت نداد قبول ندارم.

جاثلیق: آیا نه چنین است که احکام به وسیله‌ی دو شاهد عادل قطع می‌شوند؟

امام علیه‌السلام: آری قبول دارم.

جاثلیق: دو نفر شاهد عادل غیر مسلمان از ملت ما یا غیر از ملت ما که مقبول الشهادة باشند برای پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقامه کن!

امام علیه‌السلام: الان از در انصاف وارد شدی، آیا آن کسی را که نزد حضرت عیسی عدل محض بشمار میرفت (یعنی یوحنا دیلمی) قبول داری!

جاثلیق: این شخص عادل کیست؟ پس لطفاً او را معرفی کن؟!

امام علیه‌السلام: راجع به یوحنا دیلمی چه می‌گوئی؟

جاثلیق: به‌به نام کسی را بردی که نزد حضرت مسیح محبوبترین افراد به شمار می‌رود.

امام علیه‌السلام: تو را به خدا قسم می‌دهم آیا در انجیل یوحنا نوشته نشده که گفت: حضرت مسیح مرا بدین حضرت محمد صلی الله علیه و آله خبر داده که حضرت محمد بعد از

[صفحه ۶۳]

مسیح خواهد آمد؟! (آیا در انجیل یوحنا از قول عیسی نمی‌گوید: من حواریون را به وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله مژده دادم و آنان آن بزرگوار را قبول کردند؟!

جاثلیق: آری قبول دارم که یوحنا این موضوع را از حضرت مسیح نقل کرده و به پیامبری شخصی و اهل بیت و وصی او مژده داده است ولی تعیین نکرده که وی در چه زمانی خواهد آمد و نام ایشان چیست تا من آنان را بشناسم.

امام علیه‌السلام: اگر شخصی را بیاوریم که انجیل را برای تو تلاوت کند و نام حضرت محمد و اهل بیت و امت آن حضرت را برای تو قرائت نماید ایمان میاوری؟

جاثلیق: آری، این حرف اساسی است.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام متوجه نسطاس رومی شد و فرمود: آیا تو سفر سوم [۹] انجیل را حفظ کرده‌ای؟ وی گفت: آری، من آن را بسیار خوب از حفظ می‌دانم. آنگاه آن بزرگوار متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: آیا انجیل را تلاوت می‌کنی؟ گفت: آری. امام به او فرمود: پس گوش کن تا من سفر سوم آن را برای تو بخوانم، اگر حضرت محمد و اهل بیت و امت او در آن ذکر شده است شما شهادت دهید و الا فلا!

آنگاه حضرت رضا علیه‌السلام شروع کرد به خواندن سفر سوم انجیل، وقتی رسید به آنجائی که نام نامی پیغمبر اسلام

[صفحه ۶۴]

صلی الله علیه و آله ذکر شده بود توقف کرد و فرمود: ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش قسم می‌دهم آیا قبول داری که من

راجع به انجیل عالم هستم؟

جاثلیق: آری.

پس از این جریان بود که امام علیه‌السلام نام حضرت محمد و اهل بیت و امت آن بزرگوار را برای او تلاوت کرد و فرمود: ای نصرانی چه می‌گوئی؟ آیا این قول حضرت مسیح هست یا نه؟ اگر آنچه را که انجیل به آن تصریح کرده تکذیب کنی مثل این است که حضرت موسی و عیسی را تکذیب کرده باشی و چنانچه این موضوعی را که انجیل (درباره‌ی حضرت محمد) نقل می‌کند انکار نمائی قتل تو واجب می‌شود زیرا که به خدا و پیغمبر و کتاب خود کافر شده‌ای؟!

جاثلیق: من آنچه را که معلوم شود از انجیل است انکار نخواهم کرد، بلکه درباره‌ی آن اقرار دارم. امام علیه‌السلام به حاضرین فرمود: بر اقرار او گواه باشید!

امام علیه‌السلام: جاثلیق! هر چه می‌خواهی پرسش کن!

جاثلیق: مرا آگاه کن که حواریون حضرت مسیح چند نفر بودند و نیز خبر بده که علمای انجیل چند نفر بودند؟

امام علیه‌السلام: با شخص دانائی روبرو شدی. حواریون مسیح دوازده نفر بودند که افضل و اعلم ایشان لوقا بود. علمای نصارا سه نفر بودند به نام: ۱- یوحنا اکبر که ساکن اچ بود ۲-۳ - یوحنا بقرقیسیا و یوحنا دیلمی که ساکن زجار بودند. نام پیغمبر اسلام و اهل بیت و امت آن حضرت نزد یوحنا دیلمی بود، یوحنا بود که امت عیسی و بنی‌اسرائیل را

[صفحه ۶۵]

به وجود مقدس حضرت محمد بشارت داد. ای نصرانی! به خدا قسم من آن عیسائی را که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده تصدیق می‌نمایم و عیسای شما از هر جهت مرضی و پسندیده‌ی او، فقط آن بزرگوار ضعیف بود و کم نماز و کم روزه بود؟!

جاثلیق: به خدا قسم که تو علم خود را فاسد و مدعای خویش را ضعیف نمودی، در صورتی که من تو را از علماء و دانشمندان اسلام می‌دانستم؟!

امام علیه‌السلام: چرا؟

جاثلیق: برای اینکه می‌گوئی، حضرت عیسی ضعیف و کم نماز و کم روزه بود، در صورتیکه حضرت عیسی هیچ روزی روزه خود را افطار نکرد و هیچ شبی را نخوابید، بلکه صائم النهار و قائم اللیل بود.

امام علیه‌السلام: حضرت عیسی برای چه کسی نماز و روزه بجای می‌آورد؟

جاثلیق: ساکت شد و جوابی نگفت (علت سکوت جاثلیق این بود که اگر بگوید: عیسی برای خدا نماز و روزه بجای می‌آورد ثابت می‌شد که عیسی خدا نیست بلکه بنده‌ی خدا است در صورتیکه عقیده‌ی او این بود که عیسی خدا است و اگر بگوید: عیسی برای خود نماز و روزه به جای می‌آورد سخن خنده‌آوری بود، زیرا که معنی ندارد کسی از برای خود نماز و روزه به جای آورد؟ مؤلف)

امام علیه‌السلام: ای نصرانی! اکنون من از تو مسئله‌ای می‌پرسم؟

[صفحه ۶۶]

جاثلیق: پرسش کن اگر بدانم جواب خواهم گفت.

امام علیه‌السلام: چرا انکار می‌کنی که حضرت عیسی علیه‌السلام مرده را به اجازه‌ی خدا زنده می‌کرد؟ (زیرا عقیده‌ی جاثلیق این بود که عیسی خدا است و احتیاجی به اجازه‌ی خدا ندارد).

جاثلیق: من از این جهت منکر این موضوع هستم که هر کس مرده را زنده کند و کور مادرزاد را شفا دهد او خدا است و مستحق

پرستش است.

امام علیه‌السلام: الیسع (بفتح الف و سکون لام و فتح یاء و سین) پیغمبر هم اینگونه معجزات را نظیر حضرت عیسی می‌کرد؟ زیرا که آن بزرگوار روی آب راه می‌رفت، مرده را زنده می‌کرد، کور مادرزاد را شفا می‌داد، مرض برص (یعنی لک و پیش شدن بدن) را خوب می‌کرد، (در عین حال که این همه معجزات از او سر می‌زد) امت وی او را خدا نگفتند.

معجزاتی که از حضرت عیسی صادر شد از حضرت خرقیل نیز به ظهور می‌رسد. حضرت خرقیل در مدت شصت سال تعداد سی و پنج هزار (۳۵،۰۰۰) نفر را پس از اینکه مرده بودند زنده کرد.

آنگاه حضرت رضا متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: آیا در تورات نوشته که این سی و پنج هزار (۳۵،۰۰۰) نفر از جوانان بنی‌اسرائیل بودند و ایشان را بخت نصر در آن موقعی که در بیت المقدس جنگ می‌کرد از میان بنی‌اسرائیل جدا نمود و به سوی بابل برد و خدا حضرت خرقیل را فرستاد تا آنان را زنده کرد، این داستان در تورات مرقوم است و هر کس از شما آن را انکار کند کافر خواهد شد؟! [صفحه ۶۷]

رأس الجالوت گفت: آری همین طور است که شما می‌گوئی.

حضرت فرمود: این سفر تورات را بگیر تا من از بر بخوانم آنگاه آن بزرگوار شروع کرد به تلاوت تورات و رأس الجالوت همچنان متوجه امام رضا علیه‌السلام بود و از تورات خواندن آن حضرت خوشحال می‌شد و تعجب می‌کرد که چگونه آن بزرگوار به این خوبی تورات را تلاوت می‌کند!!

پس از این جریان حضرت رضا متوجه جاثلیق شد و فرمود: ای نصرانی! آیا این سی و پنج هزار (۳۵،۰۰۰) نفر قبل از زمان حضرت عیسی بودند یا بعد از آن؟ گفت: قبل از عیسی بودند.

حضرت رضا فرمود: گروهی از قریش به حضور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند و تقاضا کردند که آن حضرت اموات آنان را زنده کند. آن بزرگوار به حضرت اموات آنان را زنده کند. آن بزرگوار به حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: می‌روی در قبرستان و نام آن افرادی را که این گروه می‌خواهند با صدای بلند می‌خوانی و می‌گوئی: محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به اجازه‌ی خدا برخیزید!!

پس از آنکه حضرت علی علیه‌السلام امر پیغمبر خدا را اجراء کرد آن اموات همه بر خواستند در صورتی که خاکها را از سر و صورت خود می‌افشاندند. طایفه‌ی قریش متوجه آن مردگان شدند و راجع به امورشان پرسش کردند و به آنان خبر دادند که حضرت محمد صلی الله علیه السلام مبعوث شده. گفتند: ما خیلی دوست داشتیم که زنده باشیم و آن حضرت را درک نمائیم و به او ایمان بیاوریم.

[صفحه ۶۸]

آنگاه حضرت رضا فرمود: پیغمبر ما کور مادرزاد و مرض پیسی و افراد دیوانه را شفا می‌داد، حیوانات، مرغان جن و شیاطین با آن برگزیده‌ی خدا تکلم می‌کردند، با این حال ما او را خدا نمی‌دانیم، ما منکر فضیلت هیچکدام از پیامبران خدا نیستیم ولی نه اینکه ایشان را خدا بدانیم. تعجب اینجا است که شما چگونه عیسی را خدا می‌دانید ولی الیسع و خرقیل را خدا نمی‌دانید در صورتی که ایشان هم دارای معجزاتی نظیر معجزات عیسی بودند؟! [صفحه ۶۸]

گروهی از بنی‌اسرائیل برای خوف از طاعون (یعنی مرض وبا) و مردن از شهرهای خود فرار کردند و خدا همه‌ی آنان را در مدت یک ساعت هلاک نمود. اهل آن قریه دیواری در اطراف جنازه‌های آنان بنا نهادند و بدن ایشان همچنان بود تا استخوانهای آنان ریز ریز و پوسیده شد تا اینکه عبور یکی از پیمبران خدا بر آن استخوانها افتاد و از زیادی آنها تعجب کرد. خدای علیم به آن پیغمبر

وحی کرد: آیا میل داری که من ایشان را زنده کنم تا تو آنان را ببینی؟ گفت: آری. خطاب آمد: ایشان را با صدای بلند بخوان! وی با صدای بلند گفت: ای استخوانهای پوسیده به اجازه‌ی خدا برخیزید!! ناگاه همه‌ی آنان در حالی زنده شده و بر خواستند که خاکها را از سر خود فرو می‌ریختند.

حضرت ابراهیم خلیل الرحمان چهار مرغ را گرفت و آنها را ریز ریز کرده هر جزئی از بدنشان را بر سر کوهی نهاد آنگاه آنها را صدا زد و همه‌ی آنها نزد آن حضرت آمدند!

حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام با تعداد هفتاد (۷۰)

[صفحه ۶۹]

نفر از یاران خود که همه از برگزیدگان خدا بودند از میان امت خویش به کوه رفتند، ایشان به حضرت موسی گفتند: همان طور که تو خدا را دیده‌ای او را به ما هم نشان بده! موسی گفت: من خدا را ندیده‌ام، گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه خدا را آشکارا به ما نشان دهی! در همین موقع بود که صاعقه همه‌ی آنان را فرو گرفت و سوختند! حضرت موسی تنها ماند و گفت: پروردگارا! من با هفتاد (۷۰) نفر از برگزیدگان بنی اسرائیل آمدم اکنون اگر تنها برگردم و آنان را از این جریان آگاه نمایم قول مرا باور نخواهند کرد. لذا خدای توانا همه‌ی آنان را زنده کرد. آنگاه حضرت رضا فرمود: ای جاثلیق! کلیه‌ی این موضوعاتی را که برای تو شرح دادم در تورات و انجیل و قرآن مذکور است و تو نمی‌توانی منکر یکی از آنها شوی، اگر کسی مرده‌ای را زنده کند یا کور مادرزاد و مرض پیسی و دیوانگان را شفا دهد سزاوار پرستش است ولی خدا قابل پرستش نیست، اگر این طور باشد که تو می‌گویی پس باید همه این پیامبران را خدا بدانی؟!

جاثلیق گفت: حقا که قول تو حق است و خدائی جز خدای یگانه وجود ندارد.

در این موقع حضرت رضا متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: به من توجه کن! تو را به حق آن ده معجزه‌ای که بر حضرت موسی بن عمران نازل شده قسم می‌دهم آیا این موضوع راجع به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امت آن بزرگوار در تورات نوشته نشده: هر وقت امت اخیر که تابع شتر سوارند

[صفحه ۷۰]

و خدای خود را در معبدهای جدید (یعنی مسجدها) تسییحی غیر از تسییح های امم سابق تسییح می‌کنند به وجود آمد بر بنی اسرائیل واجب است که به ایشان و به ملک آنان پناهنده شوند تا دل آنان مطمئن گردد، در دست آن امت شمشیر هائی است که به وسیله‌ی آنها از آن امت هائی که در اطراف زمین هستند انتقام خواهند کشید، این یهودی! آیا یک چنین موضوعی در تورات نوشته نیست؟

رأس الجالوت گفت: آری این موضوع در تورات مرقوم است

پس از این گفتگوها حضرت رضا علیه‌السلام متوجه جاثلیق شد و فرمود: تو از کتاب شعیا اطلاعی داری؟ گفت: آری من حرف به حرف آن کتاب را می‌دانم. امام به رأس الجالوت و جاثلیق رو کرد و فرمود: آیا این کلام او نیست که به قوم خود گفت: من صورت راکب حمار را در حالی دیدم که لباس نور پوشیده بود و شتر سوار را در حالی دیدم که نظیر ماه درخشنده بود؟ گفتند: آری این سخن از شعیا است.

امام علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی! آیا در انجیل از قول حضرت عیسی نمی‌گوید که فرمود: به سوی پروردگار خود رفت و پارقلیطا - یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله - خواهد آمد، او همان کسی است که در حق من گواهی می‌دهد همین طور که من نیز در حق او گواهی دادم، او همان کسی است که هر چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، فضائح و رسوائی‌های امت‌ها را ظاهر می‌نماید، ستون کفر را می‌کشد؟

جاثلیق گفت: همه‌ی آنچه را که از انجیل نقل کردی

[صفحه ۷۱]

قبول داریم.

حضرت رضا فرمود: آیا به من خبر نمی‌دهی که انجیل اول چگونه مفقود شد و آن را نزد چه کسی یافتند و این انجیل فعلی را چه کسی برای شما ساخت؟

جاثلیق گفت: ما انجیل را بیشتر از یک روز از دست ندادیم و پس از یک روز آن را تر و تازه یافتیم، انجیل را یوحنا و متا از برای ما استخراج کردند.

امام علیه‌السلام فرمود: چرا تو این قدر از احوال انجیل و علمای آن بی‌خبری، اگر موضوع از این قرار باشد که تو می‌گوئی پس چرا درباره‌ی این انجیلی که فعلاً در دست شما است این همه اختلاف در کار است، اگر این انجیل همان انجیل اول شما باشد معنی ندارد که این قدر درباره‌ی آن اختلاف در کار باشد، چون تو کاملاً از این جریان خبر نداری پس گوش کن تا من از برای تو شرح دهم.

موقعی که انجیل اول شما مفقود شد نصارا نزد علمای خود اجتماع کردند و گفتند: عیسی کشته شد و ما انجیل را مفقود نمودیم، شما علمای ما هستید چه چیزی از انجیل نزد شما موجود است؟ لوقا و مرقابوس گفتند: انجیل در سینه‌های ما است، (یعنی ما آن را از حفظ داریم) ما انجیل را درباره‌ی هر کسی که باشد سفر به سفر از سینه‌های خود استخراج می‌نمائیم شما راجع به انجیل محزون نباشید و کنیسه‌ها (یعنی معبد و کلیساها را) خالی از انجیل مگذارید ما انجیل را سفر به سفر درباره‌ی هر کسی نازل شده برای شما تلاوت می‌کنیم تا اینکه آن را جمع‌آوری نمائیم.

[صفحه ۷۲]

موقعی که شما انجیل اول را از دست دادید لوقا، مرقابوس، یوحنا و متی این انجیل را از برای شما ساختند، این چهار نفر شاگردان علمای قبلی شما بودند.

جاثلیق گفت: من این موضوع را قبلاً نمی‌دانستم ولی اکنون فهمیدم و دریافتم که تو تا چه اندازه راجع به انجیل با خبری، من اکنون موضوعاتی را از گفته‌های تو استفاده کردم که قلب من بر حقیقت آنها گواهی می‌دهد و دوست دارم که بیش از این چیز از شما درک نمایم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: شهادت این چهار نفر را قبول داری؟ جاثلیق گفت: آری، زیرا که آنان علمای انجیل هستند و شهادتشان مقبول است.

پس از این گفتگوها حضرت رضا به مأمون و آن افرادی که در مجلس حضور داشتند فرمود: شما همه گواه باشید! آنان گفتند: ما گواهیم. آنگاه آن حضرت به جاثلیق فرمود: تو را به حق عیسی و مادرش قسم می‌دهم آیا نه چنین است که متا درباره‌ی حسب و نسب حضرت عیسی گفت: عیسی فرزند داود بن ابراهیم ابن اسحاق بن یعقوب بن یهود بن حضرون است. مرقابوس راجع به حسب و نسب عیسی گفت: عیسی کلمه‌ی خدا است که در جسد آدمی جای گرفته و انسان شده. لوقا درباره‌ی نسب آن حضرت گفت: عیسی و مادرش دو نفر انسان بودند که از گوشت و خون تشکیل یافته بودند و روح القدس در بدن ایشان داخل شد.

ای جاثلیق! تو شهادتی که حضرت عیسی در حق خود دهد قبول داری یا نه؟ چنانکه به حواریون فرمود: به شما می‌گویم:

[صفحه ۷۳]

کسی به آسمان صعود می‌کند که از آسمان نزول کرده باشد مگر راکب بعیر یعنی خاتم انبیاء، زیرا وی به آسمان صعود می‌کند و فرود می‌آید.

جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و من آن را انکار نمی‌کنم.

حضرت رضا فرمود: راجع به آن شهادتی که لوقا و مرقابوس و متا درباره‌ی حسب و نسب آن و آن نسبت‌هایی که به آن بزرگوار دادند چه می‌گوئی؟

جاثلیق گفت: به حضرت عیسی دروغ بستند.

امام علیه‌السلام متوجه اهل مجلس شد و به آنان فرمود: آیا جاثلیق این علماء را تزکیه نکرد و شهادت نداد که ایشان علمای انجیل هستند و قول آنان حق است؟! جاثلیق گفت: ای عالم مسلمین! تقاضا می‌کنم مرا از موضوع علما انجیل عفو فرمائی!

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تو را عفو کردم، اکنون هر چه می‌خواهی از من پرسش کن!

جاثلیق گفت: اکنون نوبت دیگران است، به حق حضرت مسیح قسم که من گمان نمی‌کنم در میان علماء مسلمانان عالمی نظیر تو باشد!

وقتی جاثلیق اظهار عجز کرد و تسلیم شد امام رضا متوجه رأس الجالوت شد و فرمود: من از تو سؤال کنم یا تو از من؟ رأس الجالوت گفت: من از تو پرسش می‌نمایم، من هیچگونه دلیل و برهانی از تو نمی‌پذیرم مگر تورات و انجیل و زبور حضرت داود یا چیزی که در صحف حضرت ابراهیم و موسی باشد.

[صفحه ۷۴]

امام علیه‌السلام فرمود: تو هیچ نحوه دلیلی از من نپذیر مگر آنچه که تورات به زبان موسی بن عمران و انجیل به زبان عیسی بن مریم و زبور به زبان حضرت داود بر آن نطق کرده باشد.

رأس الجالوت: تو نبوت و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله را چگونه ثابت می‌کنی؟

امام علیه‌السلام: به همان دلیلی که حضرت موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود که در زمین خلیفه‌ی خدا بودند.

رأس الجالوت: قول موسی بن عمران را ثابت کن!

امام علیه‌السلام: ای یهودی! آیا قبول داری که موسی به بنی‌اسرائیل وصیت کرد و فرمود: به زودی پیغمبری از برادران شما برای شما خواهد آمد، او را تصدیق نمائید و سخن او را گوش کنید، اگر تو آن خویشی و قرابتی که از جانب ابراهیم در میان یعقوب و اسماعیل بر قرار بود بدانی آیا بنی‌اسرائیل غیر از فرزندان اسماعیل برادرانی داشتند!

رأس الجالوت: آری این گفته‌ی حضرت موسی است و ما آن را انکار نمی‌کنیم.

امام علیه‌السلام: آیا از برادران بنی‌اسرائیل غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری به وجود آمده؟

رأس الجالوت: نه.

امام علیه‌السلام: آیا این موضوعی که گفتم: نزد شما صحیح نیست؟ گفت: چرا، ولی من دوست دارم که پیامبری حضرت محمد را از تورات برای من ثابت کنی! حضرت رضا فرمود: آیا این موضوع در تورات نیست که می‌گوید:

[صفحه ۷۵]

جاء النور من جبل طور سيناء وأضاء لنا س جبل ساعير واستعلن علينا من جبل فاران [۱۰].

رأس الجالوت: این کلمات را می‌دانم ولی تفسیر آنها را نمی‌دانم.

امام علیه‌السلام: من برای تو شرح می‌دهم: منظور از نوری که از کوه طور سینا آمد همان وحی است که خدا بر حضرت موسی فرستاد و منظور از روشنی که در کوه ساعیر عیان شد: آن کوهی است که عیسی بالای آن بود و خدا بر آن حضرت وحی فرستاد و منظور از اینکه بر کوه فاران بر ما آشکار شد آن کوهی است از کوه‌های مکه که تا مکه یک روز راه است.

شیعیای پیغمبر بنا بر قول تو و یارانت در تورات می‌گویند:

رأیت را کیین أضاء لهما الارض، أحدهما علی حمار و الآخر علی الجمل [۱۱].

اکنون از تو می‌پرسم آن را کب حمار کیست و آن شتر سوار کیست؟

رأس الجالوت: من ایشان را نمی‌شناسم، تو آنان را معرفی کن!

[صفحه ۷۶]

امام علیه‌السلام: منظور از را کب حمار عیسی و منظور از شتر سوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، آیا یک چنین موضوعی را که در تورات است انکار می‌کنی؟

رأس الجالوت: من این موضوع را انکار نمی‌کنم.

امام علیه‌السلام: آیا حقوق پیغمبر را قبول داری؟

گفت: آری، حضرت رضا فرمود: حقوق گفته و در کتاب شما هم نوشته شده: خداوند بیانی از کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امت او پر شد و ... بعد از خرابی بیت المقدس کتاب تازه‌ای یعنی قرآن برای ما می‌آورد. آیا این موضوع را تصدیق می‌کنی؟

رأس الجالوت: آری این مقاله‌ی حقوق است و ما آن را انکار نمی‌کنیم.

امام علیه‌السلام: آیا شما زبور داود را تلاوت می‌کنی که آن بزرگوار می‌فرماید: پروردگارا! شخصی را بر این امت مبعوث کن تا سنت تو را بعد از این که مندرس و منقطع شده باشد احیاء و برپا کند، آیا پیغمبری را غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله که سنت را پس از اندراس و کهنه شدن احیا کرد می‌شناسی؟

رأس الجالوت: آری این قول داود است و ما انکار نمی‌کنیم ولی منظور آن حضرت از این کلام حضرت عیسی و زمان فترت - یعنی آن زمانی که پیغمبری در کار نباشد - است.

امام علیه‌السلام: آیا این قدر متوجه نیستی که حضرت عیسی با سنت مخالفت نمی‌کرد، بلکه با سنت تورات موافق بود تا آن موقعی که خدا او را به آسمان بالا برد و در انجیل هم

[صفحه ۷۷]

نوشته است: ابن البره (یعنی حضرت عیسی؟) می‌رود و پارقلیطا (یعنی حضرت محمد) بعد از او خواهد آمد، او است که بارها را سبک می‌کند، هر چیزی را برای شما تفسیر می‌کند، راجع به من گواهی می‌دهد همچنان که من درباره‌ی او شهادت دادم، من برای شما (راجع بدین و هدایت نمودن شما) مثال‌هایی آوردم، او برای (هدایت شما) تفسیر و تأویل می‌نماید، اینگونه موضوعات را ک هدر انجیل است تصدیق می‌کنی؟

رأس الجالوت: آری منکر آنها نیستم.

امام علیه‌السلام: ای رأس الجالوت! راجع به پیامبری حضرت موسی که پیغمبر تو است از تو سؤال کنم؟

رأس الجالوت: سؤال کن!

امام علیه‌السلام: چه دلیلی بر اثبات پیامبری حضرت موسی داری؟

رأس الجالوت: حضرت موسی برای نبوت خود معجزاتی آورد که پیمبران قبل از آن بزرگوار نیاوردند.

امام علیه‌السلام: مثلاً - چه معجزاتی؟ گفت: از قییل: شکافتن دریا، اژدها شدن عصا در دست آن حضرت، زدن عصا بر سنگ و چشمه‌های آب از آن جاری شدن، بیرون آوردن ید بیضاء از برای ناظرین و معجزات دیگری که مردم معمولی قدرت آنها را ندارند.

امام علیه‌السلام: آری قبول دارم معجزاتی که حضرت موسی از برای نبوت خود آورد مردم معمولی قدرت آنها را ندارند ولی آیا

نه چنین است هر کس ادعای پیامبری کند و معجزاتی که از عهده‌ی خلق خارج است بیاورد بر شما واجب است او را [صفحه ۷۸]

تصدیق نمائید؟

رأس الجالوت: نه، زیرا موسی به جهت آن قرب و منزلتی که نزد خدا داشت نظیر ندارد لذا بر ما واجب نیست بر پیغمبری هر پیامبری اعتراف نمائیم مگر اینکه معجزه‌ی موسی را بیاورد.

امام علیه‌السلام: پس چگونه به آن پیمبرانی که قبل از حضرت موسی بودند اقرار کردید، در صورتی که آنان دریا را شکافتند، دوازده چشمه سنگ جاری نکردند، ید بیضاء بیرون نیاوردند، عصای آنان اژدها نشد؟

رأس الجالوت: من می‌گویم وقتی معجزه‌ای برای پیامبری خود آوردند که مردم قادر بر آن نباشند، خواه آن معجزه را موسی آورده باشد و خواه نیاورده باشد واجب است که تصدیق کرد.

امام علیه‌السلام: ای رأس الجالوت! پس چرا به پیغمبری حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام اعتراف نمی‌کنی، در صورتیکه آن حضرت اموات را زنده می‌کرد، کور مادرزاد و مرض پسی را شفا می‌داد، شکل مرغی از گل می‌ساخت و در آن می‌دمید و به اذن خدا پرواز می‌کرد؟!

رأس الجالوت: می‌گویند: آن حضرت این کارها را انجام می‌داد ولی ما که ندیدیم.

امام علیه‌السلام: مگر آن معجزاتی را که موسی می‌کرد دیده‌ای؟ مگر غیر از این است که از یاران و اصحاب مورد وثوق موسی به تو خبر رسیده که آن بزرگوار این گونه معجزات را می‌کرده؟

[صفحه ۷۹]

رأس الجالوت: آری.

امام علیه‌السلام: از حضرت عیسی بن مریم نیز معجزاتی به ظهور می‌رسید و اخبار متواتره این گونه معجزات آن حضرت را برای ما نقل می‌کنند، پس چرا شما معجزات حضرت موسی را تصدیق می‌کنید ولی معجزات حضرت عیسی را تکذیب می‌نمائید؟!

رأس الجالوت: چون جوابی نداشت محکوم شد.

امام علیه‌السلام: درباره‌ی آن معجزاتی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ما بقی انبیاء علیهم‌السلام به ظهور و بروز رسید همین سخن را می‌گوئیم. یکی از معجزات حضرت صلی الله علیه و آله این بود که آن بزرگوار کودکی بود یتیم و تهیدست که شبان و اجیر بود، کتابی نخوانده بود، نزد معلمی نرفته بود تا چیزی بیاموزد، آن گاه قرآنی آورد که قصه‌ی انبیاء و اخبار آنان و شرح حال گذشتگان و آیندگان حرف به حرف در آن موجود است، چه بسا می‌شد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از اسرار نهانی و هر عملی که مردم در خانه‌های خود انجام می‌دادند به آنان خبر می‌داد، معجزاتی که از آن بزرگوار به ظهور رسیده قابل شماره نیست؟!

رأس الجالوت: چون جریان نبوت حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از برای ما ثابت نشده جایز نیست که ما بر پیامبری ایشان اقرار کنیم و ایمان بیاوریم.

امام علیه‌السلام: آیا این همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام که درباره‌ی نبوت حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقرار کرده و گواهی داده‌اند دروغ گفته‌اند؟!

[صفحه ۸۰]

رأس الجالوت: چون جوابی نداشت محکوم شد.

(پس از اینکه رأس الجالوت هم نظیر جاثلیق محکوم گردید) حضرت رضا علیه‌السلام متوجه هربذ اکبر که رئیس آتش پرستان بود

شد و فرمود: راجع به زردشت که تو گمان می‌کنی پیامبر تو است چه دلیلی داری؟
هربذ گفت: زردشت یک معجزه‌ای کرد که کسی قبل از او نکرده بود، گرچه ما مشاهده نکرده‌ایم ولی از گذشتگان ما به ما رسیده که زردشت چیزی را برای ما حلال کرده که کسی حلال ننموده، بدین جهت است که ما تابع او شدیم.
حضرت رضا فرمود: قبول داری علت اینکه شما تابع پیغمبر خود شده‌اید این است که اخباری از گذشتگان به شما رسیده؟ گفت: آری امام فرمود: راجع به نبوت و معجزات پیمبران گذشته و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم اخباری پی در پی به امم سابق رسیده، پس چرا شما به انبیاء سالفه ایمان نیاوردید، در صورتی که اخبار پی در پی باعث شده که به زردشت ایمان آورده‌اید؟!
هربذ به علت نداشتن جواب سکوت اختیار نمود!!.

کرامت‌های رضویه

اشاره

خوانندگان گرامی! معجزاتی که از نظر مبارک شما می‌گذرد از کتاب: کرامات رضویه تألیف دانشمند معاصر حضرت ثقه الاسلام آقای حاج شیخ علی اکبر معروف به مروج الاسلام ادام الله ظلّه نقل می‌شود.
کتاب سابق الذکر که اعتبار آن بر اهل فن مخفی و پوشیده [صفحه ۸۱]

نیست در سده‌ی هزار و سیصد و هشتاد و یک هجری در مشهد مقدس حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء چاپ شده.
اعتبار کرامت‌هائی را که از حضرت رضا و قبر مقدس آن بزرگوار در این کتاب می‌نگاریم همین بس که روز و ماه و سال آنها ضبط و یادداشت شده و اکثر آنها در زمان‌های نزدیک به زمان ما به ظهور و ثبوت رسیده.

شفای سید جعفر

شفا یافتن این سید با سعادت در روز (۲۸) ماه ربیع‌الاول سنه‌ی (۱۳۳۱) هجری بدین شرح واقع شده:
حاج سید اسماعیل حمیری از حاج سید جعفر فرزند میرزا محمد عنبرانی نقل می‌کند که گفت: من در قریه‌ی عنبران که مسکن ما بود و تا مشهد مقدس چهار فرسخ است در فصل زمستان با آب سرد غسل می‌کردم، در اثر این عمل دچار جنون شدم، جنون من به قدری شدید بود که مدتی در کوهستانها به سر می‌بردم!!
پس از چندی لطف خدا شامل حال شد و از دیوانگی بهبودی یافتم، ولی زبانم به طوری لال شد که مدت پنج یا شش ماه قادر بر سخن گفتن نبودم پس از این مدت با مادرم از قریه‌ی عنبران به شهر مشهد آمدم.
من به منظور معالجه به مریض‌خانه‌ی انگلیسی رفتم و جریان خود را به دکتر خارجی فهماندم. وی به من گفت: بایستی کاسه‌ی سر تو را با وسایل جراحی برداریم و مغز سرت را معاینه نمائیم تا مرض تشخیص داده شود.
[صفحه ۸۲]

من از این سخن خیلی متوحش و از علاج ناامید شدم و برگشتم. والدهام بدون اطلاع من به حرم مطهر حضرت رضوی علیه‌السلام پناهنده شده بود، من نیز بدون اطلاع مادرم به حمام رفتم و برای تشرف به حرم غسل زیارت کردم و در نظر داشتم در حرم مشرف

شوم و به امام هشتم علیه‌السلام متوسل گردم و به آن حضرت عرض کنم: یا شفا یا مرگ، و الا من به محل خود بر نمی‌گردم و سر به صحرا می‌گذارم.

پس رو به راه نهاده به کفش‌داری صحن کهنه که پهلوی ایوان طلا می‌باشد رسیدم، کفشدار مرا می‌شناخت و از لالی چند ماهه‌ی من با خبر بود، همین که کفش خود را بیرون آوردم و پا به ایوان مبارک نهادم حالتی در خود یافتم که نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم، یا اینکه خم شود، یا اینکه بنشینم، مثل اینکه مرا به ریسمان بسته و نگاه داشته‌اند، همین طور متحیر بودم که ناگاه شنیدم شخصی می‌گوید: بگو:

بسم الله الرحمن الرحيم

بگو: والد‌هام کجا است! ولی من نتوانستم این سخنان را بگویم. بار دیگر همین ندا را شنیدم، نیز نتوانستم بگویم. دفعه‌ی سوم فریادی بلند شد که بگو:

بسم الله الرحمن الرحيم

بگو: والد‌هام کجا است! در این مرتبه گویا آب سردی از فرق سر تا پایم ریخته شد و فریاد زدم: بسم الله الرحمن الرحيم والد‌هام کجا است؟ وقتی که این فریاد را زدم دیدم والد‌هام در میان ایوان نزد من است، همینکه مادرم مرا دید و فهمید

[صفحه ۸۳]

که زبانم باز شده از شوق گریان شد، دست به گردنم در آورد و مرا بوسید!!

من گفتم: مادر جان کجا بودی؟

گفت: من پشت پنجره‌ی فولاد بودم و شفای تو را از امام ضامن غریبان علیه‌السلام می‌خواستم. ناگاه صدای تو را شنیدم که می‌گوئی: بسم الله الرحمن الرحيم، والد‌هام کجا است، وقتی صدای تو را شنیدم دانستم حضرت رضا علیه‌السلام تو را شفا داده لذا نزد تو آمدم!!

سید می‌گوید: در همین موقع بود که مردم نزد من جمع شده لباسهایم را پاره پاره کردند، آنگاه مرا نزد متولی آستان مقدس حضرت رضا بردند، وی مبلغ پنج تومان به من داد، آنگاه مرا نزد حکومت وقت که شاهزاده‌ی نیر الدوله بود بردند و او نیز مبلغ پنج تومان به من داد.

چه خوب سروده‌اند:

چه شود ز راه وفا اگر، نظری به جانب ما کنی

که به کیمیای نظر مگر، مس قلب تیره طلا کنی

یمن از عقیق تو آیتی، چمن از رخ تو روایتی

شکر از لب تو حکایتی، اگرش چو غنچه تو وا کنی

بنما ز پسته تبسمی، بنما ز غنچه تکلمی

به تبسمی و تکلمی، همه دردها تو دوا کنی

توشه سریر ولایتی، تو مه منیر هدایتی

چه شود شها به عنایتی، نگهی به سوی گدا کنی.

[صفحه ۸۴]

شفا یافتن این مرد با سعادت در روز (۱۳) ماه ربیع الثانی سنه‌ی (۱۳۳۵) واقع شد.

حاج سید اسماعیل حمیری از مشهدی رستم پسر علی اکبر سیستانی نقل می‌کند که گفت: من دوازده سال قبل از تاریخ فوق از سیستان به مشهد مقدس مشرف و مقیم شدم، پس از دو سال بود که زوجه‌ام از دنیا رفت، بعد از آن درد شدیدی به پای راست و کمرم عارض شد، به نحوی مرض من شدید بود که از شدت درد بی‌تاب شده و قوه‌ی برخاستن نداشتم، به جهت تهی دستی و پریشانی نتوانستم به دکترهای ایرانی مراجعه نمایم.

لذا حمالی را خواستم تا مرا به دوش گرفت و به بیمارستان انگلیسی برد، دکتر انگلیسی مدت چهل روز به اقسام مختلفه و دواهای بسیار در مقام علاج بر آمد، ولی کوچکترین اثر بهبودی ظاهر نشد، بلکه پای راستم که درد می‌کرد روح از آن رفت و خشک شد، به نحوی که ابدا احساس حرارت و برودت نمی‌کردم، لذا از درد پا راحت شدم ولی کمرم مختصری درد می‌کرد، به جهت بی‌حس شدن پا نمی‌توانستم حتی با عصا ایستاده بمانم، دکتر هم چون از علاج من ناامید شد به حمالی گفت: تا مرا از بیمارستان بیرون آورده پهلوی کوچه‌ای که نزدیک ارک دولتی بود گذاشت، من قریب ده سال در آن کوچه و اطراف آن تکی می‌کردم و به ذلت تمام روزگار را می‌گذراندم، تا اینکه در اواخر به درد بواسیر نیز مبتلا شدم و چون درد شدت می‌کرد بسیار متاذی و ناراحت شدم، لذا خود را به طیب نیکی دنیائی رساندم و او جای بواسیر مرا عمل کرد و مرا مرخص

[صفحه ۸۵]

نمود. از اثر عمل کردن بواسیر بیضتینم ورم کردند و مانند کوزه‌ی بزرگی شدند، به علاوه درد کمرم نیز شدید شد، تا اینکه یک روز یک نفر ارمنی که از آن کوچه عبور می‌کرد شنید که من از درد کمر می‌نالم. وی از راه طعنه و شماتت گفت: شما مسلمان‌ها می‌گوئید: هر کس به کنیسه‌ی ما پناه ببرد دردش دوا خواهد شد، پس تو چرا پناه نمی‌بری که شفا بیابی؟!

مقصود وی از کنیسه حرم مطهر حضرت ثامن الائمه علیهم السلام بود.

شماتت آن ارمنی خیلی بر من اثر کرد، به طوری که درد خود را فراموش کردم، گویا بی‌اختیار شدم، به او فحش دادم و گفتم: پدر سگ! تو را با کنیسه‌ی ما چکار؟

ارمنی نیز برآشفته، به من بدگوئی کرد و چوبی هم بر سرم زد و رفت، من با نهایت خلق تنگی و پریشانی قصد آستان قدس حضرت رضا علیه السلام نمودم و چون قدرت راه رفتن نداشتم خود را با سر زانوی چپ کم کم کشانیدم تا به حرم مطهر رسیده بالای سر مقدس خود را به وسیله‌ی ریسمانی به ضریح بستم و گفتم: آقا جان! من از در خانه‌ات به جائی نمی‌روم تا مرا مرگ یا شفا دهی! مرگ از برای من بهتر است زیرا که من طاقت شماتت دشمن ندارم.

مدت دو روز بود که من در آستان آن حضرت بودم روز سوم درد کمر و بواسیرم شدت کرد، یکی از خدام مرا در حرم اذیت می‌کرد و می‌گفت: برخیز از حرم خارج شو! من می‌گفتم: آخر من دردمندم، کاری به کسی ندارم، از مولای خود شفا

[صفحه ۸۶]

یا مرگ می‌خواهم، آنگاه با دل شکسته به قدری عرض کردم: یا مرگ یا شفا و مرگ از برای من بهتر است تا خوابم برد.

در عالم خواب دیدم دو انگشت از ضریح مطهر بیرون آمد و بر سینه‌ام خورد و صدائی شنیدم که برخیز!!

من خیال کردم: همان خادم است که مرا اذیت می‌کرد لذا گفتم: اذیت نکن، بار دیگر دو انگشت بیرون آمد بر سینه‌ام رسید و فرمود: برخیز!!

گفتم: نه پا دارم و نه کمر.

فرمود: کمرت راست شد!

در این حال چشم باز کردم، میان ضریح مطهر آقائی را دیدم که قبای سبز در بر و عرق چینی بر سر داشت، از روی مبارکش ضریح پر از نور شده بود.

فرمود: برخیز که هیچ دردی نداری.

تا این سخن را فرمود فوراً بر خواستم و به سرعت دست دراز کردم که دامن آن بزرگوار را بگیرم و حاجت دیگر بخواهم از نظرم رفت و ملتفت خودم شدم که خواب نیستم و بیدارم. صحیح و سالم ایستاده‌ام. از درد کمر و مرض بواسیر و ورم بیضتین اثری نیست!!

شفای زائرین شکرالله نام

شفای این مرد در شب جمعه (۲۳) ماه رجب سنه‌ی (۱۳۳۷) اتفاق افتاد.

حاج سید اسماعیل می‌گوید: شکرالله که شفا یافته بود برای من گفت: وقتی شنیدم عده‌ای از اهل سلطان آباد که فعلاً آن را اراک می‌گویند قصد زیارت امام هشتم حضرت

[صفحه ۸۷]

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را دارند من نیز اراده‌ی تشریف به دربار آن بزرگوار را نموده عازم شدم و با ایشان پیاده رو به راه نهادم، چون من لال بودم لذا در بین راه مقاصد خودم را به اشاره به همراهان می‌فهماندم تا اینکه شب چهارشنبه (۲۱) ماه رجب وارد ارض اقدس شدیم و به حرم مطهر مشرف گردیدیم.

همین که شب جمعه فرا رسید من بی‌خبر از همراهان به قصد بیتوته در حرم شریف ماندم و پیش روی مبارک امام علیه‌السلام گردن خود را با آن چیزی که به کمرم بسته بودم به ضریح بستم و به اشاره عرض کردم: ای امام غریب! زبان مرا باز و گوشم را شنوا فرما! آنگاه گریه بسیاری کردم و سرم را به ضریح مقدس گذاشته خوابم برد.

چند لحظه‌ای بیش نگذشت که دیدم شخصی انگشت سبابه به پیشانی من گذاشت و سرم را از ضریح بلند کرد، همین که نگاه کردم سید بزرگواری را دیدم که دارای قامتی متوسط و صورتی نورانی و محاسنی گرد و مدور بود، بر سر مبارکش عمامه‌ی سبزی بود که تحت الحنک آن از دو طرف آویزان بود. شال سبزی هم بر کمر داشت.

آنگاه با همه‌ی انگشتان خود به پهلوی من زد و فرمود: شکرالله! برخیز! وقتی خواستم برخیزم با خود گفتم: اول باید گره‌های شال گردنم را باز کنم آنگاه برخیزم.

همینکه نگاه کردم دیدم تمام گره‌ها باز شده است.

من بر خواستم و متوجه آن حضرت شدم و آن بزرگوار را ندیدم، ولی صدای سینه زدن و نوحه زائرین را در حرم مطهر آن حضرت می‌شنیدم، از این جریان دریافتم که امام علیه‌السلام

[صفحه ۸۸]

مرا شفا داده است.

شفا یافتن زنی به نام: ربابه

شفا گرفتن این زن در شب جمعه (۷) ماه شوال سنه‌ی (۱۳۴۳) به وقوع پیوست.

نیز سید سابق الذکر می‌گوید: شوهر ربابه برای من نقل کرد: موقعی که من با این زن ازدواج کردم بیش از چند روزی نگذشت که وی به مرضی مبتلا شد، پس از مراجعت به دکتر و مدت نه روز معالجه بهبودی حاصل شد.

ولی به جهت پرهیز نکردن، مرض وی برگشت و پس از مراجعه‌ی به طبیب و استعمال دوا دست راست و هر دو پای او تا کمر فلج و زمین گیر شد.

قریب هفت ماه بود که هر چند بعضی از دکترها در مقام علاج برآمدند فائده‌ای حاصل نشد، ناچار به دکتر آلمانی مراجعه کردیم، وی با آلات طبیه او را معاینه نمود، به عقیده‌ی خود مرض را تشخیص داد و به معالجه پرداخت.

و در عوض بهبودی دندان‌های او روی هم افتاد و دهان او به طوری بسته شد که قدرت چیز خوردن نداشت. دکتر آلمانی گفت: مرض این زن علاج پذیر نیست مگر اینکه به طبیب روحانی متوسل شوید.

مدت هشت روز از این قضیه گذشت که غذای وی فقط یک مقدار آب گوشت بود. به علت اضطراب باز به بعضی از دکترها رجوع نمودیم، ایشان پس از اینکه با یکدیگر مشورت کردند تصمیم گرفتند آمپول بدهند، پس از تزریق آمپول دهانش به قدری باز شد که می‌توانست غذا بخورد ولی مثل سابق دست و پای او

[صفحه ۸۹]

شل و به گوشه‌ای افتاده بود و از این جهت که دکترها از علاج عاجز شده بودند ما هم رجوع به دکتر را ترک نمودیم. تا شب پنجشنبه ششم شوال آن زن مرا نزد خود طلید و با حل ناتوانی زبان به عذرخواهی گشود و گفت: تو برای من خیلی زحمت کشیده‌ای و خیری ندیده‌ای، اکنون بیا و یک منت دیگر نیز بر من بگذار و فردا شب مرا به حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام برسان! مرا در آنجا بگذار و برگرد و بخواب تا من شفا یا مرگ خود را از آن حضرت بگیرم، یقیناً آن بزرگوار یکی از این دو را به من مرحمت خواهد کرد؟

من تقاضای او را پذیرفتم و شب جمعه او را با مادرش به وسیله‌ی درشکه‌ای تا نزدیک بست رساندم، آنگاه او را به پشت خود گرفتم و به حرم مطهر برده نزدیک ضریح مقدس گذاشتم و خود به خانه برگشتم خوابیدم.

تا اینجا از زبان شوهر او بود، اما خود او گفت: وقتی که شوهرم رفت مادرم گفت: تو اینجا نزد ضریح مقدس باش تا من بروم مسجد زنانه قدری استراحت نمایم. همین که مادرم رفت من به حضرت رضا علیه‌السلام متوسل شدم و گفتم: یا مرگ یا شفا می‌خواهم و گریه بسیاری هم کردم در بین خواب و بیداری بودم که ناگاه دیدم ضریح مقدس شکافته شد و سید جلیلی که لباسهای سبزی در برداشت ظاهر شد و به زبان ترکی فرمود: در ایاقه! یعنی برخیز! من جوابی نگفتم دوباره فرمود و من جواب نگفتم، برای سومین بار که فرمود گفتم: آقا من الم ایاقم یخد. یعنی آقا! من دست و پا ندارم! آن بزرگوار فرمود:

[صفحه ۹۰]

در ایاقه مسجد گوهرشاد دست نماز آل نماز قل اتر.

یعنی برخیز به مسجد گوهرشاد برو، وضو بگیر، نماز بخوان آنگاه بیا اینجا بنشین! در این بین زنی از زوار که در حرم پهلوی من بود فریاد زد، من از فریاد او سر از ضریح مقدس برداشتم در حالی که هیچ گونه دردی در خود احساس نمی‌کردم! از جای خود بر خواستم و تصمیم گرفتم که اول بروم و مادرم را بشارت بدهم، لذا به مسجد زنانه رفته و مادرم را از خواب بیدار کردم و گفتم: برخیز که ضامن غریبان مرا شفا داده مادرم سراسیمه از خواب برخاست و چون مرا به سلامت دید شروع به گریه کرد، ما دو نفر از شوق به قدر یک ساعت گریه می‌کردیم تا اینکه مردم کم کم فهمیدند و بر سر من هجوم آوردند، بعضی از خدام در همان موقع عقب شوهر و پدرم رفتند و ایشان را خبردار کردند، ایشان با نهایت خوشحالی آمدند و مرا به سلامت دیدند.

شوهرم گفت: اکنون برخیز تا برویم؟ گفتم: چگونه بیایم در صورتی که حضرت رضا علیه‌السلام به من فرموده: به مسجد گوهرشاد برو، وضو بگیر، نماز بخوان و بیا اینجا بنشین: هنوز صبح نشده تا من به مسجد بروم و نماز بخوانم، لذا تا طلوع فجر در حرم مطهر بودم، آن گاه به مسجد گوهرشاد رفته وضو ساخته نماز خواندم و به حرم مطهر برگشتم تا طلوع آفتاب بودم و بعد از آن با شوهر

خود به منزل آمدم.

شفای کربلایی غلام حسین

شفا یافتن این مرد با سعادت در موقع طلوع فجر در روز جمعه

[صفحه ۹۱]

(۲۳) ماه ذی حجه‌ی سنه‌ی (۱۳۴۵) هجری واقع شد.

حاج سید اسماعیل حمیری از کربلایی غلام حسین سابق الذکر نقل می‌کند که گفت: اصلیت من از بجنورد است، ولی مدتی بود که در نیشابور ساکن بودم، تا اینکه دردی به پایم عارض شد و لمس گردید، من خود را به پابوس حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام رسانیدم و در کاروانسرای منزل گزیدم و مریض شدم.

چون فقیر و پریشان حال بودم لذا سرایه‌دار مرا به صحن عتیق آورد و مدت بیست روز در گوشه‌ی صحن امام علیه‌السلام به حالت مریضی افتاده بودم تا اینکه دربانان حضرت رضا علیه‌السلام مرا به دار الشفای حضرتی بردند و مدت سه ماه تحت معالجه بودم ولی فائده‌ای نبخشید، بلکه آن مرض بطوری تمام بدن مرا فرا گرفت که به جز سر و گردنم نمی‌توانستم عضو دیگر بدن خود را حرکت دهم، لذا مرا در میان صحن بجای قبلی انتقال دادند. پس از پانزده روز دربانان مرا به مسجد کوچکی که در کوچه‌ی مدرسه‌ی معروف به: دودر بود بردند و پس از یک ماه اهل محل به واسطه‌ی کثافت مرا به محل دیگر بردند و بعد از دو ماه بود که اهل آنجا مرا به مسجد قبلی حمل کردند و پس از یک ماه تقریباً باز به صحن عتیق گذاردند، آن گاه بعد از چهار پنج روز مرا به دارالشفاء بردند و پس از بیست روز مرا بیرون آورده در خیابان و از آنجا برای سومین بار به مسجد قبلی که در کوچه‌ی مدرسه‌ی معروف به: دودر بود بردند!

چون کار به این اندازه بر من سخت شد مقداری تریاک تهیه کرده خوردم تا بمیرم و مردم از شرور زحمت من راحت شوند

[صفحه ۹۲]

اتفاقاً بعضی فهمیدند و در مقام علاج برآمدند و مرا از خطر مرگ نجات دادند.

من پیوسته متوسل به حضرت رضا علیه‌السلام می‌شدم مخصوصاً در این شب جمعه که از اول شب به همان نحوه‌ای که افتاده بودم حالی داشتم و تا نزدیکی صبح با آن حضرت درد دل می‌کردم.

ناگاه دیدم سید بزرگواری پائی به من زد و فرمود: برخیز! عرض کردم: ای آقای من! من که از سینه تا به قدم شل و فلج می‌باشم و قدرت ندارم برخیزم. فرمود: برخیز که شفا یافتی آیا مرا می‌شناسی؟ این بفرمود و از نظرم غائب شد من بوی خوشی استشمام کردم و با خود گفتم: خود را امتحان کنم که آیا می‌توانم برخیزم یا نه؟

همین که بر خواستم متوجه شدم که تمام اعضایم به فرمان من هستند و از برکت و نظر امام هشتم روح تازه‌ای به همه اعضا و جوارح من دمیده شده!!

آن گاه به جانب چپ و راست نگاه می‌کردم و چشمهای خود را می‌مالیدم و با خود می‌گفتم: آیا من بیدارم یا خواب؟ پس از این فکرها شروع کردم به راه رفتن و دویدن و یقین کردم که حضرت رضا علیه‌السلام مرا شفا داده است.

پس از اینکه شفا گرفتم در خانه‌ی آن تاجری که در آن نزدیکی بود و متکفل من می‌شد رفتم و خبر دادم که حضرت رضا علیه‌السلام مرا شفا داده. من اکنون می‌روم حمام برای تطهیر و غسل زیارت، شما برای من لباس بیاورید، وقتی به حمام رفتم حمامی از من تعجب کرد و گفت: چگونه آمده‌ای؟! گفتم: به پای خود آمده‌ام زیرا که حضرت رضا علیه‌السلام مرا شفا داده

[صفحه ۹۳]

آنگاه شرح حال شفا یافتن خود را نقل کردم.

شفای میر بابای تبریزی

شفا گرفتن این مرد با سعادت در آخر روز (۲۱) جمادی الاولی سنه‌ی (۱۳۲۸) هجری واقع شد.

صاحب کتاب: کرامات رضویه از میرسید علی اصفهانی که نوه‌ی سید حسن مدرس بود از میر بابای تبریزی نقل می‌کند که گفت: وطن من در یکی از قرای تبریز است، من قبل از اینکه شل شوم شوق بسیاری در اذان گفتن داشتم و اذان می‌گفتم، وقتی بدنم از کار افتاد و شل شدم قدرت اذان گفتم نداشتم، هر چند اطباء در مقام علاج برآمدند کوچکترین اثری نبخشید.

تا اینکه خبردار شدم چند نفر از اهل محل من قصد زیارت حضرت رضا علیه‌السلام را دارند، من نیز به قصد زیارت و تشرف به آستان قدس رضوی با ایشان همراه شدم، ایشان مرا میان گاری انداختند و رو به راه نهادیم.

میان گاری ما مردی از طایفه‌ی بایه بود، وقتی مرا با آن حالت شلی میان گاری دید به رفقایم گفت: این شل را برای چه می‌برید؟ گفتند: برای اینکه حضرت رضا او را شفا دهد. آن خبیث بر این سخن استهزاء کرد.

پس از اینکه به سلامت وارد مشهد مقدس شدیم من مدت سه روز نزد ضریح مطهر امام علیه‌السلام شال خود را به گردن خویش و ضریح مبارک بستم و متوسل به آن حضرت شدم، همین که قبل از غروب روزی که من شفا یافتم فرا رسید متوجه شدم که شخص بزرگوار میان ضریح است، در حالی که تمام لباسهایش حتی

[صفحه ۹۴]

عمامه‌ی آن حضرت سبز است.

آن بزرگوار به من فرمود: برخیز اذان بگو! گفتم: من قادر نیستم. فرمود: من می‌گویم: اذان بگو! وقتی به امر آن حضرت خواستم اذان بگویم فهمیدم که می‌توانم اذان بگویم لذا بر خواستم و با صدای بلند گفتم:

الله اکبر. الله اکبر.

همین که مردم در آن موقع که هنوز وقت اذان نشده بود صدای اذان مرا شنیدند گفتند: ای مرد هنوز وقت اذان نشده! چرا اذان می‌گویی؟! ولی من از آن شوقی که بر اذان گفتن داشتم اعتنائی به سخن ایشان نکردم و همچنان به اذان گفتن خویش ادامه دادم تا این که جمعی به گرد من جمع شدند و بعضی گفتند: این همان شخص شلی است که دو سه روز است از اینجا قدرت برخاستن نداشت.

در همین موقع بود که گروهی بر من هجوم آوردند که لباس‌های مرا پاره پاره کنند، من به زودی شال خود را از ضریح باز کرده و از حرم به سلامت بیرون شدم.

شفا یافتن پسر نابینائی از اهل بخارا

شفا گرفتن این پسر نابینا در اول شب (۲۹) ماه رجب سنه‌ی (۱۳۵۷) هجری واقع شد. در کتاب کرامات رضویه از مرحوم شیخ عبد الخالق بخارائی نقل می‌کند که گفت: وقتی پدر این پسر در بخارا وفات نمود مادر آن پسر فرزند خود را برداشت و از بخارا به مشهد مقدس آورد و پناهنده به حضرت رضا علیه‌السلام گردید.

پس از چندی مادر او نیز از دنیا رفت و آن پسر بی کس

[صفحه ۹۵]

و تنها ماند و در حجره‌ای از سرای بخارائی‌ها به تنهائی به سر می‌برد تا این که شبی از اثر تنهائی در حجره ترسی به او غلبه کرد و از

اثر آن چشمهایش آب آوردند و نابینا گردید!

چون وی کسی را نداشت من او را نزد دکتر فاضلی که در مشهد مقدس معروف بود به متخصص در معالجه‌ی چشم بردم همین که دکتر او را دید به بهانه‌ای گفت: او را دو روز دیگر بیاورید!

پس از دو روز دیگر خود آن پسر نزد دکتر رفته بود دکتر بهانه‌ای دیگر آورده بود که شیشه‌ی معاینه شکسته. لذا آن پسر مأیوسانه به جای اول خود مراجعت می‌کند.

در آنجا یک نفر یهودی از آن اشخاص که معروفند به جدید الاسلام بود. چون از وضع نابینائی آن پسر باخبر بود گفت: من حاضرم تا مبلغ صد تومان از برای معالجه‌ی چشم این پسر بدهم. آن پسر بعد از شنیدن این سخن گفته بود: من پول این شخص جدید الاسلام را نمی‌خواهم، بلکه شفای خود را از حضرت رضا علیه‌السلام می‌خواهم!!

لذا به قصد شفا گرفتن بدار السیاده‌ی مبارک حضرت رضا علیه‌السلام مشرف گردید و پشت پنجره‌ی نقره به حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام متوسل شد.

این پسر می‌گوید: در همان موقع که به حضرت رضوی توسل جستم ناگاه مرا خواب ربود و در عالم خواب دیدم سید بزرگواری از ضریح مطهر بیرون آمد، لباس سفید در بر و شال سبزی در کمر داشت و سر مقدسش برهنه بود به من فرمود: چه می‌خواهی؟ [صفحه ۹۶]

گفتم: چشم‌های خود را می‌خواهم!

در همین موقع بود که دیدم آن حضرت یک دست خود را پشت سر من گذاشت و دست دیگر را به چشم‌های من کشید و من از خواب بیدار شدم در حالتی که چشم‌های خود را روشن و همه جا و همه چیز را می‌دیدم!!

شفا یافتن سید عبدالله روضه خوان

این مرد با سعادت در شب چهارشنبه (۱۶) ماه شوال سنه‌ی (۱۳۷۱) شفا یافت.

نیز صاحب کتاب سابق الذکر می‌نگارد: خود حقیر مکرراً سید عبدالله روضه خوان را در حال شلی در حرم مطهر امام رضا دیده بودم و او را می‌شناختم، چون وی شل بود و قوه‌ی حرکت نداشت لذا همه روزه او را از خانه‌اش به پشت یک نفر یا به وسیله‌ی دیگری در حرم شریف می‌آوردند و در رواق پشت سر مبارک که سابقاً آنجا را توحید خانه می‌گفتند می‌گذارند.

موقعی که وی به آنجا می‌رسید خود را می‌کشانید تا پشت خود را به دیوار می‌داد. گاهی بعضی از زنان وجهی به او می‌دادند و او ذکر مصیبتی می‌نمود و بدین زحمت و پریشانی امرار معاش می‌کرد.

یاد دارم که روز من در حرم مطهر در همانجا پشت سر مبارک یک طرف نشسته و مشغول تلاوت قرآن بودم و او در طرف دیگر بود. چون مرا می‌شناخت لذا خود را کشانید تا نزد من آمد و گفت تا برای او استخاره کردم.

پس از استخاره گفت: استخاره‌ی من برای این بود که من در منزل خود در اطاق تحتانی مرطوبی سکونت دارم و رطوبت

[صفحه ۹۷]

آن حجره با این حال مرض من ضرر دارد، لذا در نظر دارم که از آنجا به منزل دیگری بروم، ولی چون اهل آن خانه به کسان من انس و علاقه پیدا کرده‌اند راضی نیستند ما از آن منزل خارج شویم، من خواستم بدانم که خدا صلاح می‌داند من از آن منزل خارج شوم یا نه؟

خلاصه چون مدتی از این جریان گذشت روزی صدای نقاره خانه به گوشم رسید، همین که تفحص نمودم گفتم: آن سید مشلول را حضرت رضا علیه‌السلام شفا داده و در نزد بعضی از علماء بزرگ شفاء او ثابت و در روز نامه‌ی خراسان نیز درج شد از این

لحاظ نقاره می‌زنند که مردم از این مرحمت حضرت رضا علیه‌السلام باخبر و خوشحال شوند.

وقتی چند روز از این قضیه گذشت من آن شخص شفا یافته را صحیحا و سالما ملاقات کردم و جویای احوال او شدم، و شرح حال خود را مفصلا بیان نمود ولی حقیر مختصر آن را می‌نگارم:

من مدت دوازده سال بود که به درد و مرض مبتلا بودم، از ابتداء تا هشت سال در مریض خانه‌ها و غیره مشغول معالجه بودم ولی ثمری نبخشید، بلکه در بیمارستان شاه رضا مشلول شدم و چون در آنجا از علاج مأیوس شدند مرا جواب گفتند و از مریض‌خانه بیرون شدم و مدت چهار سال به حالت مشلولیت به سر می‌بردم تا یک روز قبل از اینکه شفا یابم یک موضوعی از برای من پیش آمد کرد که خیلی دلم سوخت و منقلب شدم بسیار گریه و تضرع نمودم و شب با کمال پریشانی و دل شکستگی خوابیدم. ناگاه دیدم دو نفر سید بزرگوار نزد من حاضر شدند

[صفحه ۹۸]

یکی از آن دو نفر جوانی بود در حدود بیست و پنج سالگی و دیگری بزرگتر بود. آن آقائی که بزرگتر بود به من فرمود: برخیز!! من گفتم: آقا! من شلم، قدرت برخواستن ندارم.

برای دومین بار فرمود: برخیز!!

من همان جواب را گفتم.

دفعه‌ی سوم مثل اینکه تغیر کند فرمود: برخیز! من از هیبت آن بزرگوار بی‌اختیار بر خواستم و متوجه خود شدم که می‌توانم برخیزم، قدرت بر حرکت دارم، فهمیدم نظر مرحمتی شده و من شفا یافته‌ام. اهل بیت خود را از خواب بیدار نکردم تا صبح شد و آنان از قضیه‌ی من مطلع و خوشحال شدند خویشان و مردم را خبر دادند، ایشان آمدند و مرا سالم دیدند مرا نزد بعضی از علماء بردند، افرادی که از وضع قبلی من باخبر بودند آمدند و شهادت دادند، وقتی که این موضوع به ثبوت رسید امر کردند تا نقاره‌ی شادیانه زدند.

شفا گرفتن استوار پاکزاد

شفا یافتن این مرد با سعادت در حدود غروب روز پنجشنبه (۴) ماه شعبان، سنه‌ی (۱۳۷۳) هجری واقع شد.

در روز نامه‌ی خراسان، شماره‌ی (۱۳۷۷) می‌نویسد: استوار یکم عبدالحسین فرزند خان علی، مشهور به پاکزاد با داشتن شصت سال عمر در سی سال قبل به واسطه‌ی اصابت گلوله از هر دو پا و دست چپ به فلج نیمه بدن مبتلا شده بود و علاج معالجین هم اثری نبخشید تا اینکه در یوم سابق الذکر به قصد استشفاء بدار الشفای حقیقی که آستان قدس حضرت رضوی

[صفحه ۹۹]

باشد آمده و جدا شفای خود را از دربار آن امام رؤوف درخواست نمود.

در حین زیارت از قمر بنی‌هاشم حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام نیز استمداد جست، ناگاه حال اغمائی به او دست داد و در آن حال بزرگوار را می‌بیند که فرمود:

استوار پاکزاد برخیز!!

وقتی چشم باز می‌کند کسی را نمی‌بیند، ولی ملتفت می‌شود که در وجود خود هیچ گونه نقاهتی وجود ندارد، بلکه از زمان صحتش سالمتر است.

شفای دختری نجیه نام

این دختر در روز (۶) ماه جمادی الاخره‌ی سنه‌ی (۱۱۳۰) به وسیله‌ی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شفا یافت. در کتاب کرامات رضویه می‌نویسد: این دختر که نجیبه نام داشته از مردم قریه‌ی مایان که از قراء کوهپایه‌ی مشهد مقدس به شمار می‌رود بوده است.

این دختر مدت یک سال بود که از اثر درد چشم کور شده و جایی را نمی‌دید، قبل از اینکه کور شود نامزد پسر عمویش بود ولی چون نابینا شده بود عمو زاده‌اش راضی نبود و با وی ازدواج کند و از این جهت آن دختر فوق العاده پریشان و غمناک بود تا اینکه در عالم خواب شخص سفید پوشی به وی گفت: بیا در شهر تا تو را شفا دهیم.

وقتی که از خواب بیدار شد وارد شهر مشهد گردید و به حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شد. ناگاه طرف بالای سر

[صفحه ۱۰۰]

مبارک شخصی به او می‌گوید: چشم باز کن که تو را شفاء دادیم، همین که آن دختر چشمان خود را گشود دید شفاء یافته است! نگارنده گوید: معجزات و کشف و کرامات حضرت رضا علیه‌السلام بیش از آن است که این کتاب گنجایش آنها را داشته باشد این کرامت‌ها را ما از باب نمونه از نظر خوانندگان محترم گذرانیدیم. افرادی که بخواهند بیش از این از کشف و کرامات آن بزرگوار مطلع شوند به کتاب کرامات رضویه و امثال آن مراجعه نمایند.

[صفحه ۱۰۱]

شهادت

تاریخ شهادت

ساعت شهادت: موقع مغرب

روز شهادت از ایام هفته: روز: روز جمعه، به قولی روز سه‌شنبه.

روز شهادت از ایام ماه: روز آخر ماه صفر، به قولی بیست و چهارم ماه رمضان، به قولی بیست و سوم آن. اقوال دیگری هم هست.

ماه شهادت: ماه صفر، به قولی ماه رمضان.

سال شهادت: دویست و سوم هجری، به قولی دویست و دوم.

مکان شهادت: خانه‌ای بود در شهر طوس

محل دفن: موضعی است که چهار فرسخی طوس که قبلا آن را سناباد می‌گفتند و فعلا معروف است به مشهد.

مدت عمر: پنجاه و پنج سال، به قولی پنجاه و یک سال، به قولی چهل و نه سال و چند ماه.

مدت امامت: بیست و یک سال و پنج ماه و کسری، به قولی بیست سال.

[صفحه ۱۰۲]

قاتل: مأمون الرشید.

علت شهادت: زهری بوده که مأمون با نخ و سوزن در میان حبه‌ی انگور کشید. به قولی خوراندن انار مسموم.

علت شهادت

صدوق در جلد اول علل الشرایع از محمد بن سنان روایت می‌کند که گفت: من در خراسان در حضور مولایم حضرت رضا علیه‌السلام بودم، مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که برای (مرافعات و محاکمات) مردم جلوس می‌کرد حضرت رضا را طرف

راست خود جای می‌داد.

(در یکی از روزها) به مأمون خبر دادند که مردی از صوفیه سرقت کرده. مأمون دستور داد تا او را حاضر کردند وقتی به آن صوفی نگاه کرد دید ما بین چشمانش از اثر سجود پینه بسته، مأمون به آن صوفی گفت: چه قدر زشت است که تو داری یک چنین آثار نیکوی (خداپرستی) باشی و این گونه عمل ناپسندی را انجام دهی! آیا این سرقتی که به تو نسبت می‌دهند حقیقت دارد، در صورتیکه من یک چنین آثار نیکویی در ظاهر تو مشاهده می‌کنم؟!

صوفی گفت: آری، ولی این عمل من از روی اضطرار بوده نه از روی اختیار، زیرا که تو مرا از خمس و فیئی [۱۲] که حق منند ممنوع و محروم کردی!

مأمون گفت: تو چه حقی به خمس و فیئی داری؟!

[صفحه ۱۰۳]

صوفی گفت: خدای سبحان خمس را به شش سهم تقسیم کرده چنانکه (در آیه‌ی - ۴۲ - سوره‌ی مبارکه‌ی انفال) می‌فرماید: بدانید آنچه غنیمت به دست آورید یک پنجم آن مال خدا، رسول، ذی القربا، یتیمان، مسکینان و مسافirin خواهد بود و...

وفیئی را نیز به شش سهم تقسیم نموده، چنان که (در آیه‌ی (۷) سوره‌ی مبارکه‌ی حشر) می‌فرماید: آنچه را که خدا از اهل قریه‌ها به رسول برگردانید مال خدا، رسول، ذی القربا، یتیمان مسکینان و مسافirin خواهد بود و...

ای مأمون! تو مرا از حقم ممنوع و محروم کرده‌ای، در صورتیکه در سفر درمانده شدم، من شخصی تهیدست هستم که راه به جایی نمی‌برم و اهل قرآن هم می‌باشم!!

مأمون گفت: آیا جا دارد که من کیفر و حکم خدا را نسبت به تو که شخص سارقی هستی به علت این سخنان پوچ تو تعطیل کنم؟! صوفی گفت: تو باید ابتداء خودت را تطهیر کنی و حد بزنی آنگاه دیگری را حد بزنی، پس قبل از آنکه مرا حد بزنی خود را حد بزنی!!

مأمون پس از این گفتگوها متوجه حضرت رضا شد و گفت: این صوفی چه می‌گوید؟!

امام علیه‌السلام فرمود: وی می‌گوید: همچنانکه تو سرقت کرده‌ای من نیز دزدی نموده‌ام، مأمون از شنیدن این جمله فوق‌العاده خشمناک گردید!! آنگاه به صوفی گفت: به خدا قسم که (دست) تو را قطع می‌نمایم.

صوفی گفت: تو چگونه دست مرا قطع می‌کنی در صورتیکه

[صفحه ۱۰۴]

تو غلام (زر خرید) منی؟!

مأمون گفت: وای بر تو چگونه من بنده‌ی تو شده‌ام؟!

صوفی گفت: به جهت اینکه مادر تو از بیت المال مسلمین خریده شده. پس بنابراین تو غلام زر خرید اهل مشرق و مغرب هستی تا آن موقعی که تو را آزاد کنند و من هنوز تو را آزاد ننموده‌ام. ای مأمون! تو خمس آل رسول را بلعیدی و حق ایشان را به ایشان نداده‌ای، حق من و امثال مرا نیز نداده‌ای.

و به علاوه شخص خبیث نمی‌تواند خبیثی را که نظیر خود او است پاک و تطهیر نماید، بلکه شخص پاک و پاکیزه باید شخص خبیث را تطهیر کند. کسی که خودش مستوجب حد باشد نباید بر غیر خود حد جاری کند تا اینکه به نفس خود ابتداء نماید. آیا نشنیده‌ای که خدای سبحان می‌فرماید:

اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون [۱۳].

در همین موقع بود که مأمون متوجه حضرت رضا شد و گفت: شما راجع به جریان این صوفی چه صلاح می‌دانی؟

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به او بگو: خدا را حجت بالغه است، او است که به شخص جاهل می‌رسد و او را از جهل و نادانی آگاه می‌کند، همچنانکه شخص عالم او را به علم خود [صفحه ۱۰۵]

می‌داند، دنیا و آخرت به وسیله وجود حجت خدا بر قرارند.

چون آن صوفی به وسیله قرآن با مأمون استدلال و احتجاج کرده بود لذا مأمون دستور داد تا او را آزاد کردند. آنگاه مأمون از مردم کناره‌گیری کرد و درباره‌ی قتل حضرت امام رضا علیه‌السلام تدبیر نمود تا اینکه سرانجام آن بزرگوار را مسموم نمود و شهید کرد، و نیز فضل بن سهل و گروهی از شیعیان را به قتل رسانید صدوق می‌گوید: من ضامن صحت این حدیث نیستم.

جریان شهادت

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نگارد: از عبدالله بن بشیر روایت شده که گفت: یک روز مأمون به من گفت: ناخن‌های خود را مگیر و بگذار تا بلند شوند! ناخن‌های من به قدری بلند شدند که از مردم خجالت می‌کشیدم، یک روز نزد مأمون رفتم، ظرف در بسته‌ای خواست که غذای در میان آن می‌گذاشتند، مأمون به من دستور داد تا در آن ظرف را باز کردم و آن دوائی را که در میان آن ظرف بود با دست خود به هم زدم، دوائی که در آن ظرف بود یک چیز خوشبوئی بود و زیر ناخن‌های من از آن پر شد. پس از انجام این عمل بود که مأمون به من گفت: برخیز و با من بیا! ولی من نمی‌دانستم منظور او چیست. آنگاه مأمون از آن دری که بین خانه او و خانه امام رضا علیه‌السلام بود داخل شد، مأمون آن حضرت را در منزلی جای داده بود که دیوار به دیوار منزل او بود، حضرت رضا را تب گرفته بود، مأمون نزد آن بزرگوار نشست، حال او را پرسید، و به آن برگزیده‌ی [صفحه ۱۰۶]

خدا گفت: بهتر آن است که شما اناری را بمکی یا آب آن را بیاشامی؟

امام علیه‌السلام فرمود: من به انار احتیاجی ندارم. مأمون آن حضرت را قسم داد که باید این کار را انجام دهی؟! در میان باغچه‌ی آن خانه درخت اناری بود که انار داشت، مأمون غلام خود را دستور داد تا یک انار از آن درخت چید، آنگاه به من گفت: این انار را با انگشت خود پاره کن! من با خودم گفتم:

انا لله و انا الیه راجعون

این مصیبت بسیار بزرگی است! آنگاه من آن انار را با انگشت خود پاره کردم حبه‌های آن را در میان جام بلوری که مستخدم آورده بود ریختم، مأمون دستور داد تا قاشق آوردند آن ظالم به قدر سه قاشق از حبه‌های آن انار را به حضرت رضا علیه‌السلام داد، همین که خواست چهارمین قاشق را به آن امام مظلوم بدهد آن حضرت فرمود: بس است، زیرا تو به مراد و مقصود خود رسیدی، ما آن روز را به شب نرسانده بودیم که ناگاه شنیدیم صدای ضجه و گریه بر پا شد.

علامه‌ی مجلسی از ابوالصلت هروی روایت می‌کند که گفت: من یک روز در حضور حضرت رضا علیه‌السلام ایستاده بودم، آن بزرگوار به من فرمود: داخل قبه‌ی هارون الرشید می‌شوی و از هر طرفی از چهار جانب قبر او یک مشت خاک برای من می‌آوری. وقتی من از چهار جانب قبر هارون برای آن حضرت خاک آوردم آن بزرگوار آن خاکی را بوئید که از پشت قبر آورده بودم و به دور ریخت، آنگاه فرمود: مأمون در نظر دارد که

[صفحه ۱۰۷]

قبر پدر خود را در طرف قبله‌ی قبر من قرار دهد و مرا در این مکان به خاک بسپارد ولی سنگی ظاهر می‌شود که اگر جمیع کلنک داران خراسان جمع شوند که آن را حرکت دهند یا ذره‌ای از آن را جدا کنند نمی‌توانند، آنگاه آن حضرت خاک بالای سر و پائین

پای قبر را بوئید و همین سخن را فرمود.

همین که خاک طرف قبله‌ی قبر را استشمام کرد فرمود: زود باشد که قبر مطهر مرا در این موضع قرار دهند. تو به آنان دستور بده که زمین را به قدر هفت درجه گود کنند و لحد قبر را به قدر دو متر و یک چارک قرار دهند؛ خدای توانا قبر مرا به اندازه‌ای که بخواهد وسیع می‌کند و آن را باغی از باغهای بهشت قرار می‌دهد.

پس از این جریان است که رطوبتی از بالای سر قبر ظاهر خواهد شد، تو در این موقع آن دعائی را می‌خوانی که به تو تعلیم خواهم کرد وقتی آن دعا را بخوانی آن قبر به قدرت خدا پر از آب خواهد شد و ماهیان ریزه‌ای در میان آب ظاهر می‌شوند وقتی که آن ماهیان پدیدار شدند این نان را که به تو می‌سپارم در آن آب ریز ریز می‌کنی تا آن ماهیان بخورند، موقعی که این عمل را انجام دهی ماهی بزرگی پیدا می‌شود و همه‌ی آن ماهیان ریز را بر می‌چیند آنگاه دست به آن آب می‌گذاری و آن دعائی را که به تو تعلیم خواهم کرد می‌خوانی تا آن آب به زمین فرو رود و قبر خشک گردد، این اعمال را جز در حضور مأمون انجام مده!

حضرت رضا علیه‌السلام پس از این دستورات فرمود: من فردا نزد مأمون خواهم رفت، اگر سر برهنه از منزل وی خارج شدم با من سخن بگو ولی اگر چیزی به سر کشیده باشم

[صفحه ۱۰۸]

با من تکلم نمای!

ابوالصلت می‌گوید: وقتی روز دیگر شد حضرت رضا لباسهای خود را پوشید و در محراب عبادت در انتظار نشست تا از طرف مأمون به دنبال آن حضرت آمدند، آن بزرگوار کفش خود را پوشید، ردای خویش را به دوش افکند و متوجه مجلس مأمون گردید، من نیز در حضور آن حضرت بودم.

چون بر مأمون وارد شدیم دیدیم که انواع و اقسام میوه جات نزد او موجود است، خوشه‌ی انگوری که زهر را به وسیله‌ی سوزن و نخ در بعضی از دانه‌های آن کشیده بودند در دست داشت، بعضی از آن حبه‌هایی را که زهر آلوده نبودند به جهت دفع تهمت می‌خورد همین که نظر مأمون به حضرت رضا افتاد میان دو چشم آن بزرگوار را بوسید و لوازم تشریفاتی و احترامات را به جای آورد، آن حضرت را به جای خود جای داد، آن خوشه‌ی انگور را به حضرت رضا داد و گفت: یابن رسول الله! من از این انگور نیکوتر ندیده‌ام.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: انگور بهشت شاید از این انگور بهتر باشد؟

مأمون گفت: از این انگور تناول کن!

امام علیه‌السلام فرمود: مرا از خوردن این انگور معاف بدار!

مأمون گفت: حتما باید از این انگور میل فرمائی، چرا نسبت به من ظنین و بدبین هستی، در صورتی که این همه اخلاص از من مشاهده می‌کنی، چرا دربارهی من این گونه گمانها را می‌بری؟

[صفحه ۱۰۹]

مأمون پس از این گفتگوها چند حبه از آن انگور را به دست حضرت رضا داد و آن جناب را مجبور کرد تا از آن انگور خورد. وقتی حضرت رضا علیه‌السلام سه حبه از آن انگور مسموم را خورد حالش دیگرگون شد و خوشه‌ی انگور را افکند و از آن مجلس برخاست.

مأمون گفت: یابن عم! کجا می‌روی؟!

امام علیه‌السلام فرمود: همانجا که تو مرا فرستادی. آنگاه امام غریب سر مبارک خود را پوشید و از منزل مأمون خارج شد.

ابوالصلت می‌گوید: من طبق دستور آن حضرت با وی سخن نگفتم، امام علیه‌السلام وارد سرای خود شد و به من فرمود: در را ببند!

آنگاه با حالت رنجور و نالان بر تکیه گاه خود تکیه کرد.

همینکه آن امام مظلوم در بستر خود جای گزین شده من در سرا را بستم و در میان خانه همچنان محزون و غمگین ایستاده بودم که ناگاه جوان خوشبوی مشکین موی را در میان خانه دیدم، سیمای ولایت و امامت از جبین مبارکش پیدا بود، شبیه‌ترین مردم بود به حضرت امام رضا علیه‌السلام.

من به سوی وی شتافتم و گفتم: از کدام در داخل شدی در صورتی که من درها را بسته بودم؟! فرمود: آن قادری که مرا از مدینه به یک لحظه در طوس آورد از درهای بسته داخل نمود.

از آن بزرگوار پرسیدم: شما کیستی؟ فرمود: من حجت خدا هستم بر تو، من محمد بن علی هستم، آمده‌ام پدر معصوم

[صفحه ۱۱۰]

و مسموم خود را وداع نمایم. آن گاه آن حضرت در حجره‌ی حضرت رضا رفت، وقتی چشم حضرت رضا علیه‌السلام به فرزند خود افتاد از جای برخاست و او را در آغوش کشید، دست در گردن وی درآورد و او را به سینه‌ی مبارک خود چسبانید، میان چشمان او را بوسید وی را در میان بستر خویش جای داد، صورت مبارکش را می‌بوسید و با آن بزرگوار به نحوی مشغول راز شد که من نمی‌فهمیدم، ابواب علوم اولین و آخرین و امانت‌های حضرت ختم‌المرسلین را به وی تسلیم نمود و...

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نویسد: از عبدالرحمن روایت شده که گفت: من در موقع رحلت امام رضا علیه‌السلام در حضور آن حضرت بودم، آن برگزیده‌ی خدا توجهی به من کرد و فرمود: وقتی آخرین روز عمر من فرا رسید و صدای ضجه و گریه بلند شد فرزندانم محمد نزد تو می‌آید و تو را برای غسل دادن من دعوت می‌کند وقتی مرا غسل دادید و بر بدنم نماز خواندید این گمراه (یعنی مأمون) را آگاه کن (تا در مقابل عمل انجام شده قرار گیرد) و چیزی از غسل و کفن مرا ناقص ننماید و هرگز موفق نخواهد شد.

عبدالرحمان می‌گوید: من در حضور مولای خود ایستاده بودم و آن حضرت با من مشغول صحبت بود، همین که مغرب شد و من متوجه حضرت رضا شدم دیدم آن بزرگوار دنیا را وداع کرده، من از این مصیبت دچار غم و اندوه فراوان شدم. وقتی نزدیک جنازه‌ی آن حضرت رفتم ناگاه شنیدم گوینده‌ای از عقب سرم صدا می‌زند: عبدالرحمان صبر کن! چون متوجه عقب سر شدم دیدم دیوار شکافته شد و مولای من حضرت امام محمد تقی

[صفحه ۱۱۱]

علیه‌السلام در حالی که جامه‌ی پشمین پوشیده و عمامه‌ی مشکی بر سر نهاده بود ظاهر شد.

آن گاه به من فرمود: عبدالرحمان برخیز از برای غسل دادن مولای خود حضرت رضا علیه‌السلام و جنازه‌ی او را در مغسل (مکان غسل دادن) بگذار! آنگاه امام جواد او را نظیر پیغمبر خدا با لباس غسل داد! همین که آن حضرت از غسل دادن پدر بزرگوارش فراغت یافت بر جنازه‌ی آن حضرت نماز خواند من نیز با امام جواد نماز خواندم و...

جنازه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام همچنان در پیش چشم من بود تا سپیده‌ی صبح دمید، ناگاه دیدم مأمون با جمعیت زیادی آمد خوف و ترس وی مرا مانع شد که من با او سخن بگویم.

مأمون متوجه من شد و گفت: ای عبدالرحمان بن یحیی! چه باعث شده که شماها دروغ بگوئید، مگر گمان شما این نیست که هیچ امامی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه فرزند و جانشین او متصدی امر غسل و کفن وی خواهد شد؟! در صورتیکه این جنازه‌ی امام رضا است که در خراسان است و فرزندش محمد در مدینه است؟

عبدالرحمان می‌گوید: در جواب مأمون گفتم: یا امیرالمؤمنین! ابتداء به سخن کردی، اینک گوش کن تا تو را آگاه نمایم. مولای من حضرت امام رضا در روز گذشته جریان شهادت خود را برای من شرح داد، به خدا قسم هنوز وقت نماز مغرب نرسیده بود که

آن حضرت از این جهان درگذشت، وقتی من نزدیک جنازه‌ی آن بزرگوار رفتم ناگاه از عقب سر خود صدائی شنیدم که به من فرمود: صبر کن! آنگاه مابقی جریان را برای [صفحه ۱۱۲]

مأمون شرح دادم.

مأمون گفت: نشانی امام جواد را برای من شرح بده! من نشانی لباسهای آن حضرت را با آن دیواری که از آن خارج شده بود برای وی شرح دادم. مأمون خود را روی زمین افکند، نظیر گاو صدا می‌کرد و با خود می‌گفت: وای بر تو! ای مأمون! چه حالی داری! این چه اقدامی بود که کردی؟ خدا فلان و فلان را لعنت کند که تو را به این کار وادار نمودند.

علامه‌ی مجلسی از ابوالصلت روایت می‌کند که گفت: امام جواد علیه‌السلام پس از اینکه از غسل و کفن پدر بزرگوار خود فراغت یافت به من فرمود: برو در خانه را بگشای تا مأمون وارد شود، وقتی در را باز کردم دیدم مأمون با غلامان خود بر در خانه ایستاده‌اند همین که من در را باز کردم وی داخل خانه گردید آغاز گریه و زاری نهاد، گریبان خود را چاک نمود دست بر سر زد و فریاد برآورده گفت: ای سید و سرور من! تو از این مصیبت خود دل مرا به درد آوردی! آن‌گاه داخل حجره شد و نزدیک سر مبارک حضرت رضا نشسته گفت: مقدمات دفن این بزرگوار را فراهم نمائید؟

پس از این دستور گفت: قبر آن امام مظلوم را حفر نمایند، وقتی مشغول کنندن قبر شدند همان طور شد که امام خبر داده بود، آنان در نظر گرفتند که قبر حضرت را پشت سر هارون الرشید حفر کنند ولی زمین کنده نشد و انقیاد ننمود! یکی از اهل مجلس به مأمون گفت: آیا تو به امامت حضرت رضا اقرار داری؟ گفت: آری، گفت: امام خواه مرده و خواه زنده باید بر همه کس مقدم باشد. لذا مأمون دستور داد تا قبر

[صفحه ۱۱۳]

آن حضرت را در طرف قبله‌ی قبر هارون کنند.

موقعی که آب و ماهیان پیدا شدند مأمون گفت: حضرت رضا همیشه در حال حیات غرائب و معجزاتی به ما نشان می‌داد و بعد از ممات هم معجزات خود را به ما ظاهر می‌نماید!!

وقتی آن ماهی بزرگ ماهیان ریز را خورد یکی از وزیران مأمون به وی گفت: آیا می‌دانی که حضرت رضا علیه‌السلام در ضمن این کرامات چه موضوعی را به تو فهمانده؟ مأمون گفت: نه.

گفت: منظور حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام این بوده که سلطنت و پادشاهی بنی‌عباس نظیر این ماهیان ریز است، با این کثرت و دولتی که شما دارید عنقریب دولت شما منقضی می‌گردد و سلطنت شما به پایان می‌رسد و خدای توانا شخصی را بر شما مسلط می‌کند تا همان طور که این ماهی بزرگ ماهیان کوچک را برچید او نیز شما خانواده را از روی زمین براندازد و انتقام اهل بیت رسالت علیهم‌السلام را از شما بکشد [۱۴] مأمون گفت: راست می‌گوئی، آنگاه بدن مقدس حضرت را دفن کرد و برگشت.

[صفحه ۱۱۴]

ابوالصلت می‌گوید: مأمون پس از دفن امام رضا علیه‌السلام مرا خواست و گفت: آن دعائی که خواندی و آب قبر فرو رفت به من یاد بده! من گفتم: به خدا قسم که آن را فراموش کرده‌ام، ولی او با اینکه من راست می‌گفتم سخن مرا باور نکرد و دستور داد تا مرا زندانی کردند. همین که مدت یک سال از زندانی بودن من گذشت خیلی متأثر و نگران گردیدم، لذا یک شب بیدار ماندم و مشغول دعا و عبادت شدم و انوار مقدسه محمد و آل او را برای خود شفیع نمودم و خدا را به حق ایشان قسم دادم که مرا نجات دهد!

[صفحه ۱۱۵]

هنوز دعای من تمام نشده بود که دیدم حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام در زندان نزد من حاضر شد و به من فرمود: ای ابوالصلت! سینه‌ات تنگ شده؟ گفتم: آری به خدا قسم! آنگاه به من فرمود: برخیز! ناگاه دیدم که زنجیر از پایم باز شد آن بزرگوار دست مرا گرفت و در حالی از زندان خارج کرد که نگهبانان مرا می‌دیدند ولی به اعجاز آن حضرت قدرت سخن

[صفحه ۱۱۶]

گفتن نداشتند.

وقتی امام جواد مرا از زندان نجات داد به من فرمود: تو در امان خدائی، از این به بعد مأمون هرگز تو را نمی‌بیند و تو نیز او را هرگز نخواهی دید، و همچنان شد که آن حضرت فرموده بود.

[صفحه ۱۱۷]

زنان و اولاد و اصحاب

زنان حضرت رضا علیه‌السلام

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به حسب ظاهر فقط یک زن عقدی و حره داشته، آن زن: ام‌حبیب دختر مأمون بود، سیاست مأمون - پس از آنکه ولایت عهد را به حضرت علی ابن موسی الرضا علیه‌السلام تفویض نمود - این طور اقتضا کرد که یکی از دختران خود که او را ام‌حبیب می‌گفتند به حضرت رضا تزویج نماید.

و دختر دیگر خود که او را ام‌الفضل می‌گفتند برای حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام نامزد کند. ما با خواست خدا شرح حال حضرت جواد الائمه علیه‌السلام را در جلد یازدهم ستارگان درخشان خواهیم نگاشت.

حضرت رضا علیه‌السلام زن دیگری داشت که ام ولد بوده یعنی آن حضرت او را خریده بود و به وسیله‌ی ملک و یمین بر آن بزرگوار حلال بود، این بانوی با عظمت مادر حضرت امام محمد

[صفحه ۱۱۸]

تقی علیه‌السلام بود. این مخدره چنانکه در اصول کافی می‌نگارد: سبیکه‌ی نوییه یا خیزران بوده. روایت شده که این مخدره از اهل بیت ماریه مادر حضرت ابراهیم فرزند دلبد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نویسد: سبیکه یا خیزران افضل زنان زمان خود به شمار می‌رفته.

از روایتی که بعد از این در شرح حال فرزندان حضرت رضا خواهیم خواند معلوم می‌شود که آن حضرت ام ولد دیگری نیز داشته ولی نویسندگان شرح حال او را ننوشته‌اند، فاطمه بنت علی بن موسی الرضا که بعد از نظر ما خواهد گذشت از همین ام ولد بوده.

فرزندان حضرت رضا علیه‌السلام

شیخ مفید در کتاب ارشاد می‌نویسد: موقعی که حضرت رضا علیه‌السلام از دنیا رفت فرزندی غیر از حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام به جای نهاد در موقع وفات امام رضا علیه‌السلام از عمر حضرت جواد الائمه هفت سال و چند ماه گذشته بود.

در کتاب منتخب التواریخ می‌نگارد: در دلائل حمیری (به کسر حاء و سکون میم و فتح یاء) از حنان بن سدید روایت می‌کند که گفت: به حضرت امام رضا علیه‌السلام گفتم: آیا می‌شود امام فرزندی به جای نگذارد؟ امام علیه‌السلام در جوابم فرمود: آیا نه چنین

است که بیشتر از یک فرزند از برای من به وجود نخواهد آمد ولی خدای توانا ذریه‌ی او را زیاد

[صفحه ۱۱۹]

خواهد کرد؟

نگارنده گوید: از این دو روایت و امثال ذلک استفاده می‌شود که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بیشتر از یک پسر که حضرت جواد الائمه علیه‌السلام باشد به جای ننهاد، ولی از دو روایتی که بعد از این خواهیم خواند این طور به دست می‌آید که حضرت امام رضا یک پسر و یک دختر دیگری نیز داشته است طریقه‌ی جمع بین این دو موضوع آن است که گفته شود: فرزندان حضرت رضا قبل از شهادت خود آن بزرگوار از دنیا رفته باشند فقط حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام برای اینکه نسل امامت قطع نشود بعد از پدر معظم خود به جای مانده باشد؟

در کتاب منتخب التواریخ می‌نگارد: از تاریخ گزیده که نویسنده‌ی آن: حمدالله مستوفی است نقل شده: این شاهزاده حسینی که در قزوین دفن شده از فرزندان حضرت علی بن موسی الرضا به شمار می‌رود.

محدث قمی در کتاب فوائد الرضویه روایتی درباره‌ی فضائل شیعیان از فاطمه دختر حضرت امام رضا نقل می‌کند که ما اکنون ترجمه آن را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

بکر بن احنف می‌گوید: فاطمه دختر حضرت رضا از قول فاطمه و زینب و ام‌کلثوم دختران حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از قول فاطمه دختر امام جعفر صادق علیه‌السلام از قول فاطمه دختر محمد بن علی (یعنی امام باقر) از قول فاطمه دختر امام زین‌العابدین علیه‌السلام از قول فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه‌السلام از ام‌کلثوم دختر حضرت علی بن ابی‌طالب

[صفحه ۱۲۰]

علیه‌السلام از حضرت فاطمه دختر رسول عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله برای من روایت کرد که فرمود: از پدر بزرگوارم شنیدم می‌فرمود:

در آن شبی که مرا به معراج بردند و داخل بهشت شدم چشمم به قصری افتاد که از در سفید بود، آن قصر دری داشت که به در و یاقوت مکمل و دارای پرده‌ای بود. همین که من سر خود را بلند کردم دیدم بر آن در نوشته شده:

لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی القوم.

و دیدم که بر آن پرده نوشته شده: به به از شیعیان علی علیه‌السلام وقتی من داخل آن قصر شدم قصر دیگری را دیدم که از عقیق سرخ بود، آن قصر دری داشت که از نقره و به وسیله‌ی زبرجد سبز مکمل و دارای پرده‌ای بود، وقتی من سر خود را برداشتم دیدم بر آن در نوشته شده:

محمد رسول الله، علی وصی المصطفی.

و دیدم بر آن پرده نوشته شده بود: شیعه‌ی علی علیه‌السلام به جهت حلال زاده بودن مسرور و خوشحال خواهد شد. وقتی که داخل آن قصر شدم قصر دیگری را دیدم که از زمرد سبز بود من قصری بهتر از آن ندیده بودم، آن قصر دری داشت از یاقوت قرمز که به وسیله‌ی لؤلؤ مکمل و دارای پرده‌ای بود. همین که سر خود را بلند کردم دیدم بر آن پرده نوشته شده: شیعه‌ی علی هستند که رستگارانند.

به جبرئیل گفتم: ای حبیب من این قصر از کیست؟!

گفت: یا محمد! این قصر از پسر عمو و وصی تو علی

[صفحه ۱۲۱]

ابن ابی‌طالب است. مردم همه در روز قیامت برهنه محشور خواهند شد مگر شیعیان علی. فردای قیامت همه‌ی مردم به نام مادرانشان خوانده می‌شوند مگر شیعیان علی بن ابی‌طالب، زیرا که آنان به نام پدرانشان خوانده خواهند شد.

گفتم: ای حبیب من جبرئیل! برای چه آنان به نام مادران و ایشان به نام پدرانشان خوانده خواهند شد؟ گفت: به جهت اینکه شیعیان علی آن بزرگوار را دوست دارند و انی موضوع دلیل بر حلال زادگی ایشان است.

خواهران و برادران حضرت رضا علیه السلام

درباره‌ی تعداد برادران و خواهران حضرت رضا علیه‌السلام بین مورخین اختلاف است. ما تعداد ایشان را از ارشاد مفید نقل می‌کنیم:

تعداد برادران و خواهران حضرت رضا علیه‌السلام سی و شش (۳۶) نفر بودند که هفده نفر از آنان پسر و نوزده نفرشان دختر بودند. اما برادران آن حضرت:

۱- ابراهیم ۲- عباس ۳- قاسم. این سه نفر برادران ابوینی آن حضرت به شمار می‌رفتند - یعنی از یک پدر و مادر بودند ۴- اسماعیل ۵- جعفر ۶- هارون ۷- حسن ۸- احمد ۹- محمد ۱۰- حمزه ۱۱- عبدالله ۱۲- اسحاق ۱۳- عییدالله ۱۴- زید ۱۵- حسین ۱۶- فضل ۱۷- سلیمان.

اما خواهران آن بزرگوار:

۱- فاطمه‌ی کبرا ۲- فاطمه‌ی صغرا ۳- رقیه ۴- حکیمه

[صفحه ۱۲۲]

۵- ام ابیها ۶- رقیه‌ی صغرا ۷- کلثوم، یا کلثم ۸- ام جعفر ۹- لبانه ۱۰- زینب [۱۵] ۱۱- خدیجه ۱۲- علیه ۱۳- آمنه ۱۴- حسنه ۱۵- بریهه (بضم باء و فتح راء) ۱۶- عایشه ۱۷- ام سلمه ۱۸- میمونه ۱۹- ام کلثوم.

۱- ابراهیم

لقب این ابراهیم را مرتضی نوشته‌اند. این ابراهیم غیر از آن ابراهیم مجاب است که در شمال غربی حرم امام حسین علیه‌السلام دفن شده. زیرا ابراهیم مجاب پسر محمد بن موسی ابن جعفر علیه‌السلام است.

محدث قمی از کتاب غایه‌الاختصار تاج‌الدین حسینی نقل می‌کند: ابراهیم در بغداد وفات کرد. قبر او در قبرستان قریش نزد پدر بزرگوارش در تربت علیحده‌ای که معروف است قرار دارد.

۲- قاسم

در کتاب سرگذشت حضرت موسی بن جعفر نوشته ایم:

قبر قاسم بن موسی بن جعفر در هشت فرسخی حله قرار دارد قبر شریف وی زیارتگاه عموم مردم می‌باشد، مخصوصا علماء و مردمان نیکوکار که به زیارت آن بزرگوار توجه مخصوصی دارند.

[صفحه ۱۲۳]

۳- اسماعیل

در کتاب منهج المقال می‌نگارد: این بزرگوار ساکن مصر و تولد او نیز در مصر بوده.

از علامه و استاد اکبر، آقا باقر بهبهانی نقل شده: کتاب جعفریات که مشهور است تألیف همین بزرگوار است، این اسماعیل فرزندی داشته که بعضی در شام و بعضی در مصر و بعضی در آذربایجان و بعضی در طبرستان ساکن بودند.

۴- شاه چراغ

صاحب کتاب بدایع الانوار می‌نویسد: حق این است که شاه چراغ از خراسان مراجعت کرد و در شیراز از دنیا رفت

صاحب مجدی می‌گوید: قبر احمد بن موسی بن جعفر علیه‌السلام معروف به: شاه چراغ دارای بقعه، گنبد طلا، صحن و خدمه‌ی

بسیاری است، قبر شریفش زیارتگاه عموم مسلمین می‌باشد ایشان از آن امام زادگانی هستند که هم جلالت قدر شان و هم موضع قبرشان معلوم است.

۵- محمد

صاحب روضات الجنات در باب احمد بن موسی از انوار سید جزائری نقل می‌کند: محمد بن موسی مرد صالح و باورعی بود. قبر محمد بن موسی در شیراز است. شیعیان به قبر ایشان تبرک می‌جویند.

محمد بن موسی بن جعفر دارای پسری بود که او را ابراهیم مجاب می‌گفتند. علت این که او را ابراهیم مجاب می‌گفتند (یعنی جواب داده شده) این بود که داخل حرم امام حسین شد و گفت:

[صفحه ۱۲۴]

السلام علیک یا ابا!

صدائی در جواب او شنیده شده که گفت:

و علیک السلام یا ولدی:

۶- حمزه

علامه‌ی مجلسی در کتاب تحفه الزائر می‌نویسد: قبر شریف امام زاده حمزه که فرزند موسی بن جعفر باشد نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و ظاهراً همان امام زاده‌ای باشد که حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام قبر او را زیارت می‌کرده.

۷- زید

ای زید را زید النار می‌گفتند، علت اینکه او را زید النار گفتند این بود: در ایام ابو السرایا که طالبین خروج کردند زید به بصره رفت و خانه‌های بنی عباس را در بصره سوزانید. موقعی که ابو السرایا کشته شد و ارکان طالبین متزلزل شدند زید را گرفتند و نزد مأمون که در مرو بود فرستادند. مأمون زید را به امام رضا علیه‌السلام بخشید. زید تا زمان متوکل زنده بود، بلکه زمان منتصر را هم درک کرد.

در کتاب عمده الطالب می‌نگارد: در آن موقعی که زید النار خانه‌های اهل بصره و نخلستانها شان را آتش زد حسن بن سهل با زید جنگ کرد و او را مغلوب نمود، آنگاه زید را دست بسته نزد مأمون که در مرو بود روانه کرد، مأمون هم از جرائم زید صرف نظر کرد و او را به حضور امام رضا فرستاد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام قسم خورد که ابد با زید تکلم نکند.

ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار از قول حسن بن موسی

[صفحه ۱۲۵]

می‌نویسد: که گفت: من در خراسان در مجلس حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم و زید بن موسی (که برادر امام رضا باشد) نیز در آن مجلس حضور داشت.

زید متوجه اهل مجلس شد و بنا کرد به فخریه کردن که ما چنین و چنانیم

حضرت امام رضا در آن مجلس با عده‌ی دیگری گفتگو می‌کرد. همین که امام رضا مقاله‌ی زید را شنید متوجه وی شد و به او فرمود:

اگر ک قول بقالی الکوفه ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار!

یعنی تو به قول بقال‌های کوفه مغرور شده‌ای که فاطمه علیها‌السلام ... و خدا آتش جهنم را بر فرزندان او حرام کرده؟! به خدا قسم که این موضوع به خصوص حسن و حسین علیهما‌السلام و فرزندانی که از بطن فاطمه باشند گفته شده.

موسی بن جعفر علیه‌السلام خدا را اطاعت کند، صائم النهار و قائم الليل باشد، تو خدا را معصیت کنی و فردای قیامت با یکدیگر مساوی باشید؟! یا اینکه تو پیش خدا از آن حضرت عزیزتر باشی؟! در صورتی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام می‌فرماید: لمحسنا کفلا من الاجر و لمسینا ضعفان من العذاب.

یعنی برای (یک عمل خیر) و نیکوی ما خانواده دو اجر و برای (یک کار گناه) ما خانواده دو عذاب خواهد بود.

[صفحه ۱۲۶]

حسن بن موسی می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام متوجه من شد و فرمود: شما این آیه را چگونه قرائت می‌کنید:

قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح [۱۶].

گفتم: بعضی از مردم می‌خوانند:

انه عمل غیر صالح.

بعضی هم می‌خوانند:

انه عمل غیر صالح.

(بنا بر قرائت اول، معنی آیه این می‌شود که پسر حضرت نوح فرزند آن حضرت بوده ولی معصیت کار بوده و بنابر قرائت دوم،

معنی آیه این می‌شود که پسر حضرت نوح فرزند آن حضرت نبوده)

امام رضا علیه‌السلام فرمود: ابدا این طور نیست که (مردم می‌گویند) بلکه آن پسر، پسر نوح بوده، ولی چون خدا را معصیت کرد خدای قهار هم او را از پدرش ندانست.

همین طور هم کسی که از ما خانواده خدا را اطاعت نکند از ما نخواهد بود و تو (ای زید!) وقتی که خدا را اطاعت کنی از ما خواهی بود. در روایت دیگر است که زید گفت:

انا اخوک و ابن ابيک.

یعنی من هم برادر و پسر پدر تو هستم.

امام رضا در جوابش فرمود: تو موقعی برادر من هستی که خدا را اطاعت کنی.

[صفحه ۱۲۷]

علامه‌ی مجلسی در بحار می‌نویسد: زید بن موسی بن جعفر علیه‌السلام در سامراء از دنیا رفت. در کتاب عمدة الطالب می‌نویسد:

مأمون زید را مسموم کرد. قبر زید بن موسی علیه‌السلام در مرو است.

نگارنده گوید: ما شرح حال عده‌ای از برادران حضرت رضا علیه‌السلام را به جهت اختصار نوشتیم. مورخین هم شرح حال عده‌ای از برادران و خواهران حضرت امام رضا علیه‌السلام را نوشته‌اند.

آری، محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی از یونس ابن یعقوب روایت می‌کند که گفت: وقتی حضرت موسی بن جعفر از بغداد به جانب مدینه مراجعت کرد دختری از آن حضرت در فید که نام منزلی است وفات یافت، او را در همان مکان دفن نمودند، حضرت موسی بن جعفر به بعضی از غلامان یا دوستان خود فرمود: قبر آن دختر را گنجکاری کند، نام آن دختر را در لوحی بنویسد و آن لوح را در میان قبرش بگذارد.

در کتاب عمدة الطالب می‌نویسد: قبر آمنه دختر حضرت موسی بن جعفر در مصر است

حضرت فاطمه‌ی معصومه

نگارنده گوید: افضل خواهران حضرت امام رضا علیه‌السلام سیده‌ی جلیله فاطمه‌ی معصومه علیها‌السلام است که قبر شریفش در شهر قم می‌باشد. قبر آن بانوی بزرگوار دارای ضریح، قبه‌ی رفیع، صحنهای متعدد، خدمتگذاران بسیار و موقوفات است. قبر این

بانوی مکرمه باعث روشنی چشم اهل قم و پناهگاه عموم مردم می‌باشد.

[صفحه ۱۲۸]

در هر سالی جمعیت‌های زیادی از شهرهای دور به عزم زیارت قبر این مخدیره حرکت می‌کنند تا بعد از تحمل مشقت‌های مسافرت از زیارت قبر حضرت معصومه علیها السلام برخوردار شوند.

فقیر چند مرتبه برای روا شدن حاجت خود از تهران برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم مشرف شدم و از پیشگاه با عظمت حضرت معصومه تقاضا کردم که قضاء حوائج مرا از خدای توانا بخواهد و لله الحمد که خدای رؤوف به وسیله‌ی این بانوی جلیله همه‌ی حوائج را روا کرد.

ما شرح حال این بانوی با عظمت را مفصلاً در کتاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نگاشته‌ایم. در اینجا فقط اکتفاء می‌کنیم به ذکر ثواب زیارت آن حضرت.

زیارت حضرت معصومه

راجع به فضیلت زیارت فاطمه‌ی معصومه خواهر حضرت امام رضا علیهما السلام روایات بسیاری وارد شده. از جمله در تاریخ قم روایت می‌کند: عده‌ای از مردم ری به حضور صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مشرف شدند و گفتند: ما از مردم شهر ری هستیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: مرحبا به برادران ما که از اهل قم هستند. آنان گفتند: ما از مردم ری هستیم. امام صادق همان جواب را فرمود. ایشان چند مرتبه سخن خود را اعاده کردند و امام علیه السلام همان جواب را فرمود.

امام صادق فرمود: خدا حرمی دارد که مکه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم حرمی دارد که مدینه است. حضرت علی بن ابی طالب نیز حرمی دارد که کوفه است. ما اهل بیت هم حرمی داریم که شهر قم است.

[صفحه ۱۲۹]

آنگاه فرمود: بعد از این در شهر قم زنی از فرزندان من دفن می‌شود که نام او فاطمه خواهد بود، کسی که او را زیارت کند بهشت بر او واجب می‌گردد. راوی می‌گوید: این موضوع را امام صادق آن موقعی فرمود که حضرت معصومه متولد نشده بود.

اصحاب و مداحین حضرت رضا علیه السلام

۱- دعبل خزاعی

دعبل (به کسر دال و سکون عین و کسر باء) در آن سالی که حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد ولادت یافت و سال وفات آن حضرت سنه‌ی (۱۴۸) هجری بوده و در سنه‌ی (۲۴۶) هجری در شوش وفات یافت و بنابراین دعبل مدت (۹۸) سال عمر کرده. گرچه قبل از این موضوعاتی را در ضمن بخشش‌های حضرت رضا علیه السلام راجع به قصیده‌ی مدارس آیات دعبل از نظر خوانندگان گذرانیدیم ولی در عین حال در اینجا هم قسمتی از موضوعات مربوطه را می‌نگاریم:

ابوالفرج دراغانی می‌نویسد: دعبل بن علی از آن شیعیانی است که در تمایل بعلی بن ابی طالب علیه السلام مشهور است. قصیده‌ی مدارس آیات او از بهترین شعرها به شمار می‌رود، این قصیده با تمام مدح‌هایی که درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام گفته شده برابری می‌کند.

از دعبل حکایت شده که گفت: در آن موقعی که از خلیفه فرار کرده بودم یک شب در نیشابور به تنهائی بیتوته نمودم و در نظر

[صفحه ۱۳۰]

داشتم قصیده‌ای برای عبدالله بن طاهر بگویم، در را بسته و در فکر انشاء قصیده بودم که ناگاه شنیدم صدائی بلند شد و گفت:

السلام علیکم الج یرحمک الله

بدن من از شنیدن این صدا دچار لرزه و حالم دگرگون شد!! صاحب آن صدا به من گفت: خدا تو را عافیت دهد، خائف مباش! من مردی از اجنه هستم که در یمن ساکنم و از برادران تو (یعنی برادران ایمانی تو) به شمار می‌روم. شخصی از عراق نزد ما آمد و قصیده‌ی مدارس آیات تو را برای ما تلاوت نمود، من دوست دارم که آن قصیده را از زبان خودت بشنوم؟!
دعبل می‌گوید: من قصیده‌ی خود را برای وی خواندم و او آن قدر گریست که بر زمین افتاد، آنگاه به من گفت: خدا تو را رحمت کند! آیا یک حدیثی را که نیت و تمسک تو را به این مذهب (مقدس شیعه) ثابت و زیاد کند برای تو نقل نکنم؟
گفتم: چرا.

گفت: مدتی بود که من نام حضرت صادق علیه‌السلام را می‌شنیدم، لذا در مدینه به حضور آن حضرت مشرف شدم، آن بزرگوار این حدیث را برای من نقل کرد و فرمود: پدرم از پدر بزرگوارش از جد امجدش از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:
علی و شیعه هم الفائزون.

یعنی علی و شیعه‌ی او رستگارند. همین که وی با من وداع کرد و خواست برود من به او گفتم: خدا تو را رحمت کند! نام خود را به من بگو؟ گفت: نامم ظبیان بن عامر است.
[صفحه ۱۳۱]

۲- حسن بن علی بجلی

این حسن بن علی پسر دختر الیاس صیرفی است که از شیوخ اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام به شمار می‌رفته. وی از جد خود الیاس روایت می‌کند که در وقت احتضار می‌گفت: شاهد باشید - این ساعت ساعت دروغ گفتن نیست - که من از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

به خدا قسم کسی که خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام را دوست داشته باشد آتش به بدن او نخواهد رسید.
بدون اینکه کسی این موضوع را از او سؤال کند سه مرتبه این سخن را اعاده نمود.

۳- حسن بن علی بن فضال

نجاشی در کتاب خود از فضل بن شاذان نقل می‌کند که گفت: در یکی از مساجد نزد بعضی از قراء درس می‌خواندم در آن مسجد گروهی را دیدم که با یکدیگر سخن می‌گفتند. یکی از آنان می‌گفت: در کوه مردی است که او را ابن فضال می‌گویند وی عابدترین آن افرادی است که ما دیده‌ایم، او وارد صحرا می‌شود و به سجده می‌رود، مرغان صحرا در اطرافش جمع می‌شوند و او به نحوی از خود بی‌خود می‌شود که از دور گمان می‌رود جامه یا خرقة‌ای است بر روی زمین افتاده. وحشیان صحرا در نزدیک او می‌چرند و از کثرت انسی که به وی پیدا کرده‌اند از او رمیده نمی‌شوند! و...

۴- زکریا بن آدم

شیخ کشی از زکریا بن آدم روایت می‌کند که گفت:

[صفحه ۱۳۲]

به حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام عرض کردم: من در نظر دارم که از میان اهل بیت خود خارج شوم. زیرا افراد سفیه در میان ایشان زیاد شده.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این کار را انجام مده! برای اینکه همان طور که خدا بلا را به وسیله‌ی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از اهل بغداد دفع می‌کرد همان طور هم به واسطه‌ی تو بلا از ایشان برطرف می‌گردد.

۵- صفوان بن یحیی

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می‌نگارد: این صفوان با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان که از مؤمنین به شمار می‌رفتند در مال التجاره شریک بود. هر یک از این سه نفر در هر روزی پنجاه و یک رکعت (۵۱) نماز به جای می‌آوردند [۱۷].

یک وقت در مسجد الحرام با یکدیگر عهد کردند که هر یک از ایشان بعد از دیگری در دنیا بماند نمازهای دیگری را بخواند و روزه‌ی او را بگیرد. چون صفوان بعد از آن دو نفر در دنیا باقی ماند به موجب عهد و پیمانی که بسته بودند در هر روزی یک صد و پنجاه (۱۵۰) رکعت نماز به جای می‌آورد و در هر سالی سه ماه روزه می‌گرفت و هر سالی سه مرتبه زکات مال خود را می‌پرداخت هر خیر و خیراتی که برای خود می‌کرد برای آن دو نفر هم می‌کرد و ثواب آن را به روح ایشان نثار می‌نمود.

[صفحه ۱۳۳]

زهد و تقوای صفوان به اندازه‌ای رسیده بود که در یکی از مسافرتها شتری را از شخصی کرایه کرده بود و یکی از دوستانش دو دینار به عنوان امانت به او داد که به اهل کوفه دهد، صفوان قبل از اینکه از آن شخص مکاری یعنی صاحب شتر اجازه نگرفت آن دینارها را در میان بار نهاد.

زهد و تقوای مرحوم مقدس اردبیلی رحمت الله علیه هم کمتر از تقوای صفوان نبوده. چنانکه روایت شده: وی در یکی از مسافرتها‌ی که از کاظمین به نجف اشرف کرد مال سواری کرایه نمود که صاحبش همراه نبود، موقعی که خواست حرکت نماید یکی از اهل بغداد نامه‌ای به او داد که به نجف اشرف برساند آن بزرگوار پیاده به نجف اشرف رفت و آن حیوان را سوار نشد و گفت: من از مکاری اجازه نداشتم که با این نامه بر مال او سوار شوم!!

مرحوم میرزا محمد تنکابنی در کتاب قصص العلماء می‌نگارد: شاه عباس در زمان خود تصمیم گرفت که مقدس اردبیلی را از نجف اشرف به اصفهان دعوت کند تا وی پیش نماز مسجد شاه اصفهان شود، لذا شیخ بهائی را با عده‌ای بدین منظور به سوی نجف اشرف اعزام نمود. شیخ بهائی با همراهانش به جانب نجف حرکت کردند و پس از اینکه عتبات عالیات را زیارت نمودند وارد نجف شدند و از مقدس اردبیلی دیدن کردند و او را برای آمدن به اصفهان به هر نحوی که بود راضی نمودند و برای او تهیه‌ی سفر دیدند.

از مقدس اردبیلی تقاضا کردند که سوار بر اسب شود ولی او نپذیرفت، گفت: من حماری دارم، باید بر آن سوار شوم

[صفحه ۱۳۴]

وی بر حمار خود سوار شد و آن عده‌ای که از اصفهان به دنبال او رفته بودند بر مرکبهای خود سوار شدند. همین که مقداری راه رفتند شیخ بهائی دید حمار مقدس اردبیلی آهسته راه می‌رود لذا گفت: این حیوان را تندتر برانند! مقدس اجازه نداد، فرمود: این حیوان باید به اختیار خود راه رود.

وقتی مقدار دیگری راه رفتند مقدس اردبیلی پیاده شد و فرمود: باید این حیوان را مراعات کرد، باید مقداری از راه را پیاده و قسمتی از آن را سواره رفت تا با این مرکب به عدالت رفتار شود.

شیخ بهائی: پس بر مرکب دیگری سوار شوید!

مقدس: لزومی ندارد!

شیخ بهائی: با این وضع که راه طی نمی‌شود!

مقدس: جز این چاره‌ای نداریم!

در بین راه حمار مقدس اردبیلی بنا کرد به چریدن. شیخ بهائی تازیانه‌ای بر آن حیوان زد که تندتر راه رود.

همینکه مقدس با این منظره مواجه شد نگران گردید و به شیخ بهائی اعتراض کرد که چرا این حیوان را اذیت می‌کنی! تو که از

علمای اصفهان به شمار می‌روی حیوان مرا در حضور خودم این گونه اذیت و معصیت می‌کنی پس اعیان و اشراف و عوام اصفهان چه خواهند کرد؟! من هرگز به چنین ولایتی نخواهم آمد. هر چه شیخ بهائی و همراهانش اصرار کردند مقدس نپذیرفت و از همان منزل اول به جانب نجف اشرف برگشت!!

نگارنده گوید: چون ما نظر اختصار و تلخیص داریم

[صفحه ۱۳۵]

لذا خوانندگان محترم را برای خواندن شرح حال مابقی اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام به کتابهائی که مفصل تر در این باره گفتگو می‌کنند راهنمایی می‌کنیم و در این جا به طور اختصار قسمتی از شرح حال دو نفر را که قبرشان در جوار قبر حضرت رضا علیه‌السلام مفتخر است می‌نگاریم، آن دو نفر عبارتند از خواجه ربیع و خواجه ابوالصلت.

اما خواجه ربیع:

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام درباره‌ی خواجه ربیع فرموده: ما از آمدن به خراسان غیر از زیارت خواجه ربیع فائده‌ای ندیدیم.

شیخ بهائی در جواب پرسش شاه عباس می‌نویسد: به عرض می‌رساند که خواجه ربیع علیه‌الرحمه از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده، خواجه ربیع نزد علی علیه‌السلام بسیار مقرب بوده و در کشتن عثمان هم دخلی داشته. در آن موقعی که لشکر اسلام برای جهاد با کفار به جانب خراسان می‌رفتند خواجه ربیع هم با آنان همراه بود و در خراسان از دنیا رفت.

مورخین درباره‌ی خواجه ربیع می‌نگارند: وی مدت (۲۰) سال درباره‌ی امور دنیوی صحبتی نکرد مگر در دو موقع:

اول: به یکی از شاگردان خود گفت: در قریه‌ی شما مسجدی هست؟ گفت: آری. گفت: پدرت زنده است؟ گفت: نه.

خواجه ربیع فوراً از این سؤال پشیمان شد و با خود گفت: ای ربیع! نامه‌ی عمل خود را سیاه کردی؟ بعد از آن تکلمی راجع به امور دنیوی نکرد.

دوم: آن موقعی که شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام را

[صفحه ۱۳۶]

شنید به یکی از لشکریانی که در وقعه‌ی کربلا حاضر بود گفت: شما این سرها را بالای نیزه زدید؟! به خدا قسم شما مردان برگزیده‌ای را شهید گردید که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را می‌یافت دهانشان را می‌بوسید و ایشان را در کنار خود جای می‌داد! و ... بعد از این سخنان درباره‌ی دنیا حرفی نزد تا از این جهان رخت بر بست!!

قشیری (به ضم قاف و فتح شین) که از گروه صوفیه و اهل تسنن به شمار می‌رود می‌نگارد: موقعی که خواجه ربیع از دنیا رفت دخترکی که در همسایگی او بود به پدر خود گفت: این ستونی که در میان خانه‌ی همسایه بود چه شد؟

پدر در جواب آن دختر گفت: آن ستون یک مرد صالح و نیکوکار بود که از اول شب تا به صبح برای عبادت می‌ایستاد و چون تو در شبهای تاریک بالای بام می‌آمدی و او را در حال قیام می‌دیدی گمان می‌کنی که او ستون بود.

گفته شده: یک وقتی خواجه ربیع درب خانه‌ی خود نشسته بود، ناگاه سنگی به پیشانی او خورد و خون جاری شد، خون‌ها را از پیشانی خود پاک کرد و با خود گفت: ای ربیع! (از این سنگ) پند بگیر!! این بگفت و داخل خانه‌ی خود شد و از خانه خارج نشد تا آن موقعی که جنازه‌ی او را خارج کردند.

و در کشکول شیخ بهائی می‌نویسد: به خواجه ربیع گفتند: چرا تو از کسی غیبت نمی‌کنی؟ گفت: من از نفس خودم رضایت ندارم تا مجالی برای غیبت مردم داشته باشم!

خواجه ربیع کاغذی را در مقابل خود می‌گذاشت و آنچه تکلم می‌کرد می‌نوشت، همین که شب می‌شد نفس خود را نسبت به

[صفحه ۱۳۷]

آنچه که بر له و بر علیه او بود محاسبه می کرد و می گفت: آه! آن افرادی که سکوت اختیار کردند نجات یافتند ولی ما هنوز باقی هستیم؟!

غزالی که از نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود در کتاب احیاء العلوم، در باب توکل می نگارد: یک وقتی خواجه ربیع به نماز مشغول بود، اسب او را که بیست هزار (۲۰،۰۰۰) درهم قیمت داشت دزدیدند، خواجه ربیع نماز خود را قطع نکرد و به دنبال اسب نرفت.

گروهی آمدند و او را برای تعقیب است ترغیب کردند! خواجه گفت: من خودم دیدم که اسبم را بردند. گفتند: پس چرا به دنبال آن نرفتی؟ گفت من مشغول کاری (یعنی نمازی) بودم که نزد خدا از آن اسب محبوبتر بود.

خواجه ربیع در خانه خود قبری کنده بود، موقعی که قساوت قلب در خود احساس می کرد داخل آن قبر می شد، مدتی در میان آن قبر می خوابید و می گفت:

رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت [۱۸].

بعد از آنکه از قبر بیرون می آمد با خود می گفت: ای ربیع! اکنون ما تو را به دنیا بر گردانیده ایم پس آن عمل صالح را بجای آر!!

قبر خواجه ربیع در کنار رودخانه ی طوس تقریباً یک فرسخی قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قرار دارد، ابن اثیر

[صفحه ۱۳۸]

در کتاب کامل خود می نویسد: ربیع بن خثیم (به ضم خاء و فتح تاء) کوفی در سنه ی (۶۳) هجری از دنیا رفت.

نگارنده گوید: علماء شیعه درباره ی خواجه ربیع گفتگوهائی دارند.

از جمله اینکه: وی دارای مذهب اهل تصوف و تسنن بوده.

از جمله اینکه: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواجه ربیع را برای جنگ با خوارج مأمور کرد ولی خواجه ربیع قبول نکرد و گفت: من با مسلمین جنگ نمی کنم!! از جمله اینکه: در آن جنگی که علی بن ابی طالب علیه السلام با معاویه کرد خواجه ربیع در صحت و مشروعیت آن جنگ شک داشت و لذا در آن جنگ حاضر نشد و از حضرت علی بن ابی طالب خواست تا او را به سرحد ری فرستاد و ... و الله اعلم به حقایق الامور و صلی الله علی محمد و آله من الان الی یوم ینفخ فی الصور.

اما ابوالصلت:

قسمتی از شرح حال ابوالصلت و تغسیل بدن مقدس حضرت رضا و نماز خواندن امام جواد و ابوالصلت بر بدن مطهر امام رضا علیه السلام را در ذیل عنوان: جریان شهادت آن بزرگوار قبل از این خواندیم، لذا نوشته های سابق را که مربوط به ایشان است اعاده نمی کنیم.

مورخین قبر ابوالصلت را در سه جا نوشته اند: اول: در دو فرسخی مشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام نزدیک قلعه ی طرف قبری است که می گویند قبر ابوالصلت است. تاریخ وفات

[صفحه ۱۳۹]

او را در لوح قبرش سنه ی (۲۰۳) نوشته اند.

در سمنان هم قبری است که می گویند: قبر ابوالصلت است. در شهر قم نیز قبری است نزدیک موضعی که آن را درب ری می گویند منسوب به ابوالصلت. و الله اعلم به حقیقه الامر.

ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام

علامه‌ی مجلسی در جلد دهم بحار از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: کسی که بعد از وفات من مرا زیارت کند مثل این است که در حال حیات من مرا زیارت کرده باشد. کسی که دخترم (فاطمه) را زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده باشد. کسی که علی بن ابی‌طالب را زیارت کند مثل این است که فاطمه را زیارت کرده باشد.

کسی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را زیارت کند مثل این است که علی علیه السلام را زیارت کرده باشد. کسی که فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین را زیارت کند مثل این است که خود ایشان را زیارت کرده باشد.

صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در خراسان بقعه‌ای است که بعد از چندی محل آمد و شد ملائکه خواهد شد، همیشه تا نفخه‌ی صور دسته‌ای از ملائکه از آسمان بر آن بقعه نزول و گروهی صعود می‌نمایند.

به آن بزرگوار گفتند: یا بن رسول الله! آن بقعه کدام است؟ فرمود: آن بقعه در زمین طوس قرار دارد، به خدا قسم که آن بقعه باغی از باغ‌های بهشت به شمار می‌رود.

[صفحه ۱۴۰]

صدوق در کتاب فقیه از حضرت ثامن الحجج روایت می‌کند که فرمود کسی که مرا در آن بقعه زیارت کند مثل کسی است که پیغمبر خدا را زیارت کرده باشد. خدای رؤوف ثواب هزار (۱۰۰۰) حج و عمره‌ی مقبوله از برای او خواهد نوشت. فردای قیامت من و پدرانم شفیع او خواهیم شد.

نیز در همان کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: به زودی پاره‌ای از تن من در زمین خراسان دفن خواهد شد که هیچ مؤمنی او را زیارت نمی‌کند مگر اینکه خدا بهشت را بر او واجب و آتش جهنم را بر او حرام خواهد نمود. نیز در کتاب سابق الذکر از علی بن مهزیار روایت می‌کند که گفت: به حضرت امام محمد تقی علیه السلام گفتم: فدایت شوم زیارت حضرت رضا علیه السلام افضل است یا زیارت حضرت امام حسین علیه السلام؟ فرمود: زیارت پدرم افضل است، زیرا حضرت امام حسین علیه السلام را عموم مردم زیارت می‌کنند ولی پدرم را غیر از خواص شیعه کسی زیارت نمی‌کند.

صدوق در کتاب امالی از ابوالصلت هروی از حضرت امام رضا روایت می‌کند که فرمود: هیچ یک از ما خانواده نیست مگر اینکه کشته و شهید خواهد شد. به آن بزرگوار گفتند: یا بن رسول الله! چه کسی تو را خواهد کشت؟ فرمود: آن کسی که در زمان من بدترین خلق خدا به شمار می‌رود مرا به وسیله‌ی زهر خواهد کشت و مرا در خانه‌ای ضایع شده و در شهر غربت دفن می‌نماید.

آگاه باشید کسی که مرا در (شهر) غربت زیارت کند خدا ثواب صد هزار (۱۰۰،۰۰۰) شهید و صد هزار (۱۰۰،۰۰۰) صدیق (به کسر صاد و دال مشدد) و صد هزار (۱۰۰،۰۰۰) حج

[صفحه ۱۴۱]

و عمره و صد هزار (۱۰۰،۰۰۰) مرد مجاهد در نامه‌ی عمل او خواهد نوشت، او در زمره‌ی ما خانواده محشور خواهد شد و در درجات عالی‌ه رفیق ما خواهد بود.

نیز صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به زودی مردی از فرزندان من در خراسان به وسیله‌ی زهر کشته خواهد شد که نام او نام من و نام پدرش نام پسر عمران است.

آگاه باشید کسی که او را در غربتش زیارت کند خدا گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌آمرزد ولو اینکه گناهانش بعدد ستارگان و قطره‌های باران و برگ درختان باشد.

صدوق در کتاب امالی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: نواده‌ی من در زمین خراسان در شهری که آن را طوس می‌گویند کشته خواهد شد. کسی که او را عارفاً به حق زیارت کند و من او را روز قیامت به دست خود می‌گیرم و

داخل بهشت می‌کنم ولو اینکه معصیت کبیره هم کرده باشد.

راوی گوید: به حضرت صادق گفتم: فدایت شوم معنی اینکه حق او را بشناسد چیست؟

فرمود: بدانند که آن بزرگوار امامی است که اطاعت و فرمان برداری او واجب است، او امامی است که غریب و شهید است. کسی که وی را عارفاً به حقه زیارت کند خدا اجر هفتاد شهید به او خواهد داد که حقیقتاً در رکاب پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.

صدوق در کتاب خصال در باب خصال سه گانه از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که مرا در خانه‌ی [صفحه ۱۴۲]

دورم (کنایه از اینکه از راه دور به زیارت من بیاید) زیارت کند من روز قیامت نزد او می‌آیم و او را از هول و ترس سه موضع خلاص می‌نمایم:

اول: در آن موقعی که نامه‌های (اعمال) به جانب راست و چپ پرواز می‌کنند (یعنی نامه‌ی اعمال را به دست راست و چپ انسان می‌دهند).

دوم: در موقع (عبور از) صراط.

سوم: موقع میزان اعمال (یعنی آن موقعی که اعمال خلاق را بررسی می‌نمایند؟)

نگارنده گوید: فضیلت و ثواب زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء بیش از آن است که در این کتاب درج گردد، افرادی که به بیش از این اندازه راغبند باید به کتابهای مفصلی که در این باره نوشته شده مراجعه فرمایند.

نماز حاجت در حرم امام رضا علیه السلام

علامه‌ی مجلسی در کتاب تحفه الزائر از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کس به خدای توانا حاجتی داشته باشد غسل زیارت کند و به زیارت جدم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رود و بالای سر آن بزرگوار دو رکعت نماز حاجت به جای آورد، در قنوت نماز حاجت خود را از خدای رؤوف بخواهد که برآورده خواهد شد مگر اینکه برای گناه یا قطع رحم درخواست نماید که برآورده نمی‌گردد.

[صفحه ۱۴۳]

نماز جعفر طیار علیه السلام

نیز در کتاب سابق الذکر روایت می‌کند که هر کس حضرت رضا یا یکی از امامان علیهم السلام را زیارت کند و نماز جعفر طیار را نزد قبر او به جا آورد به شماره‌ی هر رکعتی ثواب هزار حج و عمره و آزاد کردن هزار بنده و ثواب هزار بار در رکاب پیغمبر مرسل در راه خدا جهاد کردن را در نامه‌ی عمل او خواهند نوشت، به شماره‌ی هر قدمی که بر می‌دارد ثواب صد حج و صد عمره و صد بنده در راه خدا آزاد کردن را خواهد داشت، به شماره‌ی هر قدمی صد حسنه از برای او ثبت و صد گناه از او محو می‌شود.

اوقات زیارت حضرت رضا علیه السلام

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام هم نظیر امامان دیگر علیهم السلام اوقات مخصوصه‌ای دارد که از آن جمله است:

در ماه رجب، بیست و سوم، بیست و پنجم ماه ذی قعدة، روز عید غدیر، عید ولادت و روز مبعث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله، روز نیمه‌ی شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان.

جمله‌ای از زیارت جوادیه:

السلام علی من أمر أولاده و علیاله بالنیاحه علیه قبل وصول القتل الیه.

یعنی سلام بر آن مولائی که فرزندان و عیال خود را دستور داد تا قبل از اینکه شهید شود بر او گریه و زاری نمایند.

[صفحه ۱۴۴]

خاتمه

چنگیز خان خونخوار

در کتاب: المنجد می‌نگارد: چنگیز خان در سنه‌ی (۱۱۵۵) میلادی در اقلیم دولون بلدق که از بلاد روس به شمار می‌رود متولد شد و در سنه‌ی (۱۲۲۷) از دنیا در گذشت [۱۹] موقعی که چنگیز خان متولد شد قطعه‌ای خون منجمد در دست داشت، گویا: آن خون منجمدی که در دست داشت رمز از این بود که وی شخصی سفاک و خونریز خواهد شد. و همان طور هم شد، زیرا که ارکان آن دولت‌هائی را که بین چین و بحراسود بودند متزلزل و متحرک نمود.

وی پادشاه تاتار و مؤسس امپراطوری قوم مغول بود.

ابن اثیر در کتاب کامل می‌نگارد: قوم مغول در سنه‌ی (۵۴۸) هجری وارد طوس که معدن علماء و زهاد بود شدند و هستی اهل طوس را به یغما بردند، زنان ایشان را اسیر کردند مردان آنان را کشتند، مسجدها را خراب نمودند، خانه‌های ایشان را خراب کردند، از جمیع شهرهای طوس غیر مشهد حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام هیچکدام به سلامت نماندند.

[صفحه ۱۴۵]

نیز در کتاب سابق الذکر می‌نویسد: در سنه‌ی (۵۵۶) هجری قوم مغول شهر طوس و نیشابور را مورد حمله قرار دادند، این حمله از حمله‌ی سابق شدیدتر بود، نیشابور در این حمله به طور کلی منهدم گردید و تمام بناهای علمیه که در شهر طوس بود از بین رفت. از آن جمله مسجد عقیلی که محل اجتماع علماء و فضلاء بود خراب شد، کتابخانه‌ی بسیار بزرگی طعمه‌ی حریق گردید، در آن انقلاب تعداد هفت مدرسه از حنفی‌ها و هفده مدرسه از شافعی‌ها خراب گردید، تعداد پنج کتابخانه سوخته شد و هفت کتابخانه‌ی دیگر مورد دستبرد و غارت قرار گرفتند.

شهر طوس را علنا به یغما بردند، مشهد حضرت رضا علیه‌السلام را حفر کردند، گروه زیادی که در آن مکان مقدس پناهنده شده بودند کشتند و آنان را غارت نمودند. فقط متعرض قبه و مقبره‌ی امام رضا نشدند.

در کتاب منتخب التواریخ می‌نگارد: چنگیز خان در سنه‌ی (۵۹۹) هجری بر مقام سلطنت جایگزین شد، چین و ترکستان را تصرف نمود، خاک چنگیز خان به خاک سلطان محمد خوارزم شاه متصل گردید. چنگیز خان تمام ایران را گرفت و سلطان محمد خوارزم شاه فراری شد و خاک او زیر پای لشکر چنگیز خان پایمال گردید.

اول شهری را که چنگیز خان از خاک خوارزم شاه تصرف نمود بخارا بود. لشکر مغول در شهر بخارا همانطور که سوار اسب بودند داخل مسجدها می‌شدند، شهر بخارا را آتش زدند چنگیز خان چهار شهر مهم خراسان را که عبارت بود از: بلخ، هرات،

[صفحه ۱۴۶]

مرو و نیشابور به ریاست تولی خان خراب و ویران نمود. مقتولین این بلاد را چندین کروار نوشته‌اند!!

چنگیز خان در سنه‌ی (۶۱۶) از راه جام وارد طوس گردید آن افرادی که از وی اطاعت می‌کردند در امان بودند ولی آن اشخاصی که از گفته‌ی او تمرد می‌نمودند مورد تعقیب قرار می‌گرفتند قریه‌های شرقی طوس از قبیل: نوقان و غیره همه مطیع وی شدند و نجات یافتند. موقعی که چنگیز خان مأمورین خود را برای اخذ مالیات به طوس فرستاد مردم طوس جوابی ندادند لذا وی گروه زیادی از اهل طوس را به قتل رسانید!

ابن اثیر در کتاب کامل خود می‌نویسد: چنگیز خان در سنه‌ی (۶۱۷) هجری اهل مرو را قتل عام کرد و در یک روز تعداد هفتصد

هزار (۷۰۰،۰۰۰) نفر را به قتل رسانیدند! قبر سلطان سنجر را در مرو نبش کردند و جنازه‌ی او را آتش زدند. آنگاه لشگر مغول و تاتار به امر چنگیز خان وارد نیشابور شدند و همان عملی را که با اهل مرو انجام داده بودند با اهل نیشابور نیز انجام دادند. آنگاه وارد شهر طوس شدند و آن را غارت نمودند، اهل طوس را کشتند، شهر را خراب کردند، قبر حضرت علی بن موسی الرضا را خراب کردند، همه‌ی طوس را خرابه نمودند و متوجه هرات شدند. صاحب منتخب التواریخ می‌نگارد: قوم مغول و تاتار دو طایفه‌ی صحرا گرد وحشی بودند که در نواحی شرقی سکنا داشتند. اراضی مسکونی ایشان را مغولستان و تاتارستان می‌گفتند گاهی از مسکن‌های خود حرکت می‌کردند و نظیر سیل به اطراف [صفحه ۱۴۷]

هجوم می‌نمودند، باعث فتنه و انقلاب می‌شدند، غالباً دولت وقت دچار زحمت آنان بود. خطرناک‌تر از همه ایشان حمله‌های چنگیز خان مغول بود زیرا ایشان در هر کجا که روی آور می‌شدند آبادی‌ها را خراب و مردم را قتل عام می‌نمودند، از مرد، زن، پیر و جوان نمی‌گذشتند غیر از خرابی دنیا منظوری نداشتند لذا چنگیز خان در اسرع وقت آسیا و ممالک اروپا را مسخر نمود. چنگیز خان که از طایفه مغول به شمار می‌رفت با جدیت و فعالیت‌های زیادی قبیله‌های مختلفه را مطیع و منقاد خود نمود.

مصیبت‌های قبر امام رضا علیه السلام

قبل از این در ذیل عنوان: بخشش و سخاوت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام خواندیم که دعبل خزاعی به حضور مبارک آن بزرگوار مشرف شد و قصیده‌ی مدارس آیات را خواند تا به این شعر رسید:

و قبر ببغداد لنفس زکیه و...

حضرت رضا علیه‌السلام به وی فرمود: اجازه بده تا من در اینجا شعری به اشعار تو اضافه کنم:

و قبر بطوس یالها من مصیبه و...

یعنی قبری در شهر طوس است که دچار مصیبتی خواهد شد و ... دعبل گفت: من چنین قبری را در طوس سراغ ندارم؟ امام رضا علیه‌السلام فرمود: آن قبر من غریب است که مصیبت‌هایی خواهد کشید!! [صفحه ۱۴۸]

بنابراین حضرت علی بن موسی الرضا در آن روز از آن مصائبی که بعداً باید دچار قبرش خبر داده و این خود یکی از معجزات آن بزرگوار به شمار می‌رود؟ اکنون ما قسمتی از آن مصائبی را که تاکنون دچار قبر آن حضرت شده از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

صاحب منتخب التواریخ می‌نگارد: عبدالله خان از بک (بضم همزه و سکون زاء و فتح باء) [۲۰] در سنه‌ی (۹۹۷) هجری از جانب هرات به سوی مشهد مقدس آمد و مشهد را مورد نهب و غارت قرار داد. صلحاء و اتقیاء مشهد نامه‌ای برای او نوشتند که مضمون آن موعظه و پند و اندرز بود، شاید او بدین وسیله دست از غارت و یغما بردارد.

فضلاء ازبکیه جواب نامه‌ها را نوشتند و مولانا محمد مشکک رستم‌داری نامه‌ای در جواب ایشان نوشت.

در اواخر همین سال بود که شاه عباس برای نظم خراسان و جلوگیری از شر طایفه‌ی ازبکیه متوجه مشهد مقدس شد و در شاهرود مرشد قلی خان را به قتل رسانید.

در سنه‌ی نهصد و نود و هشت (۹۹۸) عبدالمؤمن خان که پسر عبدالله خان ازبک و حاکم بلخ بود با لشگر زیادی به قصد تسخیر

مشهد مقدس حرکت کرد و مدت چهار ماه شهر مشهد را محاصره نمود. همین که شهر مشهد را گرفت دستور قتل عام داد، حتی سادات و صلحاء و علماء را که به آستانه‌ی قدس حضرت رضوی علیه‌السلام پناهنده شده بودند به قتل رسانید، آن قدر از آن افرادی که به قبر حضرت رضا پناهنده بودند کشت که خون مثل سیلاب جاری شد. لذا شاعری در این باره گفته:

هنوز اگر به بفشارند خاک مشهد را

سفینه از شط خون تا به کربلا برود.

هر چه اثاث نفیس از قبیل: قندیل طلا و نقره، شمعدان فرش و ظرف در روضه‌ی مقدسه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام بود طایفه‌ی ازبکیه به یغما بردند، بعضی از کتب و قرآنهایی که هدر ایام متمادیه از اقصا بلاد اسلام جمع شده بود و آن قرآنهایی که به خط ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نوشته شده بود به دست گروه ازبکیه افتاد، قریب هزار شتر از مشهد مقدس اجناس و اثاث بار کردند، مدت سه روز بود که آنان در مشهد مشغول قتل و غارت بودند!!

شاعری در این باره می‌گوید:

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد

مکش مکش که پشیمان شوی چاره نباشد.

از جمله نفایسی که عبدالمؤمن خان ازبک از مشهد به غارت برد آن قطعه‌ی الماسی بود که به قدر یک تخم مرغی بود، آن الماس را قطب الدین شاه رکنی تقدیم آستان قدس حضرت رضا علیه‌السلام کرده بود. از جمله نفایسی که به یغما برد آن میل طلائی بود که بالای ضریح مقدس آن بزرگوار بود، آن میل

[صفحه ۱۵۰]

طلا را مرحوم شاه طهماسب وقف کرده بود، عبدالمؤمن خان کلیه‌ی این نفایس را به جانب هرات حمل کرد. مابقی زن و مردی که از اهل مشهد باقی مانده بودند در اطراف عبدالمؤمن خان جمع شدند و شروع به آه و زاری نمودند که شاید دست از کشتن مردم بردارد؟!

وی در جواب گفت: دو شیشه را پر از آب کنید و آنها را از بالای مناره‌ی امام رضا بزرگوار افکنید، اگر آن شیشه‌ها نشکستند من به امام شما معتقد می‌شوم و از کشتن شما خودداری می‌نمایم!

موقعی که رفتند و دو شیشه پر از آب نمودند و از بالای مناره به زیر افکندند و شیشه‌ها نشکستند او از کشتن اهل مشهد دست برداشت. این قبرستانی که آن را قتلگاه می‌گویند به دین جهت است که مدفونین آن همان افرادی بودند که در آن واقعه کشته شدند.

علت اینکه عبدالمؤمن خان دستور قتل و غارت اهل مشهد را داد این بود: آن موقعی که وی و لشگرش در خارج مشهد خیمه زده بودند در یکی از شبها علی بیک مؤذن بالای گلدسته‌ی حضرت رضا علیه‌السلام مناجات می‌کرد، عبدالمؤمن خان از خیمه بیرون آمد و شنید که علی بیک خلفاء را سب و لعن می‌کند، عبدالمؤمن خان گوش خود را گرفت و داخل خیمه شده قسم یاد کرد که نفس کشی را در مشهد باقی نگذارد!!

در سنه‌ی هزار و یک (۱۰۰۱) هجری بود که شاه عباس به طرف خراسان حرکت کرد و تا چمن دادگان آمد و قسمتی از ولایات خراسان که در تصرف طایفه‌ی ازبکیه بود بدون نزاع تصرف نمود.

[صفحه ۱۵۱]

در سنه‌ی هزار و دو (۱۰۰۲) عبدالمؤمن خان برای دومین بار متوجه خراسان شد و نیشابور و سبزوار را از تصرف شاه عباس درآورد و پس از اینکه مدتی در آنجا توقف کرد متوجه بلخ شد.

در سنه‌ی هزار و هفت (۱۰۰۷) بود که بعضی از امراء ازبکیه تصمیم گرفتند عبدالمؤمن خان را بکشند، لذا او را به ضرب تیر کشتند.

توب بستن روسها به قبر حضرت رضا علیه السلام

در کنار منتخب التواریخ می‌نگارد: در سنه‌ی هزار و سیصد و سی (۱۳۳۰) گنبد و حرم مطهر حضرت غریب الغرباء علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را توب باران کردند!! انصافا این مصیبت مصیبت یوم الطف را تجدید کرد، لذا در زیارت جوادیه می‌فرماید:

السلام علی الامام الرؤف الذی هیچ احزان یوم الطفوف.

یعنی سلام بر آن امام رؤوف و مهربانی که غم و اندوه روز عاشورا را به هیجان آورد. خود آن بزرگوار هم به دعبل خزاعی فرمود:

و قبر به طول یالها من مصیبه
الحت علی الاحشاء بالزفرات.

موقعی که مردم این شعر حضرت رضا علیه‌السلام را می‌شنیدند درک نمی‌کردند که مصیبت قبر مطهر آن حضرت چیست؟ ولی وقتی که این مصیبت بزرگ یعنی توب بستن روسها به قبر مقدس آن بزرگوار عملی شد مقصود حضرت رضا علیه‌السلام را دریافتند.

[صفحه ۱۵۲]

جریان توب بستن روسها به قبر مقدس امام رضا علیه‌السلام به طور اجمال بدین قرار است:

در اوائل محرم سال هزار و سیصد و سی (۱۳۳۰) بود که قشون روس با توب و قورخانه در حالی که شیپور می‌زدند وارد مشهد مقدس شدند. تا چند روز به همین نحو جمعیت‌های زیادی با افسرها و صاحب منصبها وارد مشهد مقدس شده و در ارک منزل می‌کردند و رکن الدوله رسماً از آنان پذیرائی می‌نمود.

قنسل روس اظهار می‌کرد: ما این عده از قشون را برای حفظ رعیت خود وارد کرده‌ایم. موقعی که قنسل روس دریافت رؤسا و اشراف با او ضدیت ندارند یوسف خان هراتی را واداشت تا در نزدیکی قبرستان میرهوا مجلسی ترتیب داد و اظهار می‌کرد که ما مشروطه نمی‌خواهیم و احمدشاه را به سلطنت نمی‌شناسیم بلکه سلطان ما ایرانی‌ها محمد علی شاه است، جمعی از مردمان ساده و بی‌اطلاع را به دور خود جمع کرد تا اینکه چند روز بعد سید محمد یزدی که معروف بود به: طالب الحق و نایب علی اکبر نیز مجلسی در نوقان به همین منظور ترتیب دادند طالب الحق در موقع سخنرانی می‌گفت: دموکراتی‌ها بابی هستند، ما نظمیه، عدلیه، مالیه و سایر ادارات را لازم نداریم تمام اهل این ادارات بابی و کافرند!!

کم کم مجلس ایشان تقویت شد. طالب الحق و نایب علی اکبر با تابعین خود وارد مسجد گوهر شاد شدند، یوسف خان هم با تابعین خود داخل صحن جدید شدند و آنجا را منزلگاه خویش قرار دادند.

طالب الحق روزها منبر می‌رفت و می‌گفت: مردم نترسید، مقصود

[صفحه ۱۵۳]

ما این است که محمد علی شاه را می‌خواهیم تا به او دست بیعت بدهیم، فریاد می‌زد: مردم هوشیار باشید که بابی‌ها دین و مذهب شما را بردند!!

کم کم عده‌ی آنان زیاد شد، یوسف خان در صحن جدید در حجره‌ی بالا سر حوض انبار منزل کرده بود و طالب الحق در حجره‌ی بالای کفشداری مسجد جای گزین شده بود، تفنگدارها هم در میان مسجد و صحن و بازار پراکنده بودند.

در اوائل ماه ربیع الاول بود که الواط و اوباش‌ها در اطراف یوسف خان جمع شدند و او را به نام: سردار صدا می‌زدند. یوسف خان یک سه پایه در میان صحن گذارده و مقصرین را شلاق می‌زد و نوید می‌داد که محمد علی شاه عن قریب به زیارت مشرف خواهد

شد و می‌گفت: سالار الدوله با قشون فراوان وارد قوچان شده!

یک نفر از قشونی‌ها و اجزاء ادارات جرئت نمی‌کرد که در میان بست، حرم، صحن و مسجد بیاید، چنانچه احیانا یکی از ایشان را می‌دیدند او را نزد یوسف خان می‌بردند، وی از آن شخص به وسیله‌ی هتک و ضرب و شتم پول می‌گرفت.

کار به جائی رسیده بود که تجار و کسبه بالمره اطاق‌ها و دکاکین را بسته دست از کار کشیدند، شبی نبود که دکان یا منزلی را خراب نکنند و اموالش را به غارت نبردند، از ثروتمندان شهر پول‌هایی به بهانه‌های مختلفه‌ای می‌گرفتند.

یوسف خان با محمد قوش آبادی نیشابوری که از اشرار معروف بود، اسماعیل ترشیزی، گروهی از سربازهای گارد نظامی، جمعی از افغانی‌ها و عده‌ای از شرار شهر که تقریباً تعداد آنان به پانصد نفر می‌رسید گلدسته‌ها و بالای درهای صحن

[صفحه ۱۵۴]

قدیم و جدید را سنگر قرار داده بودند!!

عصرها جمعیت در میان صحن جدید اجتماع می‌کردند یوسف خان نطق مفصلی می‌کرد، و کاغذهای جعلی از زبان محمد علی شاه برای مردم می‌خواند و ایشان را به دریافت خلعت و منصب بشارت می‌داد.

سید محمد طالب الحق و نایب علی اکبر خان نوقانی و جمعی از اشرار محلات گلدسته‌های مسجد و سر درهای مسجد را سنگر کرده بودند.

تا اوائل ربیع الثانی بود که این دو طایفه‌ی متجاسرین در این دو مرکز بودند و دیوانی‌ها هم گلدسته‌های مسجد شاه را سنگر قرار داده بودند، در این مدت این دو دسته با یکدیگر مشغول زد و خورد بودند و در هر مرتبه جمعی از مظلومین کشته یا مجروح می‌گردیدند.

از اوائل ربیع الثانی بود که مفسده به نحوی شدید شد که احدی جرئت نمی‌کرد از منزل خود خارج شود، همه شب تا به صبح متصلا صدای گلوله از مواضع متعدده‌ی شهر مشهد مقدس بلند بود. در اوائل ماه مزبور بود که گروهی از افراد روسی در چند مرکز از اطراف بست در بالای بام‌ها به بهانه‌ی حفظ رعایای خود چاتمه زده بودند. تا اینکه صبح روز شنبه که دهم عید نوروز سنه‌ی هزار و سیصد و سی (۱۳۳۰) بود و با روز دهم ربیع الثانی مصادف شده بود حقیر (یعنی مؤلف کتاب منتخب التواریخ) میان مسجد جامع بودم، شخص بادکوبه‌ای که نزدیک بست بالا- خیابان مغازه‌ی بزرگی داشت و روسها بالای دکان او چاتمه زده بودند با حال مضطربی

[صفحه ۱۵۵]

و اشک جای نزد من آمد و آهسته گفت: هر خاکی دارید به سر بریزید، زیرا امروز گنبد مطهر حضرت رضا را هدف توپ قرار می‌دهند!!

من گفتم: شما از کجا فهمیدی؟!

گفت: علاوه بر اینکه رعایای روس‌ها خبر دادند امروز صبح پهن آورده‌اند و جلو توپها ریخته‌اند و این دلیل بر آن است که توپ از مواضع متعدده خواهند زد و به یک بار شلیک خواهند نمود.

من با حال اضطراب رفتم به منزل مرحوم آقا میرزا ابراهیم خراسانی به خیال اینکه حضرات متجاسرین از ایشان شنوائی دارند شاید به امر او جمعیت متجاسرین پراکنده شوند و نائره خاموش گردد و این ننگ ابدی از برای ما خراسانی‌هایی که در این عصر هستیم باقی نماند؟

آقا فرمود: این احتمال خیال باطلی بیش نیست، ابدا روس‌ها چنین جرئتی نخواهند کرد که به اولین معبد مسلمین توپ به بندند و چنانچه بخواهید که رأی داده شود حداقل تعداد دوازده نفر از علماء حاضر شوند تا به هر تکلیفی که معلوم شد عمل نمایند.

من فوراً رفتم در منزل علماء و یک یک ایشان را از این جریان اطلاع دادم و آنان را به تعجیل به جانب منزل آقا میرزا ابراهیم روانه کردم و خودم نیز نزدیک زوال ظهر در آن مجلس حضور یافتم. آقای مرتضی قلی خان متولی باشی با عبدالحمید خان که مترجم قنصلگری روس بود در آن مجلس بودند.

عبدالحمید خان گفت: ژنرال قنصل سلام رسانیده و گفته:

[صفحه ۱۵۶]

اگر تا دو به غروب این جماعت متجاسرین خلع اسلحه کردند و دکاکین باز شدند فبها والا باید ایشان را به ضرب گلوله‌ی توپ از اطراف آستانه‌ی قدس پراکنده نمائیم.

همه‌ی اهل مجلس حیران و متفکر شدند؟!

مرتضی قلی خان گفت: متفرق کردن متجاسرین صحنین به عهده‌ی من و پراکنده نمودن متجاسرین مسجدی‌ها به عهده‌ی همه‌ی شما آقایان علماء باشد؟

بنا شد که حقیر و آقای حاج شیخ مرتضی بجنوردی و آقای حاج سید عباس شاهرودی و آقا سید جعفر شهرستانی که اخ الزوجه‌ی طالب الحق بود متجاسرین مسجدها را موعظه نمائیم.

وقتی که ما حرکت کردم در بین راه دیدیم بازار و کوچه‌ها خلوت است و نزدیک حمام شاه و در کاروانسرای بانک و در مسجد جامع عده‌ی زیادی با تفنگ ایستاده‌اند، روی بام مسجد، میان گلدسته‌ها، میان صحن مسجد جامع هم جمعیت کثیری از متجاسرین تفنگدار ایستاده بودند. همچنین میان کفشداری، میان پله‌های اطاق بالا پر از تفنگداران بود.

طالب الحق با چند نفر از رؤسای متجاسرین میان اطاق بالای کفشداری بودند.

بعد از نشستن و تشریفات مجلسی به طالب الحق گفتیم: قنصل روم یک چنین پیغامی داده. طالب الحق لبخندی زد و گفت: شما چقدر ساده هستید؟! آنگاه دست برد و کاغذی از میان جیب خود بیرون آورد که به خط روسی بود، آن نامه را به فارسی این‌طور ترجمه کرده بودند که ما چنین و چنان می‌گوئیم ولی هرگز چنین جسارتی را به اول معبد مسلمانان نخواهیم کرد، آنگاه

[صفحه ۱۵۷]

معلوم شد که به زبان روسی نوشته بود: ما این جسارت را می‌کنیم ولی مترجم آن نامه را بر عکس ترجمه کرده بود!

بعد از این گفتگوها ما به التماس گفتیم: استدعای ما این است این موضوعی که قنصل گفته عملی شود تا بهانه‌ای برای او نباشد؟ طالب الحق به من گفت: خودت برو بالای منبر و از زبان علماء بگو! گفتیم: بروم؟ گفت: اگر بروی در پله‌ی اول منبر بدنت را از دم گلوله سوراخ سوراخ می‌کنند!!

در این بین دیدیم شخصی نزد نایب علی اکبر آمد و آهسته بغل گوش او چیزی گفت که وی مضطرب و از اطاق خارج شد ما نیز بر خواستیم و از اطاق خارج شده میان مسجد آمدیم، وقتی که میان مسجد آمدیم دیدیم تمام تفنگ دارها از پشت بام میان مسجد آمده‌اند و غیر از تفنگداران کسی میان مسجد نبود. من از میان دار السیاده آمدم نزدیک ایوان صحن عتیق. یکی از دربان‌های کشیک اول گفت: فلانی از میان خیابان مرو که بسیار خطرناک است، از پشت قبرستان به جانب منزل برو! من به تعجیل از پشت قبرستان متوجه منزل خود شدم.

تقریباً دو ساعت به غروب بود که شنیدیم صدای توپ‌های شربل و توپ‌های قلعه کوب بلند شد. بقعه‌ی مبارکه را از چند موضع هدف توپ قرار داده بودند:

۱- از پشت بام کاروانسرای ملک.

۲- از پشت بام سرای بانک.

۳- از طرف قنصول گری.

۴- از جانب باغ خونی.

[صفحه ۱۵۸]

۵- از در دروازه‌ی پائین خیابان.

متجاسرین به حسب ظاهر توپ‌ها را برای متفرق نمودن اشرار می‌انداختند ولی در واقع منظور شان هدم و تخریب قبر حضرت رضا علیه‌السلام بود.

از دو ساعت به غروب مشغول توپ باران کردن شدند و با اتومبیل‌های مسلسل به جانب صحن مقدس آمدند تا اول غروب وارد صحن مقدس شدند، زوار و متحصنین وارد حرم مطهر شدند و درهای حرم را بستند.

یک دسته از روسها با توپ‌های مسلسل به پشت بام حرم مطهر رفتند و از پنجره‌های پشت بام ضریح مقدس و حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام را گلوله باران نمودند گروه دیگر از روسها با توپ‌های مسلسل وارد دار السیاده شدند و از شبکه‌های پنجره‌ی نقره حرم مطهر و ضریح مقدس را هدف توپ قرار دادند.

دسته‌ی دیگر از روسها از پشت پنجره‌ی صحن به حرم و ضریح توپ بستند.

به طور تقریب تعداد هفتاد نفر از جمعیت شیعه که میان حرم، رواق‌ها، پشت بام حرم و میان صحن بودند کشته شدند.

از جمله: یک جوان شوشتری بالای سر مطهر شبکه‌های ضریح مقدس را به دست گرفته بود که ناگاه گلوله‌ی توپ به پشت او اصابت کرد و کار او را ساخت.

از جمله: شیخ نیشابوری بالای سر مطهر امام رضا نشسته و سر فرزند خود را به دامن گرفته بود که ناگاه گلوله‌ی توپ نصف سر آن طفل بی‌گناه را برداشت.

[صفحه ۱۵۹]

از جمله‌ی: افرادی که در میان دار السیاده کشته شدند سید شیرازی بود که از زهاد و اوتاد به شمار می‌رفت.

از جمله‌ی: افرادی که در میان ایوان طلای صحن عتیق کشته شدند ملا حیدر قادری بود.

از جمله‌ی: اشخاصی که بالای پشت بام حرم مطهر کشته شدند سید چراغچی دربان کشیک اول بود.

خلاصه تا دو ساعت از شب گذشته حرم و ضریح مطهر امام علیه‌السلام هدف توپ قرار گرفته بود، فریاد و فغان جمعیت متحصنین در میان حرم بلند بود. مرتضی قلی خان متولی باشی نیز در میان حرم بود.

بالاخره متولی باشی دستمالی بر سر عصا زد و از شکاف در توحید خانه به طرف ایوان طلا بیرون کرد، این عمل را بدین جهت انجام داد که روسها بفهمند امان آورده است.

روسها شیپور زدند و توپ زدن را موقوف نمودند و داخل حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام شدند، چند نفر از مسلمین قفقاز که رعیت روس بودند اجازه گرفتند و جنازه‌ها را از میان حرم مقدس امام علیه‌السلام وارد صحن عتیق می‌کردند و در مقابل در مدرسه‌ی میرزا جعفر می‌خوابانیدند.

متحصنین حرم و رواق‌ها و صحنین را که تقریباً سیصد نفر مرد و زن بودند خارج کردند و در زاویه‌ی صحن جنب گنبد الله وردی خان جای دادند. متحصنین به هوای اینکه آستانه‌ی قدس پناهگاه خلق است پناهنده شده بودند. آن شب که شب یازدهم نوروز به شمار می‌رفت بسیار سرد و بارانی بود. همین که صبح شد روسها اجازه دادند که اسراء خارج شوند و کشته‌ها را هم ببرند و دفن

[صفحه ۱۶۰]

نمایند.

من از یکی از آن اسیران سؤال کردم: آن شب به شما چه گذشت؟ گفت: همه این مرد و زنان تا به صبح گرسنه و تشنه بودند و سرمای سختی هم خوردیم، مخصوصاً آن موقعی که باران شدید شد و همه‌ی ما در میان باران به سر می‌بردیم ولی روسها با پای چکمه‌دار داخل رواق و حرم مطهر شدند.

خلاصه‌ی کلام مدت چهار شبانه روز بود که حرم و رواق‌ها و صحنین در تصرف روسها بود. از کشیک اول تا کشیک پنجم احدی از مسلمین و خدمه و زوار راهی برای تشریف به آستانه‌ی مقدس نداشتند.

روز چهاردهم ربیع الثانی که کشیک پنجم بود چند نفر از دربان‌ها در منزل حقیر آمدند و گفتند: روسها اجازه‌ی ورود به حرم مطهر داده‌اند. متولی باشی فرموده: شما بیائید برای تطهیر حرم و رواق‌ها. من برای انجام وظیفه با چند نفر از طلاب بروجرودی متوجه صحن مقدس حضرت رضا شدیم، ولی در صحن بسته بود، در زدیم، دربان باشی در را باز کرد.

وقتی وارد شدیم دیدیم توپ‌ها را در غرفه‌های طرف قبله محاذی حرم مطهر جای داده‌اند، سالداتهای (یعنی سربازهای) روسی هم پشت توپ‌ها ایستاده و جمعی از سالدات‌ها هم طرف ایوان عباسی محاذی ایوان طلا و پنجره سوار بر اسب‌ها بودند.

مرتضی قلی خان متولی باشی نیز این طرف صحن سمت ایوان طلا ایستاده بود. حاج سید حسین نایب التولیه در غرب بود، حاج میرزا عبدالمجید ثقه الاسلام و بهاء التولیه هر کدام جاروبی در دست داشتند و پهن اسب‌ها را جاروب می‌کردند.

حقیر هم مبهوت و متحیر روی زمین نشستم!!

[صفحه ۱۶۱]

متولی باشی آمد و درباره‌ی کیفیت تطهیر مذاکره نمود ولی من از کثرت غم و اندوه نمی‌توانستم جواب بگویم. پس از مدتی که با چند نفر از اهل مشهد و خدام به حرم مشرف شدیم دیدیم چه حرمی! چه رواق‌هایی!! فرش‌ها، زمین، دیوارها و شبکه‌های ضریح مطهر همه خونین!!

آنگاه عین خون‌ها را زائل نمودیم، شبکه‌های مبارک و دیوارها را با آب قلیل تطهیر کردیم چهار کر آب آورده زمین حرم مطهر را نیز آب کشیدیم. سپس دار السیاده و توحید خانه و دار السعاده و راهرو کشیک خانه را تطهیر نمودیم.

بعد از چند روز بود که با گروهی از خدمه و دربان‌ها فرش‌های حرم مطهر و رواق‌ها را میان گاری انداختیم و به فیض آباد که تا مشهد دو فرسخ بود بردیم و دو شب در آنجا توقف کردیم تا فرش‌ها را به زحمت زیادی آب کشیدیم.

پس از چند ماه بود که گنبد مطهر را برای تعمیر چوب بست کردند من از جوف گنبد مطهر بالای گنبد رفتم، از فوق گنبد دریچه‌ای به سمت محدب (به ضم میم و فتح حاء و دال مشدد یعنی برآمدگی) گنبد نزدیک سر طوق شریف بود. من به چشم خودم دیدم که هجده موضع از گنبد مبارک به ضرب توپ شربل سوراخ شده بود و آن گلوله‌ها در میان گنبد افتاده بودند. هر قالب توپی از لحاظ شکل و حجم به اندازه‌ی یک هندسی سیری بود توپ‌های دیگری نیز به گنبد مقدس اصابت کرده بود ولی سوراخ نکرده بودند! جگرم سوخت، آتش گرفتم! چاره‌ای نداشتم!!

چند صباحی بیش نگذشت که یوسف خان و طالب الحق هر دو

[صفحه ۱۶۲]

به جزای اعمال خود رسیدند، زیرا یوسف خان را روسها برای اینکه تحریکات آنان را بروز ندهد کشتند و طالب الحق هم در طرف بغداد کشته شد!!

روز دهم ماه ربیع الثانی سنه‌ی هزار و دویست و سی (۱۲۳۰) حکم روز دهم محرم را پیدا کرد!! بلاد مسلمین عموماً و خراسان خصوصاً در مجالس متعدده مشغول عزاداری و سوگواری شدند شعرای عرب و عجم در این باره قصیده‌هایی زیادی سروده‌اند.

پنج ماه بیش از این جریان نگذشته بود که جنگ اروپا به واسطه‌ی قتل ولیعهد اتریش بر پا شد!!

مدفون شدن در جوار حضرت رضا علیه السلام

ثقة الاسلام نوری در کتاب دارالسلام از کتاب وسیله الرضوان، تألیف شمس الدین محمد بن بدیع رضوی که از رؤسای روضه‌ی مقدسه‌ی رضوی علیه آلاف التحية و الثناء به شمار می‌رفته نقل می‌کند:

دو برادر بودند که یکی از ایشان طالب علم و دیگری از اتباع سلطان به شمار می‌رفت و بسیار ظالم و مردم آزار بود وی مردم را به قدری اذیت و آزار می‌کرد که مسلمانان دائماً نزد برادرش از او شکایت می‌نمودند. برادر عالم او را موعظه و از آزار دادن به مردم نهی می‌کرد ولی کوچکترین اثری نمی‌بخشید و آن برادر عالم همیشه از مردم آزاری او غرق خجلت و انفعال بود!!

لذا برادر عالم به منظور این که مدتی از شر او در امان باشد تصمیم گرفت به زیارت حضرت رضاعلیه السلام مشرف گردد. پس [صفحه ۱۶۳]

از این تصمیم نزد برادر مردم آزار خود آمد تا با او وداع نماید و چون برادر خود را در منزل نیافت لذا با اهل بیت او وداع کرد و به عزم خراسان حرکت نمود.

همین که آن برادر مردم آزار به منزل خویش بازگشت و از جریان مسافرت برادرش آگاه شد سوار بر اسب گردید تا خود را به برادر برساند و با او تودیع نماید، وقتی برادر خویش را وداع کرد و خواست مراجعت نماید با خود گفت: بهتر این است که من هم با برادرم به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شوم؟ پس از این تصمیم بود که با برادر خود متوجه ارض اقدس حضرت رضوی گردید.

در بین راه به حسب عادت خود مشغول اذیت و آزار زوار گردید و به ایشان فحاشی و بد حرفی می‌کرد!! زوار نزد برادرش می‌آمدند و از دست او شکایت می‌کردند!!

برادر عالم هر قدر او را پند و اندرز می‌داد ثمری نداشت. برادر عالم متصلاً از مردم آزاری او نزد زوار خجل و سر به زیر بود! تا اینکه برادر ظالم در بین راه مریض شد و از دنیا رفت زوار همه از مردن او خوشحال و مسرور گردیدند. برادر عالم جنازه‌ی او را غسل داد و کفن کرد و بر پشت اسب او بست و به همراه جنازه متوجه مشهد مقدس شدند، پس از ورود به مشهد جنازه‌ی برادر خود را دور ضریح مطهر طواف داد و در جوار حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرد.

برادر عالم همیشه درباره‌ی امر برادر خود متفکر بود؟

[صفحه ۱۶۴]

آیا بر او چه گذشت؟! در مقابل اعمال زشت او چه جزائی به او دادند؟! خیلی دوست داشت که او را در خواب ببیند و راجع به این موضوع پرسش نماید، تا اینکه دو سه روز از فوت وی گذشت و او را با وضع خوبی در عالم خواب دید و از او خواست تا جریان را شرح دهد؟

وی در جواب گفت: بدانکه موضوع مرگ و عقبات آن خیلی مشکل است. اگر شفاعت این امام غریب نصیب من نشده بود من هلاک شده بودم.

موقعی که مراقبض روح کردند من خود را این طور دیدم که یک پارچه آتش شده‌ام، بستر آتش، فضای منزل پر از آتش من مکرراً صیحه می‌زدم و می‌گفتم: سوختم سوختم!! ولی شما به من اعتنائی نمی‌کردید! موقعی که تابوت آوردند و جنازه‌ی مرا در آن نهادند آن تابوت نیز مبدل به آتش گردید! من فریاد می‌زدم: سوختم سوختم! ولی کسی متوجه من نمی‌شد، وقتی مرا برهنه کردند و بالای تخته‌ی غسل خانه نهادند که غسل دهند ناگاه دیدم تخته هم منقلب به آتش گردید! هر قدر فریاد می‌زدم کسی به

من توجهی ننمود، با خود می‌گفتم: وقتی آب بریزند بدنم خنک خواهد شد؟

وقتی لباس مرا از بدنم کنند و ظرفی آب بر بدنم ریختند دیدم آن آب هم آتش گردید! فریاد می‌زدم: بر من رحم کنید و این آتش سوزان را بر من نریزید! باز هم کسی متوجه من نشد!

موقعی که مرا غسل دادند و کفن کردند دیدم کفن هم آتش است. وقتی مرا در میان تابوت نهادند آن تابوت نیز مبدل [صفحه ۱۶۵]

به آتش گردید!

وقتی مرا بر اسب خود حمل کردند همچنان در میان آتش می‌سوختم و در بین راه با هر یک از زوار که مصادف می‌شدم استغاثه می‌نمودم ولی هیچ کدام از آنان اعتنائی به من نمی‌کردند و دو ملک مرا عذاب می‌کردند.

با همین کیفیت داخل مشهد مقدس شدیم، تابوت مرا برداشتند که به منظور طواف وارد حرم حضرت رضا علیه‌السلام کنند موقعی که به باب حرم مطهر رسیدیم آن دو نفر ملک که مرا عذاب می‌کردند به یک طرف رفتند و دست از عذاب من برداشتند من خودم را آسوده و راحت دیدم، تابوت و کفن همه خنک شدند.

همین که مرا داخل حرم مقدس حضرت رضا علیه‌السلام کردند دیدم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام بالای مرقد مطهر خود ایستاده و سر مبارک خود را به زیر انداخته و ابداً به من توجهی ندارد!

وقتی مرا یک دور در اطراف ضریح مقدس طواف دادند و به طرف بالای سر ضریح رسیدم پیرمرد ایستاده‌ای را دیدم که متوجه من شد و گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام بگو: شفاعت کن شاید بر تو شفاعت کند و تو را از این عقوبت نجات دهد.

من پس از شنیدن این سخن متوجه امام رضا علیه‌السلام شدم و گفتم: فدایت شوم، مرا دریاب؟ ولی آن بزرگوار توجهی به من نفرمود!

وقتی طواف دوم شروع شد و به بالای سر ضریح رسیدم دیدم همان پیرمرد به من گفت: به امام رضا استغاثه کن! من نیز به آن برگزیده‌ی خدا گفتم: فدایت شوم مرا نجات بده! و آن بزرگوار

[صفحه ۱۶۶]

جوابی نفرمود!

برای سومین بار که مرا طواف دادند و به بالای سر ضریح مطهر رسید دیدم همان پیرمرد به من گفت: از حضرت رضا نجات بخواه! گفتم: چه کنم، آن بزرگوار جوابی به من نمی‌فرماید؟! گفت: وقتی که از این جا خارج شوی همان عذاب و آتش در کار است و

چاره‌ای نخواهی داشت!

گفتم: چه باید کرد که آن حضرت نظر مرحمتی به من افکند و مرا شفاعت نماید؟

گفت: آن بزرگوار را به حق جده‌اش فاطمه‌ی زهراء علیها‌السلام قسم بده و آن بانوی معظمه را شفیع قرار بده!

وقتی این سخن را شنیدم شروع به گریه نموده گفتم: فدایت شوم منت به من بگذار و رحم کن! تو را به حق جده‌ات فاطمه‌ی زهراء، صدیق‌ه‌ی مظلومه علیها‌السلام قسم می‌دهم که مرا مأیوس نمائی و از درگاه خود مرانی و به من احسان فرمائی؟! همین که حضرت رضا علیه‌السلام این سخن را از من شنید نظر مرحمتی به من افکند و نظیر کسی که گریه راه گلایش را گرفته باشد به آن پیرمرد نورانی فرمود:

لا يدعون لنا وجهاً للشفاعة!

یعنی چه کنم اینان آبرویی برای ما باقی نمی‌گذارند که شفاعت کنیم. در همین موقع بود که آن حضرت دستهای مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و لبهای مقدس خود را جنبانید گویا: زبان به شفاعت من گشود. موقعی که خواستند جنازه‌ی مرا از حرم

خارج کنند آن کسی که جلو جنازه من بود فریاد زد:

هذا عتیق الرضا علیه السلام.

[صفحه ۱۶۷]

یعنی این شخص آزاد شده‌ی حضرت رضا علیه السلام است. پس از این جریان بود که مرا وارد این باغ کرده‌اند، هرگز آن دو نفر را که مرا عذاب می‌کردند ندیدم و به این نعمت‌ها نائل گردیدم.

کلیه‌ی این نعمت‌ها از برکات تو به من نصیب شد که جنازه‌ی مرا در این مکان شریف به خاک سپردی، اگر تو جنازه‌ی مرا در این مکان مقدس دفن نمی‌کردی تا روز قیامت معذب و ناراحت بودم بعد از اینکه برادر عالم از خواب بیدار و مسرور گردید دریافت که حضرت رضا علیه السلام تا چه اندازه‌ای به زائرین خود محبت و مهربانی دارد!!

نیز در کتاب سابق الذکر از معین الدین اشرف که از صلحاء حدام روضه‌ی رضوی علیه السلام به شمار می‌رفت نقل می‌کند که گفت: من در میان دار الحفاظ خوابیده بودم. در عالم رؤیا دیدم که از روضه‌ی منوره به منظور تجدید وضو بیرون رفتم، وقتی به صفه‌ی میرعلی شیر رسیدم جمعیت زیادی را دیدم که وارد صحن شدند، جلوتر از همه‌ی آنان شخصی نورانی، صبیح الوجه عظیم الشان بود، پشت سر آن حضرت چند نفر از کلنگ داران بودند.

همین که وسط صحن رسیدند آن آقای نورانی به آن کلنگ داران فرمود: این قبر را بشکافید و این شخص خبیث را بیرون آورید!! من سؤال کردم: این آقای نورانی کیست؟ گفتند: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است.

وقتی شروع کردند به کندن قبر ناگاه دیدم حضرت

[صفحه ۱۶۸]

ثامن الحجج علیه السلام از میان حرم بیرون آمد و پس از اینکه به حضور امیرالمؤمنین مشرف شد بر آن حضرت سلام کرد و جواب گرفت.

حضرت رضا علیه السلام گفت: یا جدا! من از شما تقاضا می‌کنم که این میت را عفو کنی و گناهانش را به من ببخشی؟!

حضرت علی علیه السلام فرمود: مگر نمی‌دانی که این فاسق فاجر مشروب خوار بوده؟!

حضرت ثامن الأئمه گفت: چرا، ولی در موقع فوتش وصیت کرده، مرا در جوار حضرت رضا دفن کنید، چون به من پناهنده شده لذا از شما امید عفو دارم!

حضرت امیر علیه السلام فرمود: من او را به تو بخشیدم، و تشریف برد.

من با کمال خوف و وحشت از خواب بیدار شدم، بعضی از خدام را از خواب بیدار کردم، وقتی به آن موضعی که در عالم خواب دیده بودم آمدم قبر تازه‌ای را دیدم که مقداری از خاک آن را بیرون ریخته بودند.

همین که از صاحب آن قبر پرسش نمودم؟ گفتند: قبر بعضی از ترکها است که دیروز در اینجا دفن شده است.

مرقد حضرت رضا علیه السلام

علامه‌ی مجلس در کتاب بحار از کتاب خرائج روایت می‌کند که حضرت رضا علیه السلام وصیت کرد: قبر مطهرش را نزدیک آن دیواری که تا قبر هارون به قدر سه زراع (یک زراع از آرنج

[صفحه ۱۶۹]

دست به پائین است) فاصله داشت حفر نمایند. آن گاه فرمود: ماهی که از مس ساخته شده خواهید یافت که به زبان عبری بر آن نوشته شده‌ی: این باغ از حضرت علی بن موسی الرضا و آن گودال از هارون جبار است.

در کتاب عیون و ارشاد می‌نویسند: بدن مقدس حضرت رضا علیه‌السلام را در خانه‌ی حمید بن قحطبه که در قریه‌ی سناباد بود به خاک سپردند، فاصله‌ی قریه‌ی سناباد تا نوقان به قدری است که صدا می‌رسد. قبر هارون الرشید در خانه‌ی حمید بن قحطبه و قبر مطهر حضرت رضا علیه‌السلام سمت قبله‌ی قبر هارون است.

در کتاب منتخب التواریخ می‌نگارد مرقد مقدس حضرت رضا علیه‌السلام در میان سرداب قرار دارد. چونکه امین تعمیرات گفت: موقعی که فرش حرم مطهر را عوض می‌کردند از پشت سر مبارک شکافی به سرداب باز شد. راه سرداب مقدس نزدیک قبر مرحوم حاج میرزا موسی خان است. امین تعمیرات می‌گفت: من پله‌ی اول سرداب را دیده‌ام. و لنعم ما قیل:

غربت فی الشرق شمس فلها عینی تدمع

ما رأینا قط شمسا غربت من حیث تطلع.

یعنی آفتابی در شرق (ایران) غروب کرده که چشم من برای او اشک می‌ریزد. ما هرگز خورشیدی را ندیدیم از آن جایی که طلوع کرده غروب نماید؟! [صفحه ۱۷۰]

صندوق مبارک حضرت رضا علیه‌السلام

در اینکه صندوق مقدس حضرت رضا علیه‌السلام دقیقا در چه تاریخی ساخته و بر سر مرقد مبارک آن حضرت نصب شده از تواریخ چیزی به دست نمی‌آید، ولی از ظواهر و قرائن بعضی از اخبار این طور به دست می‌آید که مرقد مطهر آن بزرگوار در حدود سنه‌ی پانصد (۵۰۰) دارای صندوق بوده.

چنانکه در کتاب روضات الجنات می‌نگارد: انوشیروان که شخص مجوسی به شمار می‌رفت نزد سلطان محمد خوارزم شاه مقام و منزلتی داشت. سلطان محمد خوارزم شاه وی را به عنوان سفارت نزد سلطان سنجر فرستاد. انوشیروان مبتلا به مرض برص (به فتح باء و راء - یعنی لک و پیس شدن بدن) بود، چون این مرض باعث تنفر طبایع مردم است لذا وی می‌ترسید با این وضع نزد سلطان سنجر برود!!

موقعی که انوشیروان به مشهد مقدس مشرف شد به او گفتند: اگر داخل این قبه‌ی (حضرت رضا) شوی و پس از زیارت صاحب این قبه را به درگاه خدا شفیع قرار دهی خدای رؤوف اجابت می‌کند و مرض تو را شفا خواهد داد. وی در جواب گفت: من شخصی هستم مجوسی، شاید خدام حرم مطهر مرا از دخول در حرم مانع شوند؟ گفتند: لباس خود را تغییر بده که کسی تو را نشناسد.

انوشیروان پس از تبدیل لباس پناه به قبر مقدس حضرت رضا علیه‌السلام برد، تضرع و زاری کرد که خدا مرض او را برطرف کند.

[صفحه ۱۷۱]

همین که از حرم مبارک حضرت رضا علیه‌السلام خارج شد و نگاه به دست خود که مبتلا به مرض برص بود کرد دید اثری از آن مرض وجود ندارد، آن گاه لباسهای خود را از بدن بیرون آورد و اثری از آن مرض در همه‌ی بدن خویش ندید!! انوشیروان پس از مشاهده‌ی این معجزه مسلمان شد و اسلام او بسیار قوی و نیکو گردید و از برای قبر مقدس حضرت رضا علیه‌السلام شبه صندوقی از نقره درست کرد.

پس از این خبر استفاده می‌شود: در زمان سلطنت سلطان سنجر که در حدود سنه‌ی پانصد (۵۰۰) هجری بوده حرم حضرت رضا علیه‌السلام دارای خدای بوده که انوشیروان گفت: می‌ترسم خدام نگذارند من وارد حرم شوم.

ضریح مبارک حضرت رضا علیه السلام

در اینکه در چه موقعی برای مرقد مقدس حضرت رضا علیه‌السلام ضریح ساخته و نصب شده باشد تاریخ و مدرک صحیحی در دست نیست. ولی از آن جریانی که قبل از این خواندیم که عبدالمؤمن ازبک اشیاء قیمتی را از حرم امام رضا علیه‌السلام به یغما برد استفاده می‌شود که مرقد مطهر آن بزرگوار دارای ضریح بوده است.

زیرا چنانکه قبلاً خواندیم از جمله اشیائی که این مرد غارت گر به یغما برد قطعه‌ی الماسی بود که به قدر یک تخم مرغ بود. و از جمله یک میل طلائی بود که بالای ضریح بود، آن میل طلا را شاه طهماسب وقف کرده بود. عبدالمؤمن ازبک چنانکه قبلاً خواندیم در سنه‌ی نهصد و نود

[صفحه ۱۷۲]

و هشت (۹۹۸) هجری حرم مطهر حضرت رضا را مورد دستبرد و یغما قرار داد. پس معلوم می‌شود که مرقد حضرت رضا از تاریخ مذکور دارای ضریح بوده ولی قبل از این تاریخ مدرکی در دست نیست.

مرقد مقدس حضرت رضا علیه‌السلام دارای سه ضریح است که از فولاد ساخته شده‌اند. طول هر ضریحی پنج دهنه و عرض آن سه دهنه است.

در پیشانی ضریح اول که نزدیک صندوق مبارک است سوره‌ی مبارکه‌ی: هل اتی را نوشته‌اند. در پیشانی ضریح دوم دو سطر به خط نستعلیق طلاکوب کرده‌اند. در این دو سطر نام: شاهرخ بن رضا قلی میرزا فرزند نادرشاه افشار را نوشته‌اند. وی در تاریخ یک هزار و صد و شصت و دو (۱۱۶۲) این ضریح را وقف و نصب کرده. طول ضریح سوم که بوسه گاه و مورد استلام عموم زوار و مؤمنین است - ده ذراع (یک ذراع از آرنج دست است تا سر انگشتان) می‌باشد. عرض این ضریح شش ذراع و ارتفاع آن به طور تقریب چهار ذراع می‌باشد. بانی این ضریح نیز معلوم نیست. و لقد اجاد من قال:

ای روضه‌ی تو مطاف انس و جنه
وی خاک درت ز آتش دوزخ جنه
محروم ازین روضه مکن کامده است
بین الجبلین روضه من ریاض الجنه [۲۱].

[صفحه ۱۷۳]

گنبد حضرت رضا علیه السلام

در کتاب منتخب التواریخ می‌نگارد: حرم محترم را با پوشش اول ابتداء مأمون الرشید برای پدرش هارون ساخت. تاریخ بنای آن به طور دقیق معلوم نیست. ولی به طور اجمال معلوم می‌شود که مأمون آن حرم را بعد از فوت هارون و قبل از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام ساخته است.

ابن اثیر در کتاب کامل خود می‌نویسد: سلطان محمود آن ساختمان طوس را که محل قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و هارون الرشید است و پدرش سبکتکین آن را (به جهت عداوتی که با خلفاء بنی عباس یا با حضرت رضا علیه‌السلام داشت) خراب کرده بود تجدید نمود. هر کس به زیارت آن مرقد مطهر می‌رفت اهل طوس او را اذیت می‌کردند ولی سلطان محمود اهل طوس را از اذیت و آزار زوار منع کرد.

جهت اینکه سلطان محمود این اعمال را انجام داد این بود که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام را در عالم خواب دید که به او فرمود: این وضع تا کی بدین قرار باشد؟! سلطان محمود از این اشاره‌ی حضرت علی بن ابی طالب دریافت که منظور آن بزرگوار تعمیر گنبد و بارگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است، لذا دستور داد تا آن را ساختند. [صفحه ۱۷۴]

در کتاب مطلع الشمس می‌نویسد: گنبد مبارک امام رضا علیه‌السلام در زمان سلطنت سلطان سنجر ساخته شده و بنائی که فوق مرقد مطهر است سلطان سنجر آن را بنا نهاده.

بنای این ساختمان بسیار محکم و با دوام است زیرا گفته‌اند: مصالح این بناء عبارت بوده از: گل ارمنی و آب انگور و موی بز، این اشیاء را با یکدیگر مخلوط کرده و به کار برده‌اند.

بعضی از نویسندگان درباره‌ی اینکه سلطان سنجر به این بنای محکم اقدام نمود می‌نویسند: وی پسری داشت که به مرض مزمن مبتلا بود. آن جوان سفری به جانب طوس کرد تا شاید به وسیله‌ی تغییر آب و هوا مرضش معالجه شود.

روزی در اراضی طوس چشمش به آهویی افتاد، وقتی آن آهو را تعقیب نمود آن آهو داخل روضه مقدسه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام شد و به آن مکان شریف پناهنده گردید.

آن جوان هر قدر اسب خود را تکلیف نمود که داخل روضه‌ی حضرت رضا شود اسب از انجام این عمل خودداری کرد همین که آن جوان درباره‌ی این موضوع تحقیق کرد و فهمید آنجا روضه مبارکه‌ی حضرت امام رضا علیه‌السلام است مشغول دعاء و استشفاء و دست به دامن آن امام رؤوف گردید و در همان ساعت شفا یافت!

وقتی این خبر را به عرض پدرش رسانیدند او به شرف الدین که ابوطاهر قمی باشد دستور داد تا این گنبد را ساخت. نگارنده گوید: از اخبار و روایات این طور به دست می‌آید که آن گنبدی که بالای مرقد حضرت رضا بوده از آثار [صفحه ۱۷۵]

سلطان محمود غزنوی بوده و آن گنبدی که مافوق گنبد سابق الذکر بوده از آثار سلطان سنجر است و الله اعلم؟ سطح محدب (به ضم میم و فتح حاء و دال مشدد - برآمدگی) گنبد مطهر از خشتهای مسی تشکیل یافته که روی آنها را تذهیب نموده‌اند و شاعری راجع به این موضوع اشاره کرده و گفته:

هفت هزار و هفتصد و هفتاد و هفت خشت طلا

نصب شد بر گنبد سلطان علی موسی الرضا.

در کتاب مطلع الشمس می‌نگارد: شاه طهماسب گنبد مقدس حضرت رضا علیه‌السلام را به آجرهای مطلا تذهیب کرد، وی یک مناره زیبائی ساخت و آن را هم تذهیب نمود و در اطراف مرقد مطهر و ضریح نیز طلائی نصب کرد.

رواق‌های حضرت رضا علیه‌السلام

اول: رواق جنوبی حرم

بانی این رواق مقدس که آن را دار الحفاظ می‌گویند. گوهرشاد بوده. این گوهرشاد که مسجد جامع جنوبی حرم حضرت رضا علیه‌السلام را ساخته زوجه‌ی معظمه‌ی میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بوده است.

این بنای عالی مربع مستطیل است، طول آن از طرف جنوب به شمال به طور تقریب به مساحت پانزده متر و نیم و عرض آن به مساحت هفت متر و نیم است.

در بالای ازاره قصیده‌ای از حکیم قآنی به سنگ محجر شده که قسمتی از آن این است:

[صفحه ۱۷۶]

زاده‌ی خیر البشر فرمانروای خیر و شر
 مهبط وحی و کرامت معدن صدق و سداد
 بضعه‌ی موسی بن جعفر بو الحسن کز غیر حق
 جسته در مقصوره‌ی وحدت روانش انفراد
 گر ز علمش راز گوئی عنده ام الکتاب
 ور بکاخش راه جوئی دونه خرط القتاد
 مور و مار و نور و نار و وحش و طیر و انس و جان
 جمله زو جویند رزق و جمله زو خواهند زاد.

دوم: رواق غربی حرم

این بنای مبارک که آن را دار السیاده می‌گویند نیز از آثار مرحومه‌ی گوهرشاد است. طول این رواق مبارک از سمت جنوب به شمال تقریباً به مساحت سی و دو متر ولی عرض آن مختلف است این رواق از بزرگترین رواق‌های حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به شمار می‌رود.

در بالای ازراهی آن راهروی که به جانب دار الحفاظ می‌رود چند شعر به خط نستعلیق حجاری شده که مطلع آن این است:

بکاخ عالی شاهنشهی که بر در او
 نموده خسرو انجم بمسکنت مسکن
 مهین نتیجه‌ی موسی که کل خطه‌ی طوس
 ز یمن مرقد او رشک وادی ایمن [۲۲].

سوم: رواق شمالی حرم

در کتاب مطلع الشمس می‌نویسد: بانی این رواق مقدس

[صفحه ۱۷۷]

که آن را توحید خانه می‌گویند مرحوم ملا- محسن فیض بوده. طول این رواق مبارک از طرف مشرق به مغرب تقریباً به مساحت شانزده متر و نیم ولی عرض آن نیز مختلف است.

چهارم: رواق شرقی حرم

این مکان مقدس را گنبد حاتم خان می‌نامند. طول این رواق از جانب مشرق به مغرب به طور تقریب به مساحت یازده متر و عرض آن به مساحت هشت متر است.

در تاریخ عالم آرا می‌نگارد: حاتم خان امین الدوله‌ی شاه عباس کبیر به شمار می‌رفته. وی اصلاً اهل اردوباد بود. در زمان شاه عباس دارای لقب: اعتماد الدوله بود، این لقب در آن زمان با لقب صدر اعظم مرادف بود.

در بعضی از تواریخ می‌نویسد: حاتم خان از احفاد مرحوم خواجه نصیر طوسی رحمه الله بود. فرزندان وی در اردوباد آذربایجان سکنی دارند.

صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام

صحن عتیق حضرت رضا علیه‌السلام در طرف شمالی مرقد و پشت سر آن بزرگوار است. طول این صحن از طرف مشرق به مغرب

به مساحت هفتاد و شش متر و عرض آن شصت متر است که مجموع مساحت آن می‌شود: چهار هزار و پانصد و شصت (۴۵۶۰) متر.

بانی نصف جنوبی این صحن مبارک امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین بایقرا به شمار می‌رفته بوده است. وی در سده‌ی هشتصد و هفتاد و دو (۸۷۲) این نصف از صحن مقدس حضرت رضا را

[صفحه ۱۷۸]

بنا کرد.

نصفه‌ی شمالی این صحن مبارک را مرحوم شاه عباس کبیر بنا نمود. در تاریخ عالم آرا می‌نگارد: شاه عباس کبیر در سده‌ی هزار و صد و بیست و یک (۱۱۲۱) که به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شد دستور داد تا صحن مقدس را توسعه دهند و خیابانی از دروازه‌ی غربی شهر تا دروازه‌ی شرقی تأسیس نمایند.

وی دستور داد که مجرای آب چشمه‌ی کلسب را از دروازه‌ی غربی داخل شهر کنند تا به وسط شهر رسیده از صحن مطهر حضرت رضا بگذرد و از دروازه‌ی شرقی خارج شود.

ثقة الاسلام نوری در کتاب دارالسلام از کربلائی مؤمن نقل می‌کند که گفت: من در سفر زیارت حضرت رضا علیه‌السلام با شخص کوری همسفر شدم، غذای او را همه شب من تعهد کردم تا اینکه وارد مشهد مقدس شدیم و در میان کاروانسرائی منزل گرفتیم. همین که شب شد آن رفیق کور نیامد. من تنها خوابیدم وقتی که سحر شد در عالم خواب دیدم گویا: داخل صحن مقدس حضرت رضا شدم، شخص بزرگواری را دیدم که طرف پنجره نشسته و دو نفر در مقابل آن حضرت ایستاده‌اند. ناگاه صدائی از میان حرم مطهر شنیدم که می‌گفت:

اشفنی یا مولا!

یعنی ای مولای من مرا شفا بده! ناگاه دیدم آن بزرگوار به یکی از آن دو نفر فرمود: چند قطره از این آب (چشمه‌ی کلسب) به چشمش بچکانید!

من از خواب بیدار شدم، غسل کردم، داخل حرم مقدس

[صفحه ۱۷۹]

شدم، پس از تشرف به حرم دیدم آن رفیق کور با چشمهای سالم در میان حرم است!! به او گفتم: چه شد که شفا یافتی؟! گفت: به زیارت حضرت رضا آمدم، بالای سر مبارک آن حضرت رفتم و شفای چشم خود را از آن بزرگوار خواستم، من چیزی نفهمیدم مگر اینکه چند قطره آب به چشمم ریخت و چشمم شفا یافت! بعد معلوم شد همان موقعی که من آن خواب را می‌دیدم چشم او شفا یافته بود.

در وسط صحن عتیق سقاخانه‌ای است که آن را نادرشاه ساخته و آن را با خشت‌های طلا زینت نموده. حوض این سقاخانه را که یکپارچه از سنگ مرمر ساخته شده به دستور نادرشاه از هرات آوردند. این حوض به طور تقریب مقدار سه کر آب می‌گیرد آن مقدار املاکی که نادرشاه در مزرعه‌ی دهشک داشت وقف این سقاخانه کرد.

صحن جدید حضرت رضا علیه‌السلام

صحن جدید حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در سمت مشرق حرم آن بزرگوار واقع شده. این صحن مقدس از آثار مرحوم فتحعلی شاه رحمه الله به شمار می‌رود.

طول این صحن که از طرف مشرق به جانب مغرب واقع شده تقریباً به مساحت هفتاد و دو (۷۲) متر و عرض آن چهل و نه (۴۹) متر

و مجموع مساحت آن سه هزار و پانصد و بیست و هشتم (۳۵۲۸) متر است.

مرحوم مغفور خاقان فتح علی شاه در سده‌ی هزار و دویست

[صفحه ۱۸۰]

و سی و سه (۱۲۳۳) قمری این صحن مطهر را بنا نهاد.

و مرحوم حاج میرزا موسی خان متولی باشی در سده‌ی هزار و دویست و شصت (۱۲۶۰) قمری در زمان سلطنت محمد شاه بن عباس میرزا آن را کاشی کاری نمود.

مسجد گوهرشاد

مرحومه‌ی گوهرشاد چنانکه قبل از این هم اشاره شده همسر میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بوده. در سده‌ی هشتصد و شصت و یک (۸۶۱) قمری میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور گوهرشاد را در هرات به قتل رسانید.

قبر گوهرشاد - و شوهر و پسرش چنانکه فرزند برومند صاحب کتاب منتخب التواریخ در کتاب سوانح الایام خود می‌نویسد - در هرات در آن مدرسه‌ای که خود آن بانوی با سعادت بنا نموده واقع شده.

این مسجد که سمت جنوبی حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام واقع شده و می‌توان گفت: از هر لحاظ کم نظیر است در سده‌ی هشتصد و بیست و یک (۸۲۱) قمری ساخته شده. مساحت این مسجد از جنوب به سمت شمال به طور تقریب پنجاه و سه (۵۳) متر و عرض آن تقریباً چهل و هشت (۴۸) متر و مجموع مساحت آن دو هزار و پانصد و چهل و چهار (۲۵۴۴) متر می‌شود.

فلسفه‌ی غسل جنابت

صدوق در کتاب علل و عیون روایت می‌کند: حضرت رضا علیه‌السلام در جواب محمد بن سنان (که از علت غسل جنابت

[صفحه ۱۸۱]

و موضوعات دیگری سؤال کرده بود) نوشت: فلسفه‌ی غسل جنابت نظافت و تطهیر بدن است، زیرا جنابت از کلیه‌ی بدن خارج می‌گردد و بدین سبب واجب است که انسان بعد از جنب شدن همه‌ی بدن را تطهیر نماید.

علت اینکه برای خروج بول و غائط لازم نیست کلیه‌ی بدن غسل داده شود این است که اولاً بول و غائط بیشتر از جنابت (یعنی از منی) خارج می‌شوند لذا برای خروج آنها فقط به وضوء اکتفا می‌شود، زیرا اگر انسان بخواهد به تعداد قضاء حاجت غسل کند موجب عسر و حرج خواهد شد (در صورتیکه عسر و حرج در دین مقدس اسلام مشروع نیست).

ثانیاً بول و غائط بدون اراده و شهوت خارج می‌شوند به خلاف خروج منی که بدون لذت و مجبور نمودن نفس خارج نخواهد شد.

فلسفه‌ی غسل‌های مستحبی

فلسفه‌ی غسل‌های عیدین و غسل جمعه و غیر آنها (از غسل‌های مستحبی) آن است که انسان خدای خود را با عظمت بداند و به خداوند کریم و جلیل برود و طلب آمرزش گناهان خود را بنماید.

و از طرفی هم مسلمین دارای عید معلوم و معروفی باشند تا در آن اجتماع کنند و بیاد خدا باشند لذا لازم است که برای عظمت آن روز غسل کنند تا نسبت به روزهای دیگر فضیلتی داشته باشد و بر نمازهای نافله و عبادت خود بیفزایند و از لحاظی هم غسلی که می‌کنند از آن جمعه تا جمعه‌ی آینده برای آنان یک نوع

[صفحه ۱۸۲]

تطهیر و پاکیزگی باشد.

سید مرتضی رازی در صفحه‌ی (۱۷) کتاب تبصره العوام خود راجع به غسل نکردن مجوس می‌نگارد: طایفه‌ی مجوس غسل جنابت نمی‌کنند، می‌گویند: پس از جنب شدن غیر از آلات تناسلی را نباید شست، دلیل آنان این است که می‌گویند: کسی که یک بار زردک یعنی هویج داشته باشد و یکی از آنها نجس شود لزومی ندارد که همه‌ی آنها را بشوید، فقط باید همان که نجس شده شسته شود. نگارنده گوید: چون این استدلال خنده آور است ما جواب آن را نمی‌گوئیم.

دکتر صدرالدین نصیری در کتاب بهداشت اجتماعی در اسلام می‌نگارد: یکی از علل واجب شدن غسل جنابت از برای مرد و زن پس از مقاربت همانا حفظ الصحه‌ی اعضاء تناسلی است زیرا کثافات حاصله‌ی بعد از مقاربت موجب تولید اقسام امراض مقاربتی از قبیل: سوزاک و سیفلیس و غیر آن می‌گردد.

به علاوه در موقع مقاربت که بدن‌ها به یکدیگر اصطکاک پیدا می‌کنند ممکن است امراض جلدی از یکی به دیگری سرایت کند بدین جهت است که شارع مقدس اسلام غسل جنابت را پس از عمل مقاربت واجب می‌داند.

فلسفه‌ی غسل میت

فلسفه‌ی غسل میت این است که از کثافات امراض و امثال آنها پاک و پاکیزه شود، زیرا میت با ملائکه ملاقات می‌کند و با اهل آخرت تماس می‌گیرد، لذا لازم است وقتی بر خدای سبحان وارد می‌شود و پاکیزگان را ملاقات می‌کند و با آنان تماس می‌گیرد [صفحه ۱۸۳]

پاک و پاکیزه باش دو رو به خدا برود تا برای او شفاعت کنند.

یکی دیگر از علل غسل دادن میت این است که آن منی که انسان از آن خلق شده (در موقع جان کندن یا بعد از آن؟) از او خارج می‌شود و او بدین جهت جنب می‌گردد لذا باید او را غسل داد.

دکتر صدرالدین نصیری در کتاب بهداشت اجتماعی در اسلام راجع به فلسفه‌ی غسل دادن میت می‌نویسد: معلوم گردیده که حشرات به خصوص کرم‌ها در انتقال این میکروبها (یعنی میکروبهائی که قبل از غسل در بدن میت وجود دارند) از عمق به سطح زمین دخالت عمده دارند و موضوع خطر قبرستان‌ها را به خوبی ثابت می‌کنند، زیرا باکتری‌هائی که در اعماق زمین وجود دارند ممکن است به وسیله‌ی کرم‌ها از عمق به سطح آمده و امراض فراگیر خطرناکی تولید کنند.

برای پیش گیری از انتشار و انتقال میکروبها به وسیله‌ی حشرات و کرم‌ها در سطح زمین شارع مقدس شستن بدن میت را اول با صابون یا سدر، سپس با کافور لازم و واجب دانسته است. شستن با صابون و یا سدر برای نظافت بدن میت از میکروبها و شستن با کافور برای جلوگیری از هجوم حشرات.

سید مرتضی رازی در باب دوم کتاب تبصره‌ی خود می‌نویسد: مجوس جسد میت را نمی‌شویند و به خاک هم نمی‌سپارند بلکه مکان وسیعی را که آن را دخمه می‌گویند تهیه می‌کنند و موقعی که یکی از ایشان از دنیا می‌رود جنازه‌ی او را به ریسمان محکمی می‌بندند و با جامه‌ای که پوشیده در آن دخمه می‌اندازند.

پس از دو روز نزد او می‌روند، چنانچه کلاغ یا پرنده‌ی دیگری

[صفحه ۱۸۴]

چشم او را کنده باشد می‌گویند: او اهل بهشت است و گرنه اهل دوزخ است!!

گروهی از ایشان میت را با لباسهایش به پای دارند و چوبی را بر زمین نصب می‌کنند که سر آن دو شاخه باشد، آنگاه آن دو شاخه را در زیر چانه‌ی میت قرار می‌دهند و آن میت همچنان خواهد بود.

فلسفه‌ی غسل مس میت

فلسفه‌ی غسل کردن آن کسی که میت را غسل می‌دهد یا جسد او را (قبل از غسل دادن و بعد از سرد شدن) لمس می‌کند به جهت آن ترشحی است (یا بفروماید به جهت آن میکروبهائی است) که از جسد میت به شخص زنده اصابت می‌نماید زیرا موقعی که روح از بدن انسان خارج می‌شود بیشتر آفت و کثافت‌های بدن باقی می‌مانند، بدین لحاظ است که شخص غاسل باید غسل کند و جسد میت هم باید غسل داده شود.

دکتر صدرالدین نصیری در کتاب: بهداشت اجتماعی در اسلام راجع به فلسفه‌ی غسل مس میت می‌نگارد: در سطح پوست بدن بیمار تعداد زیادی میکروبهای بیماری استافیلوکوک و استرپتوکوک و غیره وجود دارد. نیز تعداد دیگری از میکربها که به واسطه‌ی خاصیت حیاتی نمی‌توانستند در سطح پوست زنده بمانند پس از مرگ قوی شده و افزایش می‌یابند، در این هنگام سطح پوست بدن کانون مهم سرایت و انتشار مستقیم بیماری‌های عفونی می‌باشد.

شارع مقدس اسلام بدن میت را قبل از شستن پلید و برای

[صفحه ۱۸۵]

جلوگیری از ابتلاء به بیماریها نسبت به افرادی که بدن میت را مس نمایند غسل را لازم دانسته و تنها شستن موضع آلوده را کافی ندانسته تا از آلوده شدن به میکربها حتی المقدور جلوگیری شده باشد.

مهندس بازرگان در کتاب مطهرات در اسلام قسمتی از احکام مذهب زردشت را بدین نحو می‌نگارد:

همین که شخص از این دار فانی رخت بر می‌بست نه تنها لباس تن و بستر بیماری و پرستاران او در ردیف نا پاکان قرار می‌گرفتند، بلکه تمام خانه و کاشانه و ما یملک او از قبیل: لباس‌های داخل صندوق، ظروف مطبخ، حتی درخت، باغچه، حیاط و حشم باید تطهیر شوند.

از آن مشکل‌تر اولاد و اقوام داغ‌دیده ولو اینکه دور و بی‌خبر از مرگ آن بیچاره باشند گرفتار بلیه‌ی ناپاکی می‌شوند.

ظروف متعلق به میت را اول با ادرار گاو می‌شویند، پس از آن خاک مال نموده با آب می‌شویند، این عمل باید به تعداد دفعاتی تکرار شود که بستگی به جنس ظرف دارد:

مثلاً برای ظرف طلا یک مرتبه.

ظرف نقره دو مرتبه.

ظرف حلبی سه مرتبه.

ظرف فولادی چهار مرتبه.

ظرف سنگی پنج مرتبه.

چنانچه ظرف از چوب یا سفال باشد تطهیر بردار نخواهد بود، بلکه باید از آن صرف نظر نمایند.

لباس‌های میت یا هر لباسی که به بدن میت خورده باشد قابل

[صفحه ۱۸۶]

تطهیر است بدین طریق:

در ابتداء آن را با ادرار گاو نر می‌شویند، پس از اینکه آن را به زمین مالیدند آن را با آب خالص شستشو می‌دهند، این عملیات سه مرتبه تکرار می‌شود.

آنگاه مدت سه ماه آن لباس را مقابل آفتاب قرار می‌دهند این در صورتی است که لباس پوستی باشد. ولی اگر لباس‌ها از پارچه

باشد عملیات سابق الذکر را شش مرتبه انجام می‌دهند و مدت قرار دادن در مقابل آفتاب شش ماه خواهد بود.

چنانچه لباس کوچکترین لکی از مرده برداشته باشد قابل تطهیر نخواهد بود، بلکه باید آن را چاک کنند.

قوم و خویشان میت به حسب درجه‌ی قرابتی که با او دارند مدت پنج تا سی روز نجس هستند و باید انزواء اختیار نمایند، اگر مرحوم نا مرحوم باشد مدت انزواء دو برابر می‌شود.

پرهیز از مرده را به جائی می‌رسانند که هرگاه حیوانی از علوفه‌ی ما ترک بخورد تا یک سال شیر آن حیوان قابل شرب نخواهد بود. در تورات، سفر (به کسر سین و سکون فاء) اعداد باب (۱۹) از آیه‌ی (۱۱) تا آیه‌ی (۱۵) راجع به غسل مس میت می‌نگارد:

۱۱- هر که میت‌ی هر آدمی را لمس نماید تا هفت روز نجس باشد.

۱۲- و آن شخص در روز سیم خویشتن را به آن (آب تنزیه) پاک کند و در روز هفتم طاهر باشد و اگر خویشتن را روز سوم پاک نکرده باشد در روز هفتم طاهر نخواهد شد.

[صفحه ۱۸۷]

۱۳- و هر که میت‌ی آدمی را که مرده باشد لمس نموده و خود را به آن (آب تنزیه) پاک نکرده باشد او مسکن خداوند را ملوث کرده است و آن شخص از اسرائیل منقطع شود چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است نجس خواهد بود و نجاستش بر وی باقی است.

۱۴- این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد. هر که داخل آن خیمه شود و هر که در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود.

۱۵- و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد نجس خواهد بود، و هر که در بیابان کشته‌ی شمشیر، یا میت، یا استخوان آدمی، یا قبری را لمس نماید هفت روز نجس باشد و...

فلسفه‌ی وضوء

فلسفه‌ی وضوء این است: که وقتی بنده در پیشگاه پروردگار عالم از برای مناجات می‌ایستد پاک و پاکیزه بوده و خدا را دربار‌ی وضوء اطاعت کرده و از چرک و کثافات پاکیزه باشد.

به علاوه وضوء کسالت و خواب آلودگی انسان را از بین می‌برد و باعث تزکیه‌ی قلب می‌شود تا اینکه با توجه کاملی در پیشگاه با عظمت پروردگار عالم به ایستد.

اگر گفته شود: چرا این اعضاء چهارگانه (یعنی صورت، سر دستها و پاها) وضوء داده می‌شوند؟ می‌گوئیم: به جهت اینکه وقتی انسان در مقابل پروردگار خود می‌ایستد اعضاء وضوء ظاهر و آشکارند، زیرا با پیشانی سجده کرده و به دست‌های خود

[صفحه ۱۸۸]

سؤال می‌کند. با سر خود متوجه رکوع و سجود می‌شود و به وسیله‌ی پاها قیام و قعود می‌کند (پس باید به این اعضاء چهارگانه پاک و تمیز باشند).

مهندس بازرگان در کتاب مطهرات در اسلام وضوءی زردشتی‌ها را بدین نحو می‌نگارد: یکی از مواردی که حس پسندیده‌ی طهارت جوئی با رسوم سخیفه‌ی خرافاتی مخلوط شده وضوءی زردشتیان است. زردشتیان هر روز صبح دست و روی خود را دو مرتبه شستشو می‌دهند ولی نه با آب معمولی و طریق معمولی بلکه مرتبه‌ی اول با گومز و مرتبه دوم با نیرنگاب..

گومز ادرار گاو نر است. نیرنگاب یک آب ورد خوانده و هر دوی اینها با مراسم مخصوصی توسط مغ‌ها تهیه می‌شود [۲۳] توضیح آنکه مغ‌ها پس از آنکه مدت نه شب متوالی ترکیه نمودند مدت سه تا شش روز مراسم - واندیداد - را اجرا می‌نمایند و گاو نری را

که از سه روز قبل فقط غذای پاک به آن خورانده باشند پیش می‌آورند و در محوطه‌ای نگاه می‌دارند. دو ظرف یا قدح نیز حاضر می‌نمایند، ظرف اول را برای دریافت ادرار گاو تخصیص داده و در دومی آب ریخته‌اند. مع مأمور در حالتی که انتظار خروج مایع مقدس را می‌کشد دائما ادعیه‌ی وارده بر آن ظرف می‌خواند مایع اولی را نیرنگ گومز و مایع دومی را نیرنگاب می‌نامند. گاهی که مقادیر حاصله ممکن است کفایت احتیاجات [صفحه ۱۸۹]

کلیه‌ی مؤمنین را نکند اجازه داده شده است هر کس شخصا از این دو مایع تهیه نموده فقط یک قطره از نمونه‌هایی که با مراسم مفصل فراهم شده است در آنها بریزد!! مؤلف کتاب سابق الذکر می‌نگارد: ما این نحوه وضو را از کتاب: اوستا (به فتح همزه و کسر واو و سکون سین) که تفسیر کتاب زند است نوشتیم.

علت وجوب زکات

علت وجوب زکات آن است که قوت و غذائی به فقراء نصیب شود و اموال اغنیاء از خطر فساد و تلف محفوظ بماند، زیرا خدای توانا افراد سالم را دستور داده: از اشخاصی که مبتلا و مریض هستند دستگیری کنند. چنانکه (در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی - ۱۸۶) می‌فرماید:

لتبلون فی اموالکم و انفسکم [۲۴].

نسبت به اموال بدین طریق آزمایش می‌شوید که زکات بپردازید. نسبت به جان بدین کیفیت امتحان می‌شوید که نفس خود را برای صبر و تحمل آماده کنید، به اضافی این که این عمل باعث شکر گذاری خدا می‌شود و موجب انتظار زیاد شدن اموال می‌گردد. نیز به اضافی اینکه انسان به فقراء و ضعفاء ترحم کرده و به افراد مسکین رسیدگی نموده و با ایشان مواسات و همراهی کرده و از طرفی فقراء را تقویت و کمک به هزینه‌ی دین [صفحه ۱۹۰]

نموده است.

فقراء وسیله‌ی پند و اندرز و عبرت گرفتن ثروتمندان تا اغنیاء به واسطه‌ی آنان متوجه فقراء آخرت شوند و به شکر گذاری خدای رؤوف رغبت پیدا کنند که ایشان را نظیر فقراء تهیدست نکرده. از طرفی هم تضرع و زاری کنند که خدا آنان را به وسیله‌ی پرداختن زکات و صدقات و صله‌ی رحم نمودن و خیر و خیرات دچار فقر و بینوائی ننماید.

شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

ما ضاع مال فی بر ولا بحر الا بتضییع الزکوۃ ولا یصاد من الطیر الا ما ضیع تسبیحه.

یعنی هیچ مالی در صحراء و دریا از بین نمی‌رود مگر به ضایع کردن زکات (یعنی مگر اینکه زکات آن را نپرداخته باشند) و هیچ پرنده‌ای به دام نمی‌افتد مگر آن پرنده‌ای که ذکر و تسبیح آن ترک شود.

فلسفه‌ی حج

علت وجوب حج این است که انسان بر خدای رؤوف وارد شود، طلب زیاد شدن (مال، یا طلب زیارت) نماید خارج شدن از گناهان، از گناهان گذشته توبه نمودن، از سر گرفتن عبادات در آینده. (از فوائد حج به شمار می‌رود).

در سفر حج اموالی خرج می‌شود (که نفع اخروی دارد) بدن انسان دچار مشقت و زحمت می‌گردد، بدن از شهوات

[صفحه ۱۹۱]

و خواسته دنیوی و لذتها بر حذر خواهد شد، انسان به وسیله‌ی عبادت به خدا تقرب می‌جوید، انسان در گرما، سرما، در موقع امنیت و خوف در مقابل خدای خود با خضوع و خشوع خواهد بود.

در مسافرت حج عموم مردم نفع می‌برند، متوجه خدا می‌شوند، یکی از فوائد حج این است که قساوت قلب را برطرف کند، جسور نباشد، ذکر و دعا را فراموش نکند، امیدهای دور و دراز نداشته باشد، حقوق را تجدید نماید، نفس را از ایجاد مفسده برکنار دارد؟ منفعت سفر حج به افرادی که در شرق، غرب، صحراء و دریا باشند می‌رسد. افراد تاجر، کاسب، فروشنده، خریدار و مسکین خواه حج به جا بیاورند یا نیاورند از حجاج و مسافرت ایشان برخوردار خواهند شد.

سفر حج موجب روا شدن حوائج عموم افرادی که در گوشه و کنار باشند و آن اشخاصی که می‌توانند در مواضع نزول حجاج اجتماع کنند و نفع خود را مشاهده نمایند خواهد شد.

علت اینکه حج بیشتر از یک دفعه بر انسان واجب نمی‌شود آن است که خدای حکیم در عبادات واجبه‌ی ملاحظه‌ی حال کم قوه ترین افراد را فرموده. یکی از آن عباداتی که واجب کرده حج است که یک مرتبه واجب شده (تا افراد ضعیف بتوانند این فیض را دریابند) آنگاه افراد قوی را دستور داده که به اندازه‌ی قدرت و توانائی خود حج (مستحبی) به جای آورند.

علت اینکه خانه‌ی کعبه در وسط زمین قرار گرفته آن است که خانه‌ی کعبه همان موضعی است که زمین از زیر آن گسترش پیدا کرده. و هر بادی که در دنیا می‌وزد از زیر رکن شامی خارج

[صفحه ۱۹۲]

می‌شود و آن اولین موضعی است که در زمین وضع شده تا برای اهل مشرق و مغرب به طور مساوی واجب باشد.

مکه را بدین لحاظ مکه می‌گویند که مردم در میان آن دست خود را به هم می‌زدند و سوت می‌کشیدند، کسی که قصد مکه را داشت می‌گفتند: قد مکا. بدین لحاظ است که خدای علیم (در سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۵-۳۴) می‌فرماید:

و ما کان صلوتهم عند البیت الامکاء أو تصدیة [۲۵].

معنی مکا و تصدیه: دست به هم زدن است.

علت طواف کعبه آن است که خدای علیم به ملائکه فرمود: من در نظر دارم خلیفه‌ای در زمین (از برای خود) قرار دهم ملائکه گفتند: آیا کسی را خلیفه‌ی خود می‌نمائی که در زمین مفسده به پا کند و خون‌ها را بریزد؟!

موقعی که ملائکه یک چنین جوابی را به خدا دادند از گفته‌ی خود پشیمان شدند و پناهنده به عرش خدا شده استغفار نمودند.

لذا خدای سبحان دوست دارد که بندگان او در زمین یک چنین عبادتی را انجام دهند. پس از این جریان بود که خدای توانا خانه‌ای در آسمان چهارم محاذی عرش قرار داد که نام آن، ضراح است.

آنگاه خانه‌ای در آسمان دنیا محاذی ضراح قرار داد که نام آن: معمور است. سپس این خانه‌ی کعبه را محاذی بیت المعمور قرار داد.

[صفحه ۱۹۳]

بعد از این جریان بود که حضرت آدم علیه‌السلام را دستور داد تا در اطراف کعبه طواف نماید، همینکه حضرت آدم طواف کرد خدای رؤوف توبه‌ی او را پذیرفت، بدین لحاظ است که موضوع طواف برای فرزندان آدم تا روز قیامت سنت شد.

علت بوسیدن حجر الاسود آن است که وقتی خدای تعالی عهد و پیمان از بنی آدم گرفت حجرالاسود آن عهد و پیمان را فرو برد (یعنی شاهد بر آن عهد و میثاق بود) بدین جهت است که خدا مردم را دستور داد تا دربارهی این میثاق تعهد نمایند و از همین لحاظ است که نزد حجرالاسود گفته می‌شود:

من امانت خود را ادا نمودم و دربارهی پیمان خود معاهده نمودم تا تو شهادت دهی که من به عهد خود وفا کردم.

منظور سلمان فارسی رحمه الله که می‌فرمود: حبرالاسود فردای قیامت نظیر کوه ابو قیس (بضم قاف و فتح باء) در حالتی می‌آید که دارای یک زبان و دو لب خواهد بود و برای آن افرادی که به عهد خود وفا کرده‌اند شهادت می‌دهد همین است. علت اینکه زمین منا را منا می‌گویند این است که جبرئیل در آن زمین به حضرت ابراهیم گفت: هر چه از خدای خود می‌خواهی در اینجا تما کن! در همین موقع بود که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدا خواست که قوچی برای آن حضرت بفرستد تا آن را به جای فرزندش اسماعیل قربانی نماید؟! خدای رؤوف خواسته‌ی او را عطا فرمود.

[صفحه ۱۹۴]

فلسفه‌ی روزه

فلسفه‌ی روزه آن است که انسان اثر گرسنگی و تشنگی را احساس نماید تا اینکه بنده‌ای ذلیل، (یعنی با تواضع) مسکین مأجور و صابر باشد و این حالات او را به سختی و شدائد اخروی راهنمایی نمایند.

به اضافه‌ی این که روزه خواسته‌های نفسانی انسان را درهم می‌شکند، انسان را در این عالم موعظه می‌نماید، بشر را به اجل راهنمایی می‌کند تا بدین وسائل به اندازه‌ی سختی و شدائد فقراء دنیا و آخرت پی ببرد.

صدوق در کتاب فقیه از پیامبر با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: برای شخص روزه‌دار دو فرح و خوشحالی خواهد بود. اول: آن موقعی که افطار می‌کند. دوم: آن وقتی که پروردگار خود را ملاقات می‌نماید.

قسم به حق آن خدائی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست قدرت او است بوی دهان شخص روزه دار (که بعد از روزه گرفتن تغییر نموده) نزد خدا از بوی مشک بهتر است.

نیز در کتاب سابق الذکر از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: خدای حکیم به حضرت موسی علیه‌السلام وحی کرد: چه چیزی است که تو را از مناجات با من منع می‌نماید؟

موسی علیه‌السلام گفت: بار خدایا! من تو را اجل و اعظم از آن می‌دانم که (فعلا) با تو مناجات نمایم، زیرا بوی دهان

[صفحه ۱۹۵]

من به علت روزه گرفتن تغییر کرده.

خطاب آمد: یا موسی! بوی دهان شخص روزه دار نزد من از بوی مشک خوشتر است!!

دکتر تومانیان مسیحی در کتاب بهداشت در دین اسلام راجع به فوائد روزه‌ی دین مقدس اسلام می‌نگارد:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله صوموا تصحوا [۲۶].

غرض از روزه گرفتن آن است که شخص از اول طلوع فجر صادق تا مغرب شرعی از خوردن و آشامیدن و چیزهایی که دستور به آنها داده شده است امساک کند.

در روزه گرفتن دو فائده منظور شده: یکی حفظ الصحه‌ی بدن و دیگری تزکیه‌ی نفس و تربیت روح.

اول چیزی را که در روزه‌داری باید در مدنظر گرفت و حقیقتاً یکی از اصول مهمه‌ی صوم به شمار می‌رود همانا امساک در غذا و پرهیز از آن است و اگر شخص صائم این موضوع را مراعات ننماید بلاشک عوض فائده ضرر خواهد برد.

بزرگترین فائده‌ی کم خوردن و پرهیز نمودن این است که چون معده در مدت یازده ماه لا ینقطع مملو از غذا بودن در ظرف یک ماه روزه‌داری می‌تواند مواد غذائی محتوی خود را به خوبی دفع سازد و همین طور کبد که برای حل و هضم مجبور است دائماً صفرای خود را مصرف دارد در مدت سی روز ترشحات

[صفحه ۱۹۶]

صفراوی را صرف حل کردن باقیمانده‌ی غذای جمع آوری شده‌ی خود خواهد کرد.

آلات هاضمه نیز در نتیجه‌ی کم خوردن غذا اندکی فراغت حاصل نموده رفع خستگی را از خود می‌نمایند. روزه یعنی کم خوردن و کم آشامیدن در مدت معلومی در سال یکی از بهترین طرق معالجه و وسائل حفظ الصحة و تندرستی است که طب قدیم و جدید را از این حیث متوجه خود ساخته، مخصوصاً امراضی را که به آلات هضم خاصه کلیه و کبد عارض می‌شود و به توسط ادویه نمی‌توان آنها را علاج نمود روزه به خوبی معالجه می‌نماید.

و همین طور بهترین دوا برای برطرف ساختن سوء هضم می‌باشد. مرض مخصوص کبد که موجب یرقان می‌گردد بهترین طریق معالجه‌اش همانا روزه‌داری است.

زیرا تولید این مرض اغلب اوقات به واسطه‌ی خستگی کبد است که در موقع زیادی عمل نمی‌تواند صفرا را از خون اخذ نماید، چون در موقع هضم غذا راحت گردید به خوبی به جذب و اخذ صفرای خون قادر شده و به تصفیه‌ی دم می‌پردازد.

پرهیز کردن از اکل و شرب (در هنگام روزه) خود رکن رکن تندرستی و سلامتی است، زیرا وقتی انسان مدتی از خوراک عادی و هر روز خود دست کشید و در تغذی تخفیف داد بالطبع اشتها و میل به غذا پیدا کرده و در نتیجه مواد شیمیائی خوراک که مایحتاج بدن و آلات هضم است در آن موقع در نهایت خوبی و آزادی جذب شده و بدل ما يتحلل اعضاء و اجزای بدن می‌گردد، بدیهی است در این صورت سلامتی و تندرستی انسان را استقبال خواهد کرد.

[صفحه ۱۹۷]

چنانچه اشاره کردیم یکی از فوائد دیگر روزه که دستوره‌ای فوق نیز حاکی بر آن است تربیت روح و تقویت اراده‌ی انسانی است که در عرض روزه با وجود این که گرسنه و تشنه مانده است نان و آب را به چشم ببیند و از خوردن و آشامیدن آنها خودداری نماید.

و همچنین در متارکه‌ی عادات یومیه‌ی خود مانند: سیگار، تریاک، توتون، تنباکو، جماع، استمناء، دروغ گوئی، قسم بیجا و غیرهم جد و جهد مبذول داشته و استقامت ورزد و به طوری بنای اراده و حس پایداری خویش را مستحکم و مشید گرداند که اگر وقتی غذا خوردنش در بوته‌ی تأخیر و تعویق افتد و قوت لا یموت در دست نداشته باشد بتواند صبر و تحمل کند و خلاصه اینکه زمام نفس سرکش را به کف گرفته هوا و هوس و شهوت را پایمال عزم و اراده‌ی خود نماید.

معلوم است اگر چند سالی به تکرار این عمل کوشید، و تازیانه‌ی ریاضت را در دست گرفت اراده و استقامتش به طوری که شاید باید قوی شده و در نتیجه عادات مضره از سرش رفع و موجبات صحت و سلامتی وی فراهم و شاهد تندرستی در آغوشش جای گیر خواهد شد.

دکتر آبرامسکی درباره‌ی فلسفه‌ی روزه می‌گوید: راه صحیح برای دفع زکام این نیست که جسم را با قرص و دوا پر کنیم، بلکه این است که به وسیله‌ی امساک از دخول مواد سوختنی غذا جلوگیری کنیم.

پس بنابراین چاره‌ی زکام روزه گرفتن است.

یکی از مواردی که من روش فوق را برای معالجه‌ی زکام

[صفحه ۱۹۸]

اتخاذ کردم این است:

یک روز خانمی به محکمه‌ی من آمد و اظهار کرد: مدتها می‌گذرد که به زکام مبتلا گشته و با این که چندین نوع دوا خورده زکامش همچنان به جا مانده است. به علاوه گفت: شب و روز سرفه می‌کنم و اخلاط دفع می‌نمایم.

وقتی مورد معاینه قرار گرفت معلوم شد که به سرماخوردگی عمومی مبتلا است و سوء هاضمه دارد ولی آسیبی به ریه نرسیده اشتها

ندارد ولی برای حفظ قوای خود غذاهای سنگین می‌خورد.

من پس از تشریح علت زکام به او گفتم: روزه بگیر! وی قول داد که مدت سه روز هیچ نخورد. هفت روز بعد چابک و چالاک به محکمه‌ام آمد و اظهار کرد: آقای دکتر! من از هنگام که شما را ترک کردم چیزی نخوردم و حالا کاملاً خوب شده‌ام، نه سرفه می‌کنم و نه احساس رنجوری. حالا- غذا را با کمال اشتها می‌خورم، تعجب در اینجا است: با اینکه مدتی روزه گرفته‌ام فعال تر و نیرومندتر شده‌ام.

پس از چهار روز روزه سرفه‌ام از بین رفته، با وجود این غذا نخوردم، زیرا اشتها نداشتم ولی حالا زبانم باردار نیست این است روش صحیح معالجه‌ی زکام!!

زمانی که آگهی‌هائی در روزنامه‌ها چاپ می‌کنند: فلان حب و فلان دوا برای زکام خوب است و من آن آگهی را می‌خوانم دلم سخت به حال مردم بی‌چاره‌ای که تبلیغات آگهی دهنده را باور می‌کنند و قرص و معجون‌های عجیب و غریب را می‌خورند می‌سوزد زیرا ایشان با خوردن این سموم که به نام دوا فروخته می‌شود از [صفحه ۱۹۹]

اقدام طبیعت مزاج که دفع مواد زائده است جلوگیری می‌کنند و در نتیجه مواد زائده که در حقیقت یک نوع سم می‌باشد در تن مانده و موجب امراض خطرناک می‌شوند.

وقتی که چندین مرتبه با خوردن دوا و حب مانع شویم این مواد زائده از تن خارج گردد مواد مذکوره همچنان در مفاصل مانده روماتیسم و نقرس تولید می‌گردد.

پس بهتر این است که شخص زکام را به حال خود بگذارد تا به طور طبیعی دفع گردد ۷ ولی موقعی که دفع گردید رژیم غذایی خود را تغییر دهد تا زکام عود نکند.

فلسفه‌ی حرمت قتل نفس

خدای حکیم قتل نفس را بدین جهت حرام کرده که مردم نابود و فانی نشوند و چاره‌جویی و تدبیر از بین نرود.

فلسفه‌ی حرمت عاق والدین

خدای علیم عاق و الدین بودن را بدین لحاظ حرام کرده که افراد عاق والدین برای اطاعت خدای سبحان موفق نمی‌شوند و پدر و مادر خود را احترام نمی‌کنند و از کفران نعمت اجتناب نمی‌نمایند و شکرگذاری را باطل می‌کنند.

عاق والدین باعث قلت نسل و قطع آن می‌شود، عاق والدین بودن موجب این می‌شود که انسان به پدر و مادر خود احترام نکند و حق آنان را منظور ننماید و قطع رحم کند، والدین فرزند خود و پرورش او را به علت اینکه فرزند به ایشان نیکوئی نمی‌کند ترک خواهند کرد.

[صفحه ۲۰۰]

فلسفه‌ی حرمت زنا

خدای رؤوف زنا را بدین جهت حرام کرده که (مردم به وسیله‌ی این عمل خطرناک) دچار آدم کشی نشوند، حسب و نسب مردم از بین نرود، اطفال و کودکان بی‌سر و صاحب نباشند (در مواقع ارث بردن) ارث ورثه از بین نرود و موضوعات دیگری که باعث یک چنین مفسده‌هائی می‌شوند.

دیلمی در کتاب ارشاد القلوب: باب (۱۷) می‌نگارد: یک روز طایفه‌ی معتزله (که فرقه‌ای از اهل تسنن به شمار می‌روند) در مجلس حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام گفتند: بزرگترین گناهان قتل نفس است، زیرا خدای حکیم (در سوره‌ی نساء - آیه‌ی - ۹۵) می‌فرماید: کسی که مؤمنی را عمداً بکشد جزای او جهنم است.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به نظر من زنا از قتل نفس اعظم و مهمتر است، زیرا شخص قاتل بیشتر از یک نفر را نمی‌کشد و فاسد نمی‌کند، ولی شخص زناکار یک نسل را تا روز قیامت فاسد کرده و محرمات خدا را حلال نموده است. هیچ فقهی در آن مجلس نبود مگر این که دست آن بزرگوار را بوسید و به قول آن حضرت اقرار نمود.

نگارنده گوید: حیوانات در هر سالی یک یا دو موقع به تولید مثل رغبت پیدا کرده و ما بقی سال را از عمل زناشوئی محروم و بی‌بهره‌اند، به خلاف بشر که در دوره‌ی سال از این موضوع برخوردار است.

لذا شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از ابان بن تغلب

[صفحه ۲۰۱]

روایت می‌کند که گفت: من در حضور حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله بودم که مردی از اهل یمن در حضور آن بزرگوار مشرف شد. پس از گفتگوهای امام علیه‌السلام از او پرسید چه شغلی داری؟ گفت: ما خانواده‌ای هستیم در یمن که هیچ کس در شغل ستاره‌شناسی اعلم از ما نیست.

(پس از آنکه حضرت صادق راجع به ستارگان چند سؤال از او کرد و نتوانست جواب بگوید به وی فرمود:)

کدام ستاره است که هر گاه طلوع کند شتر به هیجان می‌آید و مایل به تولید مثل می‌شود!

گفت: نمی‌دانم. امام فرمود: راست گفتی.

کدام ستاره است که هر وقت طلوع نماید گاو به هیجان آمده و خود را برای عمل زناشوئی آماده می‌کند؟

گفت: نمی‌دانم. امام علیه‌السلام فرمود: راست گفتی.

چه ستاره‌ای است که هر گاه طلوع کند سگ‌ها به هیجان می‌آیند و خود را برای تولید مثل مهیا می‌نمایند؟

گفت: نمی‌دانم. امام صادق فرمود: راست گفتی و...

صدوق در کتاب خصال از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به وی فرمود: یا علی؟ در زنا کردن شش خصلت خطرناک است که سه خصلت از آنها در دنیا و سه خصلت آن در آخرت خواهد بود. اما آن سه خصلتی که در دنیا است:

۱- نورانیت صورت را از بین می‌برد.

۲- عمر انسان را کوتاه می‌کند.

۳- رزق و روزی انسان را قطع می‌نماید.

[صفحه ۲۰۲]

و اما آن سه خصلتی که در آخرت است:

۱- بدی حساب.

۲- غضب و سخط خدا.

۳- جاویدان بودن در آتش.

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب فروع کافی، جلد پنجم، چاپ تهران از عبدالله بن سنان از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: حواریون نزد حضرت عیسی آمدند و گفتند: یا عیسی! ما را پند و اندرز بده!

عیسی علیه‌السلام فرمود: موسی کلیم الله علیه‌السلام به شما امر کرد: به نام خدا قسم دروغ نخورید، ولی من به شما می‌گویم: اصلاً به نام خدا قسم نخورید، خواه قسم راست و خواه قسم دروغ! گفتند: یا عیسی! ما را بیش از این نصیحت کن!

فرمود: موسی کلیم الله علیه‌السلام شما را امر می‌کرد که زنا نکنید، ولی من به شما می‌گویم: راجع به زنا با یکدیگر گفتگو هم نکنید، چه آنکه زنا کنید. زیرا کسی که تصور زنا را بکند نظیر آن کسی است که در خانه‌ای آتش روشن کند و دود آن آتش رنگ و روغن آن خانه را فاسد نماید ولو اینکه خود خانه نسوزد.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نگارد: بلعم باعور به آن پادشاهی که با یوشع بن نون علیه‌السلام جنگ و جدال داشت گفت: زنان خود را زینت کنید و در میان لشگر یوشع بفرستید تا خود را به لشگر عرضه کنند (و آنان را به زنا دعوت نمایند).

زیرا یکی از آثار شوم زنا این است که هرگز عمل زنا

[صفحه ۲۰۳]

در میان ملتی ظاهر نشد مگر اینکه خدا موت و مرگ را بر آنان مسلط کرد. آن پادشاه قبول کرد و زنان خود را پس از آرایش در میان لشگر یوشع فرستادند و آن لشکر مشغول زنا شدند.

پسران هارون از این موضوع مطلع شدند، وقتی از خیمه خارج شدند مردی را دیدند که با یکی از آن زنان زنا می‌کند!! یکی از پسران هارون نیزه‌ی خود را به بدن آن مرد و زن زناکار (که مشغول زنا بودند) فرو برد و آنان را به یکدیگر دوخت، خدای توانا قدرتی به او داد که ایشان را در حالی بالای نیزه بلند کرده که بدن آن زن بالای بدن مرد قرار گرفته بود، آنگاه ایشان را به همان حال در میان بنی‌اسرائیل آورد تا آن را ببینند و عبرت بگیرند!!

بعد از این جریان بود که خدای قهار به یوشع وحی کرد:

لشگر تو را (به یکی از سه بلا مبتلا خواهم کرد).

۱- دشمن را بر لشگر زناکار تو مسلط کنم.

۲- لشگر تو را به قحط و غلا مبتلا نمایم.

۳- لشگر تو را به موت فوری نابود کنم.

یوشع گفت: پروردگارا! اینان فرزندان اسرائیل هستند من دوست ندارم دشمنان بر ایشان مسلط شوند و نیز دوست ندارم که به قحط و غلاء گرفتار شوند، ولی دوست دارم که آنان را به موت نابود نمائی!

در ظرف سه ساعت بود که خدای توانا تعداد هفتاد هزار (۷۰،۰۰۰) نفر از ایشان را به وسیله‌ی مرض وبا نابود کرد!!

دکتر صدرالدین در کتاب بهداشت اجتماعی در اسلام

[صفحه ۲۰۴]

زیان‌های بی‌عفاف در نسل را بدین نحو می‌نگارد: فوائد عفت و عصمت اول و مقدم بر همه بقای نسل است، زیرا شبهه‌ای نیست که زن غیر عقیقه پرده‌ی استعداد پروراندن طفل در زهدانش (یعنی بچه‌دان) نیست و بیشتر اتفاق افتاده که هیچ نطفه‌ی نیرومندی در زهدانش منعقد نمی‌شود و این قوه به کلی از او سلب شده است. و آنهایی که تا حدی فاسدند و به کلی پرده‌ی عصمت را ندریده ولی در خلوت پروائی ندارند آنان هم این نیرو در وجودشان ضعیف شده و در نتیجه زهدان شان اصلاً بچه نمی‌پرورد، یا اینکه نارس ساقط می‌شود، یا اینکه طفل با عنصری ضعیف متولد می‌گردد و این ضعف در آن طرف طفل تا چند پشت هست تا بالاخره رشته‌ی پیوندی آن نسل را قطع می‌نماید.

از روی همین لحاظ پیشوای اسلام صلی الله علیه و آله عفاف و پاکدامنی را از برای بشر لازم شمرده است.

موضوع موالید - ناتالیه - امروز از مسائل مهم بهداشت است که اثر آن در تربیت جامعه در درجه‌ی اول اهمیت است زیرا افزایش جمعیت موجب ثروت است و ثروت از عوامل مهم مبارزه‌ی با بیماریها به شمار می‌آید.

در اثر بی‌عفافی و ابتلاء شخص به امراض مقاربتی نه تنها منظور نام برده عملی نشده بلکه منتهی به قطع نسل خواهد شد. مثلاً- در پیش زنان یکی از عوارضات سوزاک آماس مخاط (یعنی پوشش داخلی) لوله‌ی تخمدان است. این عارضه یکی از علل مهم نازا شدن زنان بوده و مانع حاملگی ایشان است.

[صفحه ۲۰۵]

چنانچه آماس مخاط لوله و تخمدان دو طرفی باشد به کلی آنان را عقیم می‌نماید. نزد مادرهای سیفلیسی بیشتر سقط جنین‌های مکرر و زایش پیش از موعد دیده می‌شود، بچه‌های آنان ضعیف، علیل المزاج لاغر و پیر به نظر می‌آیند، نوزادان عجیب و غریب و ناقص الاعضاء بیشتر مربوط به سفلیس است. از ماه پنجم که بچه در زهدان است عوارضی از قبیل: جوشهای پوستی و غیره آغاز می‌شود.

پس از به دنیا آمدن اغلب طاول‌هائی در دست و پای نوزاد مشاهده می‌گردد و خیلی زکام می‌شوند، گریه‌ی شبانه و تشنجات گوناگون نیز از نشانه‌های سیفلیس اطفال در ماه‌های اولیه است.

در احشاء ضایعاتی دارند که در زندگانی جنسی وجود داشته از قبیل: بزرگی کبد و سپرز، یرقانهای ممتد، تهیج غدد آدتوپانی، استسقای سرهید اوسفالی، عوارض بندها از قبیل: زرد زخم و ضایعات مخاطی و غیره.

فلسفه‌ی حرمت اکل مال یتیم

خدای حکیم خوردن مال یتیم را به ظلم به جهت مفاسد زیادی حرام کرده:

اول: وقتی انسان مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد به قتل او اعانت کرده، زیرا یتیم مستغنی نیست، زندگی خود را نمی‌تواند اداره کند، وظیفه‌ی خود را نمی‌داند، کسی را ندارد که نظیر والدین سرپرست او باشد. پس موقعی که کسی مال او را

[صفحه ۲۰۶]

به ظلم و ستم بخورد مثل این است که او را کشته باشد و او را دچار فقر و فاقه نموده باشد.

دوم: خدای توانا آن افرادی را که کودکان ضعیفی به جای می‌گذارند ترسانیده و وعده عقوبت به آنان داده، چنانکه (در سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹ - می‌فرماید:

و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله

یعنی آن اشخاصی که فرزندان ضعیفی به جای بگذارند باید درباره‌ی آنان خائف باشند و از خدا بترسند.

(سوم: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرماید: خدای توانا درباره‌ی اینکه کسی مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد وعده‌ی دو نوع عقوبت داده یک عقوبت در دنیا و یک عقوبت هم در آخرت.

پس نتیجه‌ی حرمت اکل مال یتیم این است که او باقی بماند و استقلال شخصی داشته باشد، و انسان از آن بترسد که فرزندانش به درد یتیمی مبتلا شوند، زیرا خدا درباره‌ی خوردن مال یتیم وعده‌ی یک چنین عقوبتی (یعنی یتیم شدن فرزندان افرادی که مال یتیم را می‌خورند) در خوردن مال یتیم داده.

(چهارم: به اضافه‌ی اینکه وقتی یتیم بالغ و قوی شود حق خود را مطالبه خواهد کرد و دشمنی‌های خطرناک و بغض و عداوت‌هائی در بین واقع می‌شود تا اینکه ایشان فانی شوند.

نگارنده گوید: در کتاب سرگذشت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نگاشته‌ایم: پیغمبر اکرم فرمود: آن شبی که مرا به معراج

بردند به گروهی برخوردیم که ملائکه آتش به دهان ایشان

[صفحه ۲۰۷]

می‌انداختند و آن آتش از پائین آنان خارج می‌شد!!

از جبرئیل پرسیدم: اینان چه گروهی هستند؟! گفت: ایشان آن افرادی هستند که مال یتیمان را بناحق می‌خوردند. چنانکه خدای قهار در قرآن مجید می‌فرماید: حقا آن اشخاصی که مال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند جز این نیست که آتش را در شکم خود جای می‌دهند و به زودی آتشی در جهنم از برای خود می‌افروزند.

فلسفه حرمت فرار از جهاد

خدای سبحان فرار از جهاد را بدین لحاظ حرام کرده که دین دچار شکست و سستی می‌شود، به پیمبران و امامان عادل علیهم‌السلام استخفاف خواهد شد، ایشان در مقابل دشمنان یاری کرده نخواهند شد، مردم به جهت انکار آن موضوعاتی که برای آنها دعوت شده‌اند از قبیل: اقرار به ربوبیت خدا، اظهار عدل ترک جور و نابود کردن ظلم و فساد دچار عقوبت خواهند شد زیرا انکار اینگونه موضوعات باعث می‌شود که دشمنان بر مسلمین جرئت پیدا کنند و درباره‌ی اموری بر آنان مسلط شوند مثل: اسیر شدن مسلمانان، کشته شدن آنان، باطل کردن دین خدای جهان و غیر ذلک.

فلسفه حرمت تعرب بعد الهجره

معنی تعرب بعد الهجره این است که عرب بدوی (یعنی صحرا نشین یا هر کس که صحرا نشین باشد؟) شهر نشین شود و با دستورات دینی و مذهبی و احکام و مسائل آشنائی پیدا کند

[صفحه ۲۰۸]

آنگاه اینها همه را ترک نموده برای دومین بار صحرا نشین گردد.

خدای حکیم تعرب بعد از هجرت را بدین جهت حرام کرده که انسان از دین برنگردد، پشتیبانی پیمبران و حجت‌های خدا را ترک نکند و مفسد دیگر از قبیل: پایمال کردن حق هر ذی‌حقی که به واسطه‌ی صحرا نشینی (یا بفرمائید: ده نشینی چنانکه دیده می‌شود افراد قلدر دهات حق زیر دستان را می‌بلعند و) ... از بین خواهد رفت.

همین طور اگر انسان کاملاً با قوانین دین آشنا شود جائز نیست با جهال و مردم خوفناک همنشین و هم مسکن شود، زیرا از خطر اینکه دست از علم و دانش بکشد و هم عقیده‌ی جهال گردد در امان نخواهد بود.

فلسفه حرمت گوشت حیوانی که بدون نام خدا کشته شود

خدای حکیم گوشت حیوانی را که بدون ذکر نام خدا (یعنی بدون گفتن: بسم الله الرحمن الرحیم) سر بریده شود بدین جهت حرام کرده که بر بندگان خدا واجب نموده نام او را در موقع ذبح حیوانات به زبان آورند تا آن عملی که به وسیله‌ی آن به خدا تقرب می‌جویند و آن چه که وسیله‌ی پرستش شیاطین و بت‌ها می‌شود مساوی نباشند.

زیرا گفتن نام خدا باعث اقرار به ربوبیت و یگانگی او خواهد بود. ولی آنچه که بدون ذکر نام خدا سر بریده شود

[صفحه ۲۰۹]

شرک به خدا و تقرب به غیر خدا خواهد بود. پس ذکر نام خدا در موقع ذبح حیوان حلال گوشت فرق می‌گذارد بین آنچه که خدا حلال و حرام کرده است.

فلسفه حرمت گوشت حیوانات درنده

خدای حکیم بدین لحاظ گوشت طیور درنده و حیوانات درنده‌ی وحشی را حرام کرده که مردار و گوشت مردم و مدفوع و امثال ذلک را می‌خورند.

خدای سبحان برای حلال و حرام بودن گوشت وحش و طیر دلیل و علامت‌هائی تعیین کرده. چنانکه پدرم (موسی بن جعفر علیه‌السلام) می‌فرماید: گوشت هر حیوان درنده‌ای که دارای دندان ناب [۲۷] و هر طیر درنده‌ای که دارای چنگال باشد حرام است و گوشت هر پرنده‌ای که سنگدان و چینه دان داشته باشد حلال است، علامت دیگر اینکه پدرم می‌فرمود: گوشت آن پرنده‌ای را که در موقع طیران بالهای خود را حرکت می‌دهد بخور و گوشت آن پرنده‌ای را که موقع طیران بالهای خود را حرکت نمی‌دهد مخور

فلسفه حرمت گوشت خرگوش

خدای علیم گوشت خرگوش را بدین لحاظ حرام کرده که خرگوش نظیر گربه است، زیرا چنگال هائی نظیر چنگال [صفحه ۲۱۰]

گربه و حیوانات وحشی دارد، لذا خرگوش نیز در ردیف آنها قرار گرفته. به اضافهی قذارت و کثافتی که در ذات خرگوش نهفته است به علاوهِی آن خونی که نظیر زنان می‌بیند، زیرا خرگوش از آن افرادی است که مسخ شده (یعنی از شکل انسان بدین شکل درآمده است).

فلسفه حرمت ربا

خدای سبحان ربا (یعنی پول منفعتی و نزولی) را بدین جهت حرام کره که باعث فساد اموال می‌شود، زیرا موقعی که انسان یک درهم را بدو درهم خرید قیمت یک درهم آن در مقابل یک درهم است و درهم دیگر بدون قیمت و باطل واقع می‌شود، پس بیع و شراء ربوی از برای مشتری و خریدار علی کل حال ناقص و ناتمام است، لذا خدای حکیم ربا را بر بندگان خود ممنوع کرده تا اینکه اموال مردم تلف نشود.

کما اینکه رد کردن مال شخص سفیه را نیز به همین منظور به او منع کرده است، زیرا شخص سفیه مال خود را ضایع و فاسد می‌کند مگر آن موقعی که رشید شود (و نفع و ضرر خود را تشخیص دهد) پس بدین جهت است که خدای علیم ربا را حرام کرده. و علت دیگر تحریم ربا بعد از اتمام حجت آن است که استخفاف به حرام (خدا) نشود، (یعنی این عمل حرام را سهل و آسان فرض نکنند) و استخفاف به حجت و دلیل خدا (بعد از آنکه خدا آنها را بیان کرده) از گناهان کبیره به شمار می‌رود [صفحه ۲۱۱]

و عمل شخص رباخوار هم استخفاف و توهین به حرام خدا است و استخفاف به حرام خدا دخول در کفر است. و فلسفه‌ی حرمت ربای نسیه از بین رفتن قرض الحسنه و احسان به مردم و تلف اموال و رغبت پیدا کردن مردم به ربح و استفاده و ترک قرض و رسیدگی به بینوایان است. در ربای نسیه فساد و ظلم و فتنای اموال است. در کتاب علل الشرایع از هشام بن حکم روایت می‌کند که گفت: از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله پرسیدم: چرا ربا حرام است؟ فرمود: اگر ربا حلال بود مردم تجارت و معاملات و آنچه که به آن احتیاج دارند ترک می‌کردند. لذا خدای علیم ربا را حرام کرده تا اینکه مردم از رباخواری نفرت کرده و به سوی تجارت و خرید و فروش بروند که قرض الحسنه

دائما در میان مردم شیوع داشته باشد.

محدث قمی در کتاب سفینه البحار از رسول عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خدای توانا رباخوار و ربا بده و نویسنده و شاهد های ربا را لعنت کرده.

نیز در کتاب سابق الذکر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: کسی که ربا بخورد خدا شکم او را به مقدار ربائی که خورده از آتش جهنم پر می کند و اگر از ربا مالی کسب کند خدا چیزی از عمل او را قبول نخواهد کرد و مادامی که یک قیراط [۲۸] از پول ربا با او باشد مورد لعن خدا و ملائکه‌ی خدا خواهد بود.

[صفحه ۲۱۲]

نیز در کتاب نام برده شده از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: یک درهم ربا نزد خدای عظیم بزرگتر است از هفتاد زنا که شخصی کلیه‌ی آن زناها را در خانه‌ی کعبه با محرم (خود از قبیل: مادر، خواهر، عمه و خاله) انجام دهد. ربا هفتاد جزء است، کوچکترین آن این است که شخص در خانه‌ی کعبه با مادر خود زنا کند.

علامه‌ی مجلسی در جلد دوم کتاب حیات القلوب از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: در شب معراج به گروهی رسیدم که هر یک از ایشان می خواست برخیز از بزرگی شکم قادر بر حرکت نبود، از جبرئیل پرسیدم: اینان کیستند؟ گفت: ایشان ربا خوارانند.

چنانکه حق تعالی در قرآن حال اینان را این طور بیان می کند: هر صبح و شام آنان را به آتش جهنم عرضه می کنند و از شدت عذاب می گویند: پرورد گارا! قیامت چه موقعی خواهد بود؟!

فلسفه‌ی حرمت گوشت خوک

خدای علیم گوشت خوک را بدین لحاظ حرام کرده که بد شکل و کریه المنظر است، خدای توانا خوک را از برای خلق عبرت و موعظه و سبب ترسانیدن و راهنما بر مسخ شدن آن قرار داده. (مسخ شدن آن است که شخصی از شکل انسانی به شکل حیوان در آید).

[صفحه ۲۱۳]

به اضافهی اینکه غذای خوک نجس ترین نجاسات است و علت های زیادی (که امام علیه السلام بیان نفرمود).

همین طور گوشت میمون را خدای حکیم بدین لحاظ حرام کرده که این حیوان نظیر خوک مسخ شده و از برای خلق خدا مورد عبرت و پند و اندرز گرفتن قرار گرفته و دلیل است بر آنچه که به شکل او مسخ گردیده، این حیوان شباهتی به انسان دارد تا دلیل بر آن باشد که میمون از آن افرادی است که مورد غضب خدا قرار گرفتند. دکتر تومانیانس مسیحی در کتاب بهداشت در دین اسلام راجع به ضررهای گوشت خوک می نگارد: علت حرام کردن گوشت خوک آن است که در بدن این حیوان کرمی وجود دارد به نام: تنیا سلیموم که مخصوصا به عضلات زبان و ران و گوشت های بازوان این حیوان وارد شده در آنجا لانه کرده نمو می کند و پس از خوردن گوشت این حیوان که کاملا پخته نشده باشد کرم مزبور وارد معده‌ی انسان گردیده و اسباب زحمت تولید می نماید، و چون حرارت زیادی برای کشتن این کرم لازم است از آن طرف هم عربها گوشت را نیم پخته می خوردند حرارتی که باعث کشته شدن کرم مزبور می شده به گوشت نمی رسیده است لذا شارع مقدس اسلام قدغن استعمال آن را بهتر دانسته است و از این رو به کلی خوردن آن را حرام فرموده است.

نگارنده گوید: از بیان دکتر تومانیانس این طور استفاده می شود: اگر حرارت زیادی به آن کرم برسد که کشته شود خوردن گوشت خوک عیبی ندارد. جواب این احتمال آن است که از خوردن گوشت خوک صدها مرض تولید می شود که یکی از آنها را دکتر

مزبور دریافته است. پس به طور کلی باید گفت:

[صفحه ۲۱۴]

خوردن گوشت خوک حرام است، خواه آن کرم کشته گردد و خواه زنده بماند.

حسین عبد اللهی در آن جزوه‌ی بهداشتی خود می‌نگارد: گوشت خوک علاوه بر امراض جسمانی در امراض روانی و اخلاقی نیز مدخلیت دارد.

از جمله بیماری‌های ناشی از گوشت خوک مرض دیوخی است. این معنا در علوم طبیعی ثابت شده که بشر گوشت هر حیوانی را بیشتر بخورد صفات بارز همان حیوان در وجودش تقویت می‌شود، و خوک مخصوصاً در مسائل ناموسی فوق‌العاده بی‌غیرت و لاابالی است، به طوری که جنس نر آنها بعد از عمل مجامعت با ماده جنس ماده را با حرکتی به جلو رهبری می‌کند و هر جا که خوک نری را مشاهده نماید ماده را تحویل آن داده و با تماشای این عمل لذت می‌برد، این عمل بر اروپائیان پوشیده نیست و هر کسی را بخواهند به بی‌غیرتی معرفی کنند او را به خوک نسبت می‌دهند.

از این رو کسانی که گوشت خوک می‌خورند مشاهده شده که به تدریج حس غیرت و حمیت آن از بین رفته تا آنجائی که حاضر می‌شوند زنان و دوشیزگان خود را در مجالس دانس در بغل مردان دیگر بینند.

خوک در شکم پرستی معروف است، می‌گویند: این حیوان حتی از خوردن مدفوع خود و دیگران اجتناب نمی‌کند!!

[صفحه ۲۱۵]

فلسفه‌ی حرمت گوشت مردار

خدای حکیم گوشت مردار را بدین جهت حرام کرده که موجب فاسد کردن بدن انسان می‌گردد، این گوشت از برای بدن آنان آفتی است خطرناک. از طرفی هم خدای سبحان در نظر گرفته که ذکر نام مبارکش (یعنی گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در موقع ذبح حیوان) باعث حلال شدن گوشت آن حیوان شود تا بین (گوشت) حلال و حرام فرقی باشد.

محمد بن یعقوب کلینی در فروع کافی از باقر آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: از خوردن گوشت مردار نتیجه‌ای بدست نمی‌آید مگر اینکه بدن انسان ضعیف می‌شود، قوت و قدرت انسان کاسته می‌گردد، نسل بشر را قطع می‌کند، خورندگان گوشت مردار نمی‌میرند مگر به موت ناگهانی.

فلسفه‌ی حرمت آشامیدن خون

خدای حکیم آشامیدن خون را بدین لحاظ حرام کرده که خون نیز مثل گوشت مردار باعث فساد بدن‌ها می‌گردد و از طرفی هم خون موجب زرداب می‌شود، دهان انسان را بدبو می‌کند بشر را بداخلاق می‌نماید، موجب قساوت قلب می‌شود، محبت و مهربانی را به طوری از انسان سلب می‌کند که استبعادی ندارد انسان خونخوار پدر یار رفیق خود را بکشد.

محمد بن یعقوب کلینی در جلد ششم فروع کافی از باقر آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که درباره‌ی حرمت آشامیدن خون فرمود:

[صفحه ۲۱۶]

آشامیدن خون موجب زرداب می‌گردد، و باعث مرض کلب می‌شود. [۲۹].

فلسفه‌ی حرمت خوردن سپرز

خدای علیم سپرز را بدین لحاظ حرام کرده که سپرز نیز باعث همان امراضی می‌شود که از خون تولید می‌گردد، علت حرمت خون و مردار و سپرز یکی است و سپرز هم نایب مناب آنها به شمار می‌رود.

علت وجوب مهریه‌ی زنان

علت وجوب مهریه زنان بر مردان و جهت اینکه بر آنان واجب نیست مهریه‌ی خود را به شوهران خود ببخشند این است که مخارج زنان به گردن شوهران ایشان است و از جهتی زن فروشنده‌ی نفس خود و مرد خریدار آن است. و فروش بدون اخذ ثمن (یعنی پول) و خرید بدون اعطاء ثمن معنی ندارد. در صورتیکه زنان از معامله و تجارت ممنوع و محظورند، به اضافه‌ی علل زیادی. [صفحه ۲۱۷]

علت تزویج چهار زن

علت این که مرد می‌تواند در یک زمان تعداد چهار زن دائمی بگیرد ولی زن در یک زمان نمی‌تواند بیشتر از یک شوهر بکند این است که وقتی مرد چهار زن بگیرد فرزند منسوب به او خواهد بود. ولی اگر زن در یک زمان دو شوهر یا بیشتر داشته باشد معلوم نمی‌شود که فرزند از کدام شوهران خواهد بود، زیرا که آنان به طور اشتراک با وی ازدواج کرده‌اند. این عمل باعث فساد حسب و نسب‌ها و تورات و شناسائی می‌گردد.

علت تزویج دو زن

علت اینکه غلام زر خرید حق ندارد بیشتر از دو زن بگیرد این است که وی راجع به نکاح و طلاق نصف مرد آزاد به شمار می‌رود و از طرفی غلام زر خرید مالک نفس خود نیست بلکه مولای او مخارجش را می‌دهد و از جهتی این عمل باعث می‌شود که بین شخص آزاد و غلام زر خرید فرقی در کار باشد. کمتر بودن غلام زر خرید بدین جهت است که غالباً به خدمتگذاری موالی خود اشتغال دارد.

علت سه طلاق

علت اینکه (در مذهب مقدس اسلام) سه طلاق تشریع شده این است که از طلاق تا طلاق سوم مهلتی در کار باشد تا اینکه شاید (زن و شوهر نسبت به یکدیگر) رغبتی پیدا کنند، یا اگر [صفحه ۲۱۸]

علت طلاق غضب بوده برطرف شود.

و از طرفی هم این عمل یک نوع زجر و تادیبی است از برای زنان که بعداً نسبت به شوهران خود نافرمانی نکنند و بدین وسیله یعنی به جهت نافرمانی شوهر مستحق جدا شدن از شوهر نباشند.

علت حرمت ابدی زن پس از نه طلاق

علت اینکه زن پس از نه طلاق بر شوهر خود حرام ابدی خواهد شد این است که مرد دچار عقوبت شود و طلاق را (که یکی از دستورات الهی به شمار می‌رود) بازپه قرار ندهد و زن را ضعیف و ناچیز نشمارد و به دیده‌ی حقیقت و بصیرت به امور خویش بنگرد و از طرفی هم بدانند که پس از نه طلاق هرگز با یکدیگر جمع نخواهند شد.

علت اینکه باید مملوک دو طلاق بدهد

علت اینکه مملوک (یعنی غلام زر خرید) باید دو طلاق بدهد این است که طلاق کنیز زر خرید نصف است لذا خدا طلاق وی را دو طلاق قرار داده تا عده نگاه داشتن و واجبات احتیاطاً کامل شوند. همین حکم را نسبت به آن زنی که شوهرش مرده باشد گفته‌اند.

علت اینکه شهادت زنان قبول نیست

علت اینکه شهادت دادن زنان راجع به دیدن ماه و شهود قرار دادن آنان در موقع طلاق قبول نمی‌شود این است که زنان [صفحه ۲۱۹]

دیگر را دربارهی طلاق نصرت و یاری می‌کنند، بدین لحاظ است که شهادت زنان جز در موقع ضرورت قبول نخواهد شد، از قبیل: شهادت قابله (دربارهی طفلی که در رحم مادر است و ...) و آنچه که جائز نیست مرد مسلمان به آن نگاه کند و زن مسلمان هم یافت نشود جائز است که زنان اهل کتاب (یعنی یهود و ارمنی) دربارهی آن شهادت دهند. چنانکه (خدای جهان در سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۶- دربارهی این موضوع) می‌فرماید: دو نفر عادل از شما که مسلمان باشند یا دو نفر کافر دیگر که غیر از شما باشند. و نظیر شهادت کودکان بر قتل به شرط اینکه غیر از آنان کسی یافت نشود.

علت چهار شاهد دربارهی زنا

علت اینکه دربارهی ثبوت زنا چهار شاهد و راجع به اثبات سایر حقوق دو شاهد لازم است این است که امر شخص محصن (یعنی کسی که زن داشته باشد و زنا کند) خیلی مهم است زیرا اگر به این سادگی زنا کردن او ثابت شود کشته خواهد شد لذا باید شهود دربارهی اثبات زنا دو برابر شهود دربارهی امور دیگر باشد، زیرا پس از ثبوت زنا شخص زناکار کشته خواهد شد حسب و نسبت فرزندان از بین خواهد رفت، جریان توارث فاسد می‌گردد.

علت حلال بودن مال فرزند برای پدر

علت اینکه مال فرزند برای پدر حلال است که بدون اذن فرزند در آن تصرف نماید ولی فرزند این حق را ندارد این [صفحه ۲۲۰]

است که خود فرزند مال پدر است (وقتی فرزند مال پدر باشد پس مال وی به طریق اولی متعلق به پدر است) چنان که خدای علیم (در سوره‌ی مبارکه‌ی شورا، آیه‌ی ۴۹- (می‌فرماید: یهب لمن یشاء انا و یهب لمن یشاء الذکور.

یعنی خدای حکیم به هر کسی که بخواهد دختر عطا می‌کند و به هر کسی که بخواهد پسر می‌دهد. به اضافه‌ی اینکه فرزند در حال کودکی و بزرگی رهین مؤنه و مخارج پدر است، او را به پدر نسبت می‌دهند، او را به نام پدر صدا می‌زنند، چنانکه خدای جهان (در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵- (می‌فرماید: فرزندان را برای پدرانشان بخوانید که این عمل نزد خدا به عدالت نزدیکتر است. و از طرفی هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تو و مال تو متعلق به پدرت هستی.

مادر دارای یک چنین حقی نخواهد بود، بدون اجازه‌ی فرزند و پدرش حق ندارد در مال او تصرف نماید، زیرا بر پدر (در موقعی که فرزند بیچاره و تهیدست شود) واجب است که مخارج فرزند را بپردازد ولی این عمل بر مادر واجب نخواهد بود.

علت اینکه باید مدعی شاهد بیاورد

و منکر قسم بخورد
 علت اینکه بر مدعی واجب است درباره‌ی ثبوت تمام حقوق غیر از خون ناحق شاهد بیاورد و شخص منکر قسم بخورد این است که شخص منکر به جهت اینکه مجهول است نمی‌تواند برای انکار خود شاهد بیاورد.
 و علت اینکه درباره‌ی اثبات قتل بر منکر لازم است اقامه‌ی [صفحه ۲۲۱]

شهود کند و مدعی باید قسم بخورد این است که بدین وسیله خون مسلمانان محفوظ بماند و خون مرد مسلمانی از بین نرود و از طرفی هم این موضوع یک نوع مانع و زجری از برای قاتل خواهد بود، زیرا مشکل است که وی شاهد بیاورد، چونکه کم کسی پیدا می‌شود که بگوید: قاتل قتل نکرده.

علت قسامه

علت قسامه [۳۰] که باید تعداد پنجاه نفر باشند این است که سختگیری و احتیاط شود تا خون یک نفر شخص مسلمان هدر نشود.

علت بریدن دست راست دزد

علت اینکه باید دست راست دزد را ببرند این است که شخص سارق با دست راست خود کار دزدی را انجام می‌دهد و از طرفی هم دست راست از برای او بهتر و با منفعت‌ترین اعضاء وی به شمار می‌رود لذا بریدن آن موجب عبرت خلق خواهد شد که اموال را از غیر طریق مشروع بدست نیاورند و به علاوه چون بیشتر دزدی‌ها به وسیله‌ی دست راست انجام می‌گیرند (و چنانچه غیر از دست راست او را قطع کنند بعداً با دست راست نیز به شغل خود ادامه خواهد داد) لذا باید دست راست او را قطع کرد.
 علت اینکه غصب اموال و بدست آوردن آن از طریق غیر [صفحه ۲۲۲]

مشروع حرام شده این است که این عمل باعث انواع و اقسام فساد می‌شود و فساد هم بدین جهت حرام است که موجب فناء بشر خواهد بود و غیر ذلک از انواع مفساد.

علت حرمت دزدی

علت حرمت دزدی این است که اگر حلال می‌بود باعث از بین رفتن اموال و نابود شدن مردم می‌گردید و از طرفی هم موجب غضب و قتل و نزاع و حسودی می‌شد و از جهتی هم باعث ترک تجارت و صنعت و کسب می‌گردید و کسی بر دیگری به اموال جمع‌آوری شده مقدم و مستحق نمی‌بود.

علت اینکه بدن زناکار را مورد ضربه قرار می‌دهند

جهت اینکه بدن شخص زناکار را به شدت مورد ضربه قرار می‌دهند این است که با این بدن زنا کرده و کلیه‌ی بدن از عمل زنا لذت برده است، لذا زدن زناکار یک نوع عقوبتی از برای او و عبرتی از برای دیگران خواهد بود و زنا از بزرگترین جنایات به شمار می‌رود.

علت اینکه تهمت زننده و مشروب خوار را تازیانه می‌زنند

علت اینکه شخص تهمت زننده‌ی زنا و لواط و مشروب خوار را تعداد هشتاد تازیانه می‌زنند آن است که تهمت زنا زدن موجب این می‌شود که فرزند از پدر خود نباشد و از او جدا گردد و حسب

[صفحه ۲۲۳]

و نسب از بین برود.

همین طور هم شخص مشروب خوار، زیرا موقعی که مشروب خوار خمر آشامید هذیان می‌گوید وقتی هذیان بگوید افتراء هم می‌زند، پس واجب می‌شود که او را حد افتراء بزنند.

علت کشتن مرد و زن زناکار

فلسفه‌ی اینکه زن و مرد زناکار را پس از اینکه سه مرتبه آنان را حد زده باشند باید بکشند این است که اولاً ایشان استحقاق دارند. ثانیاً اینکه چندان اهمیتی به حد (الهی که خیلی مهم است) نداده‌اند و گویا: گمان می‌کنند که برای هر عملی مطلق و آزادند. و از طرفی هم کسی که به خدا و حد و حدود او استخفاف کند و سبک بشمارد کافر است و کسی که کافر شود به جهت کفرش واجب القتل خواهد بود.

علت حرمت مردان بر مردان و زنان بر زنان

علت اینکه مردان بر مردان و زنان بر زنان حرامند (یعنی مرد نباید با مرد دیگر لواط کند و زن نباید با زن دیگر مساحقه نماید یعنی عورت خود را به یکدیگر بسایند) این است که طبیعت هر یک از ایشان حاوی یک نوع ترکیبی است و از طرفی هم چنانچه مردان با مردان و زنان با زنان جفت شوند نسل بشر قطع خواهد شد و راه چاره مسدود می‌گردد و دنیا رو به خرابی خواهد نهاد.

[صفحه ۲۲۴]

علت حلال بودن گوشت گاو و گوسفند

خدای حکیم گوشت گاو و گوسفند و شتر را بدین جهت حلال کرده که زیاد پیدا می‌شوند و گوشت گاو وحشی و غیر آن از حیوانات وحشی را نیز حلال کرده، خدای علیم گوشت این گونه حیوانات را بدین لحاظ حلال کرده که غذای آنها ناپسند و حرام نیست، آن حیوانات نسبت به یکدیگر و نسبت به انسان ضرری نمی‌رسانند و از طرفی هم در خلقت آنها تشویه یعنی کریه المنظری وجود ندارد.

علت مکروه بودن گوشت استر و الاغ

خدای جهان گوشت استر و الاغ اهلی را بدین منظور مکروه دانسته که مردم به پشت آنها احتیاج دارند (که سوار شوند بار کشی کنند) و از طرفی هم خوف کمی آنها در کار است، مکروه بودن گوشت آنها از لحاظ بد خلقتی و بدی غذا نخواهد بود.

علت حرمت نظر بر موی زنان

جهت اینکه خدای سبحان نظر کردن بر موی زنان محجوبه و شوهردار و غیر آنان را حرام کرده این است که باعث هیجان مردان می‌گردد و هیجان هم انسان را به جانب مفسده و آنچه که برای او حلال و نیکو نیست می‌کشاند و همچنین است آنچه که (در بدن زن) شباهت به مو دارد.

آنچه که از بدن زن نظر کردنش حرام نیست این است که

[صفحه ۲۲۵]

خدای تعالی (در سوره‌ی مبارکه‌ی نور، آیه‌ی - ۶۰) می‌فرماید: آن زنان باز نشسته‌ای که امید ازدواج ندارند چنانچه لباس خود را رها کنند به شرط اینکه زینت نکرده باشند گناهی نکرده‌اند و نظر کردن به موهای این گونه زنان (بدون ریه اشکالی ندارد)

علت اینکه زنان نصف مردان ارث می‌برند

علت اینکه مردان باید دو برابر زنان ارث ببرند این است که زن وقتی شوهر کند (مهریه و امثال آن را) می‌گیرد ولی مرد باید (مخارج زن را بدهد) بدین منظور است که به مردان توسعه داده شده.

و علت دیگر اینکه مرد باید دو برابر زن ارث ببرد این است که زنان نان خور مردانند و بر مردان واجب است که مخارج ایشان را بدهند ولی بر زن واجب نیست که مخارج مرد را بدهد و مرد در موقع احتیاج نباید نفقه‌ی خود را از زن بگیرد. بدین جهت است که خدای حکیم به مردان توسعه داده (که دو برابر زنان ارث ببرند، چنانکه در سوره‌ی مبارکه‌ی نساء، آیه‌ی - ۳۴) می‌فرماید:

الرجال القوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و ما انفقوا من اموالهم.

یعنی مردان بر زنان سلطه و برتری دارند، به جهت اینکه خدا بعضی از ایشان را بر بعض دیگر فضیلت و برتری داده و نیز برای اینکه مردان از اموال خود مصرف و انفاق می‌نمایند.

[صفحه ۲۲۶]

علت اینکه زن از آب و ملک و بناء ارث نمی‌برد

فلسفه‌ی اینکه زن از اصل آب و ملک و ساختمان ارث نمی‌برد (بلکه از قیمت آنها ارث می‌برد) این است که اصل این گونه اشیاء را نمی‌توان نقل و انتقال داد، و استبعادی ندارد که عصمت بین زن و مرد قطع شود (یعنی از یکدیگر جدا شوند) و جائز است که انسان این زن را طلاق دهد و زن دیگر بگیرد ولی پدر و پسر نمی‌توانند از یکدیگر جدا شوند و امکان ندارد که آنان را از یکدیگر برید.

پس زنی که می‌توان او را عوض و بدل کرد و قابل تغییر و تبدیل است باید میراث او نیز از چیزهائی باشد که بتوان آنها را تغییر و تبدیل داد و چیزی که ثابت و مقیم باشد باید آن را به حال خود نهاد مثل آن کسی که ثابت و راسخ است.

علت حرمت خمر

صدوق در کتاب عیون اخبار رضا علیه‌السلام از محمد بن سنان روایت می‌کند که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شنیدم که درباره‌ی حرمت خمر می‌فرمود: خدای حکیم بدین جهت خمر را حرام کرده که باعث مفسده‌هائی می‌گردد از قبیل: تغییر عقل مشروب خواران، وادار کردن آنان به اینکه منکر خدا شوند، به خدا افتراء بزنند، به پیامبران خدا تهمت بزنند و سایر مفاسده‌ی که از ایشان به ظهور می‌رسد نظیر: فساد، آدم کشی، تهمت زنا و لواط به دیگران، زنا و خودداری نکردن از اعمال حرام و ناشایسته.

[صفحه ۲۲۷]

بدین جهات است که ما حکم کرده‌ایم: هر مایع مست کننده‌ای حرام است، زیرا مفاصد مایعات مست کننده هم نظیر خمر است. پس کسی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، ما خانواده را دوست داشته باشد، خود را به دوستی و محبت ما می‌پیوندد باید بداند که هر شیء مست کننده‌ای حرام است و باید از آن اجتناب نماید، زیرا بین ما خانواده و مشروب خوران واسطه و آشنائی نخواهد بود.

صدوق در کتاب (فقیه) از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: شراب خواران در موقع مردن تشنه می‌میرند، فردای قیامت تشنه محشور می‌شوند، با حال تشنگی داخل جهنم خواهند شد.

نیز در همان کتاب از رسول با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که به حضرت علی بن ابی طالب فرمود: یا علی! شارب الخمر نظیر بت پرست است، خدا نماز او را تا چهل روز قبول نمی‌کند، و اگر در بین آن چهل روز بمیرد کافر مرده است. صدوق می‌گوید: در صورتیکه آشامیدن خمر را حلال بداند کافر از دنیا می‌رود. (زیرا که حرام خدا را حلال کرده. و کسی که هر یک از حرام‌های خدا را حلال بداند کافر است و بالعکس هر کسی که هر یک از حلال‌های خدا را حرام بداند کافر خواهد بود). محدث قمی در کتاب سفینه البحار می‌نگارد: یکی از شاگردان فضیل (بضم فاء و فتح ضاد) بن عیاض را مرگ در رسید،

[صفحه ۲۲۸]

فضیل بالین او آمد و مشغول قرائت سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین (یس) شد.

شاگرد گفت: ای استاد! این سوه را تلاوت منمای! و ساکت شد.

فضیل او را تلقین کرد و گفت: بگو: لا-اله الا-الله! گفت: نمی‌گویم زیرا که من از این کلمه بیزارم! این بگفت و از دنیا رخت بر بست.

فضیل به منزل خویش مراجعت کرد و مدتی خارج نشد تا اینکه یک شب در عالم خواب دید: همان شخص را به سوی جهنم می‌برند! فضیل به او گفت: چرا خدا معرفت را از تو سلب کرد در صورتیکه تو اعلم شاگردهای من بودی؟! گفت: به جهت سه موضوع:

۱- به جهت سخن چینی. زیرا من آن سخنی را که با رفقایم می‌گفتم بر خلاف آنچه بود که با تو می‌گفتم.

۲- به علت حسدی که نسبت به رفقای خود داشتم.

۳- به جهت مرضی که داشتم. زیرا موقعی که راجع به مرض خود به دکتر مراجعه نمودم گفت: باید در هر سالی یک جرعه‌ی خمر بیاشامی، چنانچه این عمل را انجام ندهی مرض تو همچنان برقرار خواهد بود. لذا من هر سالی یک جرعه‌ی خمر می‌آشامیدم!! در تفسیر کشاف در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی: انما الخمر و المیسر الی آخره از حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر یک قطره‌ی خمر در چاهی بریزد و در مکان آن قطره‌ی خمر مناره‌ای (یعنی مکان اذان گفتن) بنا شود من بالای آن مناره اذان نخواهم گفت.

[صفحه ۲۲۹]

در کتاب جامع الاخبار از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: اگر شرابخوار مریض شود به عیادتش نروید! وقتی از دنیا رفت نزد جنازه‌اش حاضر نشوید چنانچه شهادت دهد شهادت او را قبول ننمائید، اگر از شما زن بخواهد ندهید! زیرا کسی که دختر خود را به شرابخوار دهد مثل اینکه او را به طرف زنا راهنمایی کرده باشد!!

دکتر تومانیانس در کتاب بهداشت در دین اسلام راجع به فلسفه‌ی حرمت مشروبات الکلی می‌نگارد: در میان مشروبات آنچه را که اکیدا قلع‌غن و حرام نموده است شرب موادی است که موجب پریشانی حواس و زائل کننده‌ی عقل انسانی است، چنانکه می‌فرماید:

کل مسکر حرام!

یعنی هر مست کننده‌ای حرام می‌باشد. حرام نمودن مسکرات از روی دو جنبه است: یکی جنبه‌ی اخلاقی و دیگری جنبه‌ی طبی. جنبه‌ی اخلاقی آن این است که انسان در اثر آشامیدن مسکرات به کلی از خود بی خود گردیده و حرکاتی از او سر می‌زند که مخالف عقل و انسانیت است، بلکه ممکن است که مرتکب قتل و جنایت گردد: چنانچه اتفاق افتاده آدم الکلی عیال یا اولاد خود را مقتول نموده است.

اما جنبه‌ی طبی خطر آن خیلی مهم و بیشتر از همه چیز است، زیرا مسکرات مخصوصا در اشخاصی که به طور اعتیاد استعمال می‌کنند تولید مخاطرات شدید نموده بدن آنان را مسموم می‌سازد و اعضای بدن را به طور کلی از بین برده از کار خود بیکار [صفحه ۲۳۰]

می‌نماید و بعد از مدتی در هر کس به صورت‌های مختلفه اثرات و خطرات آن بروز می‌کند.

من جمله معده‌ی انسان را متسع کرده و درد مخصوصی که مختص به شخص الکلی است به آن می‌دهد.

امعاء را متورم یا به عکس جمع می‌سازد. همچنین امراض شراین و آورده را که در طب به اسم: (اسکلوز) معروف است تولید می‌کند. دهلیزهای قلب را منبسط و حلق را به طوری متورم می‌نماید که طعم و مزه‌ی غذا دیگر احساس نمی‌گردد، ورم مزبور به شرایه‌های حنجره نیز اثر کرده باعث گرفتگی صدا می‌شود به طوری که به نظر می‌آید صدا از دور به گوش انسان می‌رسد.

امراض کلیوی، کبدی، جلدی، امراض عصبانی از قییل: تکان خوردن، لرزش دست، لکنت زبان، فلج، سستی کمر بی‌خوابی، خوابهای وحشتناک، بی‌ارادگی، بی‌غیرتی، بی‌میلی به غذا، فراموشی، بی‌طاقتی، کم‌خونی، ضعف استخوان، دیوانگی و غیره تماما از آثار و خیمه‌ی مشروبات الکلی است.

چون مضرات مسکرات غالبا در کتب صحی مشروحا بیان گردیده و خاطر عموم از نتایج سوء استعمال آن مستحضر است لذا بیش از این در اطراف این مایع خانمان سوز بحث ننموده و همین قدر می‌گوئیم: دلایل مضرات مسکرات و اثر آن به تمام اعضای بدن که عموما آنها را از انجام وظیفه‌ی خود باز می‌دارد بسی واضح و مبرهن است.

زیرا هر مسکری دارای مقدار زیادی الککل است که از چهل درجه کمتر نمی‌شود و اگر از این درجه هم کمتر باشد اهل مشروب آن را مصرف نمی‌کنند، مسکرات مواد غذائی ندارند که

[صفحه ۲۳۱]

معده پس از هضم برای جذب شدن به روده‌ها رد کند.

از طرف دیگر ترکیبات شیمیائی ترشحات معده به طوری نیست که بتواند نوع مسکرات و اثر آنها را خنثی کند. این است که وقتی مواد الکلی وارد معده گردید در آنجا جمع می‌شود تا موقعی که غذا به معده برسد آن وقت معده به همراهی غذا الککل را به امعاء رد می‌نماید، به همین جهت است که مبتلایان و معتادین به مسکرات معده شان اتساع پیدا کرده و از حد طبیعی بزرگتر می‌گردد، در این صورت معده به اعضاء مجاور خود فشار آورده آنها را از انجام وظیفه باز می‌دارد.

از طرفی هم وقتی که معده متسع شد به هیچ وجه نمی‌تواند حرکات طبیعی و معمولی خود را محفوظ دارد و ترشحات کافیه برای هضم غذا از خود بنماید، همچنین غذا را قبل از حاضر کردن برای هضم از خود رد می‌کند این است که دائما درد معده و ترش شدن غذا شروع شده و یا به توسط قی و استفراغ خود را از غذا خالی می‌کند.

معلوم است که وقتی بدن تغذی نکرده، یا غذای قابل هضم در آن موجود نباشد کم کم دچار رخوت و کم‌خونی و کم‌قوتی گردیده و بالطبع از اعمال طبیعی که موجب صحت و سلامتی انسان است باز خواهد ماند. هر مسکر یا هر نوع الکلی که وارد بدن گردید اعصاب را تحریک می‌نماید. بدیهی است که حرمت آشامیدن مشروبات الکلی از روی همین اصل است و هر یک از

اعضای بدن که زیادتیر از حد معمولی تحریک شود اجباراً شروع به باز ماندن از حرکت یعنی وقفه و سکون خواهد کرد. همین طور که در موقع استعمال، تأثیرات الکلی باعث می‌شود [صفحه ۲۳۲]

که تحریکات اعضاء بیش از حد طبیعی و عادی گردد، پس از برطرف شدن تأثیرات آن همه‌ی اعضاء سست خواهند گشت و همین تحریکات سبب می‌گردد اعصاب بدن از ساختمان طبیعی خود منحرف شده و تغییر پیدا کنند به طوری که از انجام وظیفه‌ی عادی خود بالطبع دیگر بر نخواهند آمد و موقعی که الکلی در بدن موجود نیست یعنی دیگر تحریک کننده ندارد عضلات بدن از حال طبیعی خود خارج و دچار رخوت و سستی می‌گردند. این است که اشخاص الکلی هم حرکت و راه رفتنشان غیر طبیعی است و هم صحبت کردنشان غیر عادی، به علاوه اغلب سر و دستشان می‌لرزد.

وقتی که الکلی وارد بدن شد معده و اعصاب را به حرکت می‌آورد و طبیعی است که قلب هم از حد معمولی بیشتر دچار ضربان خواهد شد و بدین واسطه خون را زیاد تولید کرده و همچنین زیاد به بدن می‌رساند و وقتی که خون زیاد وارد دهلزهای قلب گردید بالطبع منبسط می‌شود و اگر قلب قوی باشد و بتواند دفاع کرده خون را از خود خارج کند در هر انبساط و انقباض خون زیادی وارد شریان (آورتا) کرده و شریان مزبور را نیز از حد طبیعی خود بزرگتر یعنی وسیع‌تر می‌نماید و در نتیجه مرض مخصوصی را که متعلق به شریان است و می‌توان آن را با آلات و اسباب مخصوص طبی تشخیص داد تولید می‌کند.

از آنجائی که مواد مایعی بایستی از طرف کلیه از بدن دفع گردد مسکرات نیز همین طور به توسط کلیتین باید تبدیل به ادرار و بول شود و چون ساختمان کلیه به طوری نیست که بتواند الکلی را به فوریت جذب و تبدیل به ادرار نماید این است که به کار غیر طبیعی وادار گردیده و در نتیجه مبتلا به امراض مختلفه می‌گردد.

[صفحه ۲۳۳]

همچنین از کار و وظیفه‌ی عادی خود نیز بازمانده نمی‌تواند خون را تجزیه کرده و مواد زیادی آن را خارج سازد.

به این جهت است که اشخاص الکلی در نتیجه‌ی استعمال و شرب زیاد مسکرات دچار امراض کلیوی شده و همیشه مبتلا به درد کبد و مرض استسقاء به علاوه ضعف مزاج و بی‌بنیگی و غیره می‌گردند. تحریکات اعصاب موجب تحریک مخ می‌گردد یعنی موقعی که الکلی در بدن موجود می‌باشد باعث تحریکات زیاد گردیده بالطبع آن هم مجبور به حرکت می‌شود و بعد از برطرف شدن اثرهای مسکر بالطبع سست شده و در نتیجه قطعات و قسمتهای دماغ (مغز کله) متورم می‌گردد و معلوم است در این حالت از انجام وظیفه‌ی مقررهی خود باز خواهد ماند.

به همین علت است که اشخاص الکلی به کلی بی‌حافظه، بی‌حس همچنین بی‌فکر و بی‌اراده می‌گردند!!

تأثیرات الکلی در بدن و اعضاء آن به اندازه‌ای زیاد است که به غیر از خراب کردن و مریض ساختن آن‌ها به آلات تناسلی هم سرایت نموده و نطفه‌ی انسانی را سست و بی‌قوت می‌سازد بدین جهت است که اطفال معتادین به الکلی عموماً مریض و سست عنصر و همچنین بی‌فکر و حتی فاسد الاخلاق و حاضر به حرکات جنائی می‌شوند.

تاریخچه‌ی زندگانی و شرح حال اشخاص قاتل و جانی و همچنین دزدها و شریران بر صدق این مطلب گواه و شاهد می‌باشد که پدر یا جد آنان معتاد به استعمال مسکرات و به عبارۀ آخری الکلی بوده‌اند.

آب آشامیدنی

در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: موقعی که به آب هفت جوش

[صفحه ۲۳۴]

بدهی و آن را از ظرفی به ظرف دیگری بریزی تب را از بین برده و قوت را به ساق و قدمهای پاها نازل می‌کند.

نگارنده گوید: وقتی آب را بجوشانند خلط آن در ته ظرف رسوب می‌کند و منظور امام علیه‌السلام که می‌فرماید: آب جوشیده را از ظرفی به ظرف دیگری بریزید این است که آن مقدار آبی که تصفیه شده در ظرف دیگر و آن مقداری که آلوده است در ته همان ظرف باقی می‌ماند.

آب در بین غذا

محدث قمی در جلد اول سفینه البحار از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که بخواهد معده‌اش او را اذیت نکند در بین غذا خوردن آب نیاشامد تا اینکه از غذا خوردن فارغ گردد. چنانچه کسی در بین غذا خوردن آب بیاشامد (دچار سه نوع مرض خواهد شد).

اولاً: بدن او دچار رطوبت خواهد گردید.

ثانیاً: معده‌اش ضعیف خواهد شد.

ثالثاً: عروق و رگ‌ها قوه‌ی غذا را اخذ و جذب نخواهند کرد. زیرا خورده خورده آب آشامیدن در بین غذا موجب این می‌شود که غذا پخته و هضم نشود.

در کتاب وسائل الشیعه، باب (۲۹) از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: سر ظرف آب را بپوشانید و گلوی مشک آب را ببندید زیرا در دوره‌ی سال شبی است که در آن وباء و منتزیت نازل می‌شود و بر ظرف سر پوشیده‌ای یا مشک گلو نبسته‌ای عبور نمی‌کند مگر اینکه از آن وباء در آن نازل می‌شود. و صلی الله علیه و آله الطاهرین.

[صفحه ۲۳۵]

علت نام گذاری دوازده ماه

صدوق در کتاب عیون اخبار رضا از ابوالصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدران خود از حضرت حسین بن علی علیهم‌السلام روایت می‌کند که فرمود: سه روز قبل از اینکه پدرم علی بن ابی‌طالب شهید شود شخصی از اشراف بنی‌تمیم که او را عمرو می‌گفتند نزد آن حضرت آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! مرا آگاه کن که اصحاب رس در چه زمانی بودند؟ منزل و مسکن آنان کجا بود؟ پادشاه ایشان چه کسی بود؟ آیا خدا پیامبری برای آنان فرستاد؟ چگونه هلاک شدند؟ زیرا من در قرآن مجید می‌بینم که آن را نام می‌برد [۳۱] حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: موضوعی را از من پرسش نمودی که کسی قبل از تو سؤال ننموده و بعد از این هم کسی این موضوع را برای تو نخواهد گفت: مگر از زبان من و...

ای برادر تمیمی! بدان که اصحاب رس گروهی بودند که درخت صنوبره را که آن را شاه درخت هم می‌گفتند و می‌پرستیدند آن درخت را یافت بن نوح در کنار چشمه‌ای که آن را دوشاب می‌گفتند غرس کرد، آن چشمه بعد از طوفان برای حضرت نوح به وجود آمد. علت اینکه آنان را اصحاب رس گفتند این بود که پیامبر خود را زنده به چاه انداختند (و در آن را بستند تا اینکه شهید شد) و این موضوع بعد از سلیمان بن داود علیهما‌السلام بود.

اصحاب رس دارای دوازده قریه بودند که آن قریه‌ها

[صفحه ۲۳۶]

در کنار نهری از بلاد مشرق بودند که آن را رس می‌گفتند. به جهت آن مردم بود که آن نهر را رس گفتند، در آن روز آب هیچ چشمه‌ای از آب آن چشمه بیشتر و گواراتر نبود و قریه‌ای از آن قریه‌ها آبادتر وجود نداشت. نام آن قریه‌ها بدین قرار بود:

۱- آبان ۲- آذر ۳- دی ۴- بهمن ۵- اسفند ۶- فروردین ۷- اردیبهشت ۸- خرداد ۹- مرداد ۱۰- تیر ۱۱- مهر ۱۲- شهریور. بزرگترین شهرهای آنان اسفند بود که پادشاه ایشان در آن شهر وارد می‌شد. نام پادشاه آنان: تکوژ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان که فرعون زمان ابراهیم علیه‌السلام به شمار می‌رفت بود.

چشمه‌ای که آن را صنوبره می‌گفتند در شهر اسفند بود. در هر یک از آن قریه‌های دوازده گانه هسته‌ای از آن درخت صنوبره غرس کرده بودند و آن هسته روئیده و درخت بزرگی شده بود. آن مردم آب آن چشمه و نهرها را بر خود و حیواناتشان حرام کرده بودند و از آن‌ها نمی‌آشامیدند و چنانچه کسی این عمل را انجام می‌داد او را می‌کشتند و می‌گفتند: این آب باعث حیات و زندگی خدایان ما است پس سزاوار نیست که کسی آب حیات خدایان ما را مصرف نماید. آنان و حیواناتشان آب از نهر رس نمی‌آشامیدند.

در هر ماهی از دوره‌ی سال عیدی در آن دوازده قریه تأسیس کرده بودند که اهل آن قریه اجتماع می‌نمودند و در اطراف درختی که آن را لباس پوشانده و زینت کرده بودند و همه نوع عکس و تصویر در آن بود جمع می‌شدند. آن گاه گاو و گوسفند می‌آوردند و آنها را برای آن درخت قربانی می‌نمودند، سپس هیزم می‌آوردند و آتشی روشن نموده گوشت آن قربانی‌ها را آتش می‌زدند.

[صفحه ۲۳۷]

همین که دود آن قربانی‌ها به هوا بلند می‌شد و بین آنان و آسمان حائل و حاجز می‌گردید برای آن درخت سجده می‌کردند و نزد آن گریه و زاری می‌نمودند که آن درخت از ایشان راضی شود!!

درهمین موقع بود که شیطان می‌آمد و شاخه‌های آن درخت را حرکت می‌داد و نظیر بچه‌ای از میان ساق آن صدا می‌کرد و می‌گفت: بندگان من! چشم شما روشن که من از شما راضی شدم!

وقتی این ندا را می‌شنیدند سر خود را بلند می‌کردند مشروب می‌خوردند و سنج می‌زدند، مدت یک شبانه روز به همین کیفیت عمل می‌نمودند آنگاه از آن مکان برمی‌گشتند.

علت اینکه مرد عجم نام ماه‌های خود را: آبان ماه و آذر ماه و ... نهاده‌اند این است که از نام آن قریه‌ها اشتقاق یافته و گرفته شده است، زیرا موقعی که عید هر ماهی از آن دوازده ماه فرا می‌رسید می‌گفتند: عید فلان ماه و فلان ماه فرا رسیده است و ...

در حاشیه بعضی از نسخ عیون اخبار رضا علیه‌السلام می‌نگارد: بدان که یکی از تواریخ چهار گانه مشهوره تاریخ فارسی است که آن را تاریخ یزد جردی هم می‌گویند و نام ماه‌های آنان بدین قرار است:

۱- فروردین ۲- اردیبهشت ۳- خرداد ۴- تیر ۵- مرداد ۶- شهریور ۷- مهر ۸- آبان ۹- آذر ۱۰- دی ۱۱- بهمن ۱۲- اسفند. بعضی از تواریخ مشهوره: تاریخ جلالی است که آن را تاریخ ملکی هم می‌گویند، نام ماه‌های این تاریخ نیز مثل نام ماه‌های فارسی است.

چهارم تیرماه - ۱۳۴۶

محمد جواد نجفی

پاورقی

[۱] سوره‌ی مبارکه‌ی توبه، آیه‌ی (۳۶) یعنی شماره‌ی ماه‌ها نزد خدای علیم دوازده ماه است.. که تعداد چهار ماه از آنها محترمند - مؤلف.

[۲] عریض دهی است که نزدیک مدینه طیبه که از املاک حضرت صادق (ع) بشمار می‌رفته - مؤلف.

[۳] منشفه به کسر میم و سکون نون و فتح شین، دستمال و حوله و امثال آن است که دست و صورت را به وسیله‌ی آن خشک

می‌کنند - مؤلف.

[۴] قسمتی از مصیبت‌های آن قبر را بعد از این در قضیه توپ بستن روسها خواهیم خواند - مؤلف.

[۵] منظور از آن قائم حضرت مهدی موعود علیه‌السلام است - مؤلف.

[۶] یعنی این بشر بر فراز گردنه نرفت (یعنی خود را به مقام عالی نرسانید) از آیه (۱۲) تا آیه (۱۷) سوره‌ی بلد شرح می‌دهد که منظور از گردنه و مقام عالی: آزاد کردن بنده‌ی زر خرید است و غذا دادن به یتیمی که از خویشاوندان انسان به شمار رود، یا به مسکینی که گرسنه و محتاج باشد - مؤلف.

[۷] منظور از بوعلی: ابن سینا است. منظور از ژاژ یعنی سخنان یاوه و هرزه. بحرّی نام شاعری بوده که خلفاء را مدح می‌کرده، از جمله‌ی: متوکل عباسی را مدح می‌کرد - مؤلف.

[۸] آن زن را بدین لحاظ پسند می‌گفتند که حضرت رضا او را برای میزبانی پسندید و انتخاب کرد.

[۹] سفر به کسر سین و سکون فاء: یک جزء از تورات و انجیل و جمع سفر: اسفار است - مؤلف.

[۱۰] یعنی نوری از کوه طور سینا آمد و روشنی داد ما را از کوه ساعیر و از کوه فاران بر ما عیان و آشکار گردید.

[۱۱] یعنی دو سوار را دیدم که زمین از برای ایشان می‌درخشید، یکی از آنان بر حمار و دیگری بر شتر سوار بود.

[۱۲] فیئ یعنی غنیمت - مؤلف.

[۱۳] سوره‌ی بقره، آیه‌ی (۴۱) یعنی آیا مردم را به کار نیکو دستور می‌دهید ولی خودتان را فراموش می‌نمائید، در صورتی که شما کتاب خدا را تلاوت می‌کنید، آیا تعقل نمی‌نمائید؟! - مؤلف.

[۱۴] محدث قمی در کتاب تتمه المنتهی می‌نگارد: موقعی که مستعصم بر مقام سلطنت جای گزین شد تدبیر مملکت را به عهده‌ی وزیر خود: مؤید الدین علقمی قمی نهاد و خود مشغول کبوتر بازی و لهو و لعب و لذت و طرب شد. پسر مستعصم که او را ابوبکر می‌گفتند محله کرخ بغداد را که مسکن شیعیان بود و مورد دستبرد و غارت قرار داد و گروه زیادی از سادات را اسیر کرد و به قولی تعداد هزار (۱۰۰۰) دختر علویه و غیر علویه را به غارت برد.

وقتی مؤید الدین وزیر علقمی با این اعمال ننگ آور مواجه شد درصدد برآمد تا دولت بنی‌عباس را نابود کند و سلطنت را به یکی از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب تفویض نماید لذا به طور مخفیانه با تار و مغل مکاتبه و مراسله کرد و ایشان را برای گرفتن بغداد تطمیع نمود و لشکر مستعصم را از اطراف وی پراکنده کرد.

در سنه‌ی (۶۵۶) هلاکو خان با لشکر تار به منظور تسخیر بغداد حرکت کرد و در روز عاشورا وارد بغداد شدند. وزیر علقمی به مستعصم گفت: پادشاه تار در نظر دارد که دختر خود را به پسر تو ابوبکر بدهد و شما بر مسند خلافت برقرار باشید و او با شما آنچنان باشد که سلاطین سلجوقیه با پدران شما بودند. اگر مصلحت بدانید صلاح این است که در منزل ایشان رویم و طریقه‌ی صلح و مواصلت را پیش گیریم تا خونهای مردم ریخته نشود و کار جنگ به صلح پایان پذیرد؟

مستعصم چون دارای رأی و تدبیری نبود لذا تحت تأثیر خدعه‌ی وزیر قرار گرفت و با گروهی از اعیان و بزرگان دولت و علماء به عزم منزل هلاکو خان بیرون شدند، هلاکو ایشان را در خیمه‌ای جای داد، وزیر از علماء و فقهای بغداد تقاضا نمود که در مجلس صلح حاضر شوند، همین که همه‌ی آنان را اجتماع نمودند لشکر تار شمشیر کشیدند و همه‌ی آنان را از دم شمشیر گذرانیدند آنگاه با شمشیرهای کشیده وارد بغداد شدند و تا چهل روز مشغول ریختن خون مردم شدند!! و...

هلاکو خان فرزندان مستعصم را کشت و دختران او را اسیر کرد و سلطنت بنی‌عباس در عراق به کشته شدن مستعصم خاتمه یافت نگارنده گوید: گرچه می‌توان گفت: آن عده خلفائی که از بنی‌عباس بعد از مأمون سلطنت کردند نظیر آن ماهیان کوچکی بودند که در آب قبر حضرت رضا علیه‌السلام به وجود آمدند و هلاکو خان هم نظیر آن ماهی بزرگ بود ولی در عین حال شاید آن

ماهیان ریز و درشت تعبیرهای دیگری نیز داشته باشند ولی چون ما نظر اختصار داریم لذا مابقی تعبیر و تأویل این موضوع را به عهده‌ی خوانندگان محترم می‌گذاریم - مؤلف.

[۱۵] محدث قمی در کتاب منتهی الامال از امیر محمد هادی نقل می‌کند: این زینبی که در قریه‌ی: ارزنان اصفهان مدفون است دختر بلا فاصله‌ی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام است مؤلف.

[۱۶] سوره‌ی هود، آیه‌ی (۳۶).

[۱۷] تعداد هفده رکعت از این پنجاه و یک رکعت نمازهای شبانه روز که واجب هستند و تعداد سی و چهار رکعت نمازهای نافله یعنی مستحبی هستند. مؤلف.

[۱۸] سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی (۱۰۱) یعنی پروردگار! مرا (به دنیا) برگردان، شاید عمل صالحی را از آنچه ترک کرده‌ام انجام دهم - مؤلف.

[۱۹] صاحب منتخب التواریخ می‌نویسد: چنگیز خان در سنه‌ی (۶۲۴) هجری دنیا را بدرود گفت - مؤلف.

[۲۰] در کتاب المنجد می‌نویسد: ازبک از جمهوری‌های اتحاد سوفیاتی به شمار می‌رود. تعداد ساکنین آن سرزمین: (۶،۶۰۲،۰۰۰) می‌باشد و ۰ / ۰۷۸ از آنان مسلمانند. پایتخت آن کشور به نام، تشکنت است. سمرقند و بخارا از شهرهای آن سرزمین به شمار می‌روند - مؤلف.

[۲۱] مطاف به فتح میم یعنی زیارتگاه - جنه‌ی اول به کسر جیم یعنی جن - جنه‌ی دوم به ضم جیم یعنی سپر - جنه‌ی سوم به فتح جیم یعنی بهشت - مؤلف.

[۲۲] خطه به کسر خاء قسمتی از زمین را گویند - مؤلف.

[۲۳] مغ به ضم میم: عالم و روحانی مذهب زردشت را گویند - مؤلف.

[۲۴] یعنی حتما شما راجع به اموال و جانتان امتحان و آزمایش خواهید شد - مؤلف.

[۲۵] یعنی نماز ایشان نزد خانه کعبه غیر از دست به هم زدن و سوت کشیدن چیزی نیست - مؤلف.

[۲۶] یعنی پیامبر اسلام فرمود: روزه بگیرید تا صحیح و سالم شوید - مؤلف.

[۲۷] ناب آن دندانهای را می‌گویند که در دو طرف دندانهای رباعی واقع شده اند - مؤلف.

[۲۸] قیراط تقریباً به وزن چهار جو است - مؤلف.

[۲۹] کلب (به فتح کاف و لام) یعنی عطش زیاد. یک نوع غذا خوردنی که سیر شدنی نداشته باشد. جنون یعنی هاری بعضی از سگ‌ها از خوردن مردار انسان تولید می‌شود. چنانکه سگ‌ها انسان را بگیرد میکرب این مرض به وی سرایت می‌کند و او نیز هار می‌گردد - مؤلف.

[۳۰] معنی قسامه به فتح قاف این است: وقتی به کسی تهمت بزنند که خون کرده ولی شاهد نداشته باشند باید تعداد پنجاه نفر قسم بخورند که شخص متهم به قتل قاتل است تا ثابت شود - مؤلف.

[۳۱] در قرآن عظیم، سوره‌ی فرقان، آیه‌ی (۴۰) و سوره‌ی ق، آیه (۱۲) راجع به اصحاب رس اشاره می‌کند - مؤلف.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شب: ۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-IR
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹